

بِحُكْمِ دَوْلَتِ مُنْتَقِبِ
اللَّهُ الْغِيَاثُ لِلْيَمِينِ

الحمد لله على احسانه كونه نادر الوجود مؤلفه رئيس المحققين مولانا شاه عبدالعزیز محدث دہلوی مسیحی

عجائب
اصول

تصحیح تام و تنقیح الاکلام حسب ایامی جناب مولانا حافظ محمد عبد الواحد سلمہ الصمد ۱۳۲۸ھ

مطبع دہلی
رض مجنبا و ایتھ مطبوعہ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ وَكَفَى وَسَلَّمَ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى خُصُوصًا عَلَى سَيِّدِنَا وَمَوْلَانَا
 مُحَمَّدِنَ الْمُجْتَبَىٰ وَالْاٰلِ الْبَدِيَّةِ وَصَحْبِهِ نَجْمِ الْهُدَىٰ اَمَّا بَعْدُ فَاِنَّ رِسَالَةَ الْاَيْتِ الْاَعْمَىٰ
 وَعِجَالِ الْاَيْتِ نَافِعَةٌ فِي فَوَائِدٍ مُّتَعَلِّقَةٍ بِعِلْمِ حَدِيثٍ كَمَا بَاعَثَ بِرِثْرِبِ اَنْ شَوْقٌ وَخَوَاشِشٌ بِرَادِ عَالِي الْمَآثِرِ
 جَامِعِ الْمُنَاقِبِ وَالْمَفَاخِرِ نُوْرٍ حَقِيْقَةٍ سِيَاسَتِ سَيِّدِ قَوْمِ الدِّيْنِ الْحَسَنِ اَسْتَرْزَقَهُ اللهُ سَيِّا وَهَ الْاَرْزَقُ
 وَسَعَاوَةَ النَّشَاتِيْنِ دَرِيْنِ اَيَّامٍ وَاَعْيَةِ اِسْتِغَالِ بَايْنِ عِلْمِ شَرِيْفٍ وَفَنِ مَنِيْفٍ فِي رِخَاطِ
 عَاظِ الْاَيْشَانِ تَمَكَّنَ وَرَسُوْخٍ پِيْدَا كَرُوْدِهِ وَاَزِيْنِ هَيْجْدَانِ مَحْفَلِ اِفَادَةٍ وَاِسْتِفَادَةٍ بِنَا جِسْرِ نَطْنِ
 كَمَا وَاَرْنَدُوْرٍ خَوَاسْتِ اِجَازَتِ اِيْنِ كَارِ وَاَعَاْنَتِ دَرِجَمَلِ اِيْنِ بَارْفِرِ مَوُوْدِهِ اِنَّكَ لَمَّا اَنْتَ لِلّٰهِ فِي
 اَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفْحَاتٍ لَا قَتْعَرَ ضُوْا الْهَاتِعْرَضُ الْاِنْفَحَاتِ اللهُ بِرِخِيْ اَزْ مُتَعَلِّقَاتِ اِيْنِ
 صِنَاعَتِ عَلِيَا بَقِيْدِ قَلَمِ اَوْرُوْدِهِ وِبَقِيْرِ رَا بَرُوْمِ طَبِيْعَةِ زَكِيَّةٍ قَوْمِيَّةٍ سَنِيَّةٍ بِرَادِ مَوْصُوْفٍ سَبْرُوْدِهِ كَمَا بِفَضْلِهِ تَعَالَى

در ذکای فطرت و صفای طینت و انتقال ذهن در درجه علیا و مرتبه تصویری واقع اند چنانچه
تساوی نظمی و تشریح ایشان شاهد عدل برین دعوی و گواه صادق برین مدعی است امیر از
از حضرت باری تعالی شانه و عزت برانه آنست که اگر مضامین این رساله را کسی نصب العین خود
سازد و در فنون حدیث خوض نماید از غلط و خطا مأمون از تصحیف و تحریف مصنون باشد
و در تصحیف و تضعیف معیاری درست بدست داشته باشد **فصل اول** در ذکر فوائد و غایات علم حدیث که موجب مزید
و هو حسنی و نعم الوکیل شوق طالب و محرک طلب راغب تواند بود و بیان شرط خوض درین علم پوشیده نماند که علم
حدیث شرافتی دارد که هیچ علم به شایه آن نمیتواند رسید زیرا که علم قرآن و عقائد اسلام و احکام
شرعی و قواعد طریقت همه موقوف بر بیان پیغمبر است علیه الصلوٰة والسلام و کشفیات
و عقلیات را تا باین میزان نشنجد و برین معیار نزنند قابل اعتماد و محل اعتبار نمیتواند بود
پس این علم بمنزله صرافانی است که ناقد جواب هر نقیض و جمیع علوم است از وجه تفاسیر و اوله
احکام و ماخذ عقائد اسلام و طرق سلوک الی الله آنچه در نقد این صراف کامل المعیار برآمد
قابل ترویج و اوست و تواند شد و آنچه ناسره شدم و در مطر و در پس حکم این نافذ است بر جمیع علوم
و مینی و اتباع جناب رسالت پناه که سرمایه سعادت و جهانی و پیرایه حیات جاودانی
است البته باین علم است و اگر به نظر تامل و امعان دیده شود هر علم را خاصیتی است
که نفس انسانی بمزادلت آن علم کیفیت از کیفیات نیک یا بد بهم میرساند و مزادلت این علم
شخص را معنی صحابیه می بخشد زیرا که در حقیقت معنی صحابیه اطلاق بر جزئیات احوال رسول
است و مشاهده او ضاع آنجناب در عبادات و در عادات و این معنی در صورت بعد از
در مدد که و خیال شخص نبوی متکلم و را سخ میشود که حکم مشاهده دارد و اشاره همین معنی کرده است

انکه گفته شد **عمر اهل الحدیث هموا اهل النبی وان** + **لم یصحبوا نفساً**
انفاساً صحبوا + **وقال الامام الهمام محمد بن علی بن الحسین علیه وعلی ابائیه**
السلام من فقه الرجل بصیرتة بالحدیث او فطنته بالحدیث و هرگاه این از قبیل
 خبر است و آنچه بحکم الصدق و الکذب پس لازم آمد و تحصیل این علم از دو چیز یکی ملاحظه حال
 رواة دوم احتیاط عظیم در فهم معانی آن زیرا که اگر در امر اول مسأله رود کاذب با صادق
 ملتبس شود و اگر در امر ثانی احتیاط نباشد مراد با غیر مراد مشتبه گردد و علی التقدرین
 فائده که ازین علم متوقع است میسر نگردد و بلکه ضد آن فائده بحصول انجامد و موجب ضلال و
 اضلال باشد معاذ اللہ من ذلک پس درین دو امر سخن کردن ضرورتاً در امر اول یعنی ملاحظه
 حال رواة مخبرین در صدر اول یعنی از زمان تابعین و تبع تابعین تا زمان بخاری و مسلم
 رنگی دیگر داشت که از حال رجال هر شهر و هر زمان **تفتیش** میکردند و هر کس بوی از بی دینتی
 و کذب و سوء حفظ می شنیدند حدیث او را قبول نمیکردند و این در احوال رجال و فائز مبسوط
 و کتب مضبوط نوشته اند و درین زمان رنگ دیگر دارد حال کتبی که مجرد برای صحاح اند بعد
 از آن کتابهای که قابل اعتبار اند جدا باید دانست بعد از آن کتابهای که واجب الروا است
 اند علی حده باید داشت تا در ورطه تخلیط واقع نشوند و اکثر متأخرین محدثین را این تمیز و ترتیب
 از دست رفته ناچار در بعضی مسائل خلاف جمهور سلف کرده اند و با حادوثی که در کتب غیر معتبره
 یافته اند تمسک حجت اند درین حال نقل عبارت حضرت والد ماجد قدس سره نمایم تا مراتب
 کتب احادیث بترتیب واضح گردد ایشان میفرمایند باید دانست که کتب احادیث
 باعتبار صحت و شهرت و قبول بر چند طبقه میشوند و مراد ما از صحت آنست که مصنف التزام
 کند ایراد احادیث صحیح^ه یا حسن^ه و غیر آن در اینجا وارد نکند مگر مقرون به بیان حال آن از

بمورد اصل
 سبب مذکور
 غائب است و او
 اشباع بر است
 وزن شکر در آن
 زیاده بنوده شد
 کس در آن
 نبوت
 قبول
 عین
 عادل تمام الضبط
 بود و متصل
 است در محفل
 باشد از ۱۲
 و در شاخه ۱۲
 آنکه تامل و
 عادل باشد و
 متصل است
 باشد و معلوم
 نباشد لیکن خفیف
 اضبط باشد ۱۲
 مولوی ظفر الدین
 قاضی ۱۲

ضعف و غرابت و علت و شد و ذریه که ایراد ضعیف و غریب و معلول با بیان حال آن
 قدح نمیکند و مراد ما از شهرت آنست که اهل حدیث طبقه بعد طبقه بان کتاب مشغول شوند
 به طریق روایت و ضبط مشکل در تخریج احادیث آن تا هیچ چیز از آن غیر مبین نماند و مراد
 ما از قبول آنست که نقاد حدیث آن کتاب را اثبات کنند و بران اعتراض نکنند و حکم
 صاحب کتاب را در بیان حال احادیث آن کتاب تصویب و تقریر نمایند و فقها بان
 احادیث تمسک نمایند بی اختلاف و بی انکار پس طبقه اولی از کتب حدیث
 سه کتاب اند موطا صحیح بخاری صحیح مسلم و قاضی عیاض کتاب مشارق الانوار برای
 شرح این هر سه کتاب مخصوص نوشته و این مشارق الانوار غیر مشارق الانوار صغای است که احادیث
 صحیحین در آن بحذف اسناد و قصور جمع نموده با جمله برای ضبط و شرح این هر سه
 کتاب مشارق الانوار قاضی عیاض کافی و شافی است و نسبت درین هر سه کتاب نسبت
 که موطا گویا اصل و ام صحیحین است و در کمال شهرت رسیده هر کس از علمای عصر امام مالک
 موطا را روایت کرده اند مثل شافعی و امام محمد و یحیی بن یحیی مصمودی و یحیی بن یحیی التمیمی و یحیی بن
 بکیر و ابو مصعب و تعنی و عدالت و ضبط رجال این کتاب مجمع علیه است و در مدینه و مکه و عراق
 و شام و یمن و مصر و مغرب و مشرق مشهور شده و بنای فقهای امصار بر آنست و در زمان امام مالک
 و بعد از آنان ایشان نیز علماء در تخریج موطا و ذکر متابعات و شواهد احادیث آن سعی بلیغ نمودند
 و در شرح غریب و ضبط مشکلات و بیان فقه و سایر وجه بیان آنقدر اهتمام نمودند که زیاده
 بران متصور نیست و صحیح بخاری و صحیح مسلم هر چند در ضبط و کثرت احادیث و چند موطا باشند
 لیکن طریق روایت احادیث و تمیز رجال و راه اعتبار و استنباط از موطا آموخته اند و مع هذا
 این هر دو کتاب نیز محذوم طوائف نام و جمیع علمای اسلام اند فرقه مستخرجات برای اینها نوشته اند

در کلام جارا نشود
 تفسیر راوی اوی
 شود ۱۲ لغت
 فی حله و اصطلاحا
 ما فی علمه خفته قاصد
 و موهبی رای
 بعض اهل الحدیث کان
 سوء الخطلان الزوریه
 فی جمیع حالات
 پس صحیح ابن حبان
 شاکا التزام حمت دارد
 لیکن بیعت
 ندرود
 صحیح مالک شاکا التمسک
 و شریعت بیستم فرود آمد
 لیکن قبول ندراد زینب
 که زینب و دیگر نقاد حکم
 او را حمت مسلمین است
 اند نمیدانم
 تغیب نام جد تمذین
 سکه گذاری افغانی
 ۱۱ مولوی نظیر الدین
 قلف عقی عن
 بدید

مثل اسماعیلی و ابو عوانه و طائفه متصدی شرح غریب و ضبط مشکل و بیان قصه و احوال رواة آنها باشد
اندو در شهرت و تلقی بالقبول بدرجه علیا رسیده اند صاحب جامع الاصول از فریبی نقل کرده است که
صحیح بخاری را از بخاری بلا واسطه نود و نه بار کس سماع دارند خلص کلام آنکه احادیث این هر سه
کتاب اصح الاحادیث اند اگر چه بعضی احادیث این هر سه کتاب صحیح ترا از بعضی باشد و اگر به نظر
تفحص دیده شود احادیث مرفوعه موطا غالباً در صحیح بخاری موجود اند پس صحیح بخاری مشتمل است
بر موطا باعتبار احادیث مرفوعه آری آثار صحابه تابعین در موطا زیاد است پس این هر سه
کتاب را در طبقه اولی باید داشت و طبقه ثانیه احادیثی که درین هر سه صفت بدرجه احادیث
صحیحین نرسیده اند لیکن قریب بصحیح اندورین صفات و آن حدیث جامع ترمذی و سنن ابوداؤد
و سنن نسائی است که مصنفان این کتب مشهور و معروف اند بوثوق و عدالت و حفظ و ضبط و تجرد
فنون حدیث و درین کتابها به تساهل و تسلیح راضی نشده اند و حال حدیث و علت آنرا بقدر امکان
بیان نموده اند و لهذا فیما بین علمای اسلام شهرت یافته اند این شش کتاب را صحاح سته نامند
و این الاثیر در جامع الاصول احادیث این شش کتاب را جمع نموده و شرح غریب و ضبط مشکلات و ممالک
رجال و دیگر متعلقات آنها را بیان کرده پس کتاب جامع الاصول گویش این شش کتاب است چنانچه مشرق
الانوار شرح آن است صاحب جامع الاصول ابن ماجه را در صحاح عدد ذکر کرده بلکه موطا را ششم قرار داده و الحق
لیکن حضرت والد قدس الله سره می فرمایند که مسند امام احمد نزد فقیر ازین طبقه ثانیه است و وی اصل
است در معرفت صحیح از سقیم و بوی شناخته میشود حدیثی که آنرا اصل هست از آنچه او را اصل نیست
مگر آنکه در مسند امام احمد احادیث ضعیف بسیار اند که حال آنرا بیان نکرده اما ضعیفی که در دست
ازان احادیث که متاخرین تصحیح آنها می کنند بهتر بنمایند و علمای حدیث و فقه آنرا پیشوای خود ساخته
اند و حقیقت رکن عظیم است در فن حدیث و همچنین سنن ابن ماجه را نیز درین طبقه میتوان شمرد

ہر چیز بعضی احادیث آن درغایت ضعف اند و طبقہ ثالثہ احادیثی کہ جماعہ از علمای متقدمین
 بر زبان بخاری و مسلم یا معاصرین انہا یا لاحقین بآنها در تصانیف خود روایت کرده اند و التزام
 صحبت نموده و کتب آنها در شہرت و قبول در مرتبہ طبقہ اولی و ثانیہ نرسیده ہر چند مصنفین آن
 کتب موصوف بودند بہ تبحر در علوم حدیث و وثوق و عدالت و ضبط و احادیث صحیح و حسن و ضعیف
 بلکہ مشہم بالوضع نیز در آن کتب یافتہ میشود و رجال آن کتب بعضی موصوف بعدالت اند و بعضی
 مستور و بعضی مجہول و اکثر آن احادیث معمول بہ نزد فقہان شدہ اند بلکہ جماعہ برخلاف آنها
 گشتہ و درین کتب ہم تفاضل و تفاوت است بعضی اقوی من بعضی آسانی آن کتب نسبت
 مستد شافعی سنن ابن ماجہ مستدراری مستد ابی یعلیٰ موصلی مصنف عبد الرزاق مصنف ابوبکر
 بن ابی شیبہ مستد عبد بن حمید مستد ابی داؤد طیالسی سنن دارقطنی صحیح ابن حبان مستدرک حاکم
 کتب بیہقی کتب طحاوی تصانیف طبرانی و طبقہ رابعہ احادیثی کہ نام و نشان آنها در قرون
 سابقہ معلوم نبود و متاخران آنرا روایت کرده اند پس حال آنها از دوشق خالی نیست یا سلف
 تفحص کردند و آنها را اصلی نیافتہ اند تا مشغول بروایت آنها می شدند یا یافتند و در آن قدمی
 و علتی دیدند کہ باعث شد ہمہ آنها را بر ترک روایت آنها و علیٰ کل تقدیر این احادیث قابل
 اعتماد نیستند کہ در اثبات عقیدہ یا عملی بآنها متسک کردہ شود و لنعم ما قال بعض الشیوخ
 فی امثال ہذا اشعر فان کنت لا تدعی فتیلتک مصیبتہ بد وان کنت تدری
 فالمصیبتہ اعظم و این قسم احادیث را بسیاری از محدثین زودہ است و بچہ کثرت طرق
 این احادیث کہ درین قسم کتب موجود اند مغرور شدہ حکم بتواتر آنها نموده و در مقام قطع یقین
 بدان متسک جبہ برخلاف احادیث طبقات اولی و ثانیہ و ثالثہ مذہبی بر آورده اند و درین قسم
 احادیث کتب بسیار مصنفہ شدہ اند برخی را بشماریم کتاب الضعفاء لابن حبان و تصانیف الحاکم

انہ طبریہ
 قصبہ الارون النبی
 طبری و
 ایماظہ القاسم
 سلیمان احمدی

کتاب الضعفا للعقيلي کتاب الکامل لابن ابی عدی تصانیف ابن مردويه تصانیف خطیب
 تصانیف ابن شاپهين تفسير ابن جرير فردوس ديلمی بلکه سائر تصانیف او تصانیف ابی نعیم
 تصانیف جوزقانی تصانیف ابن عساکر تصانیف ابوالشیخ تصانیف ابن بخارو مثبتیر مساهله
 ووضع احادیث و در باب مناقب مثالب و در تفسیر و بیان اسباب نبول و در باب تاریخ
 و ذکر احوال بنی اسرائیل و قصص انبیاء سابقین و ذکر بلدان اطعمه و اشربة و حیوانات واقع
 شده و در طب و رتی و عزام و دعوات و ثواب نوافل نیز این حادثه رو داده ابن الجوزی در
 موضوعات خود غالب این احادیث مجروح و مطعون ساخته دلایل وضع و کذب آنها را مبرهن نموده
 کتاب تنزیه الشریعة در وقع غامده این احادیث کافی است و اکثر مسائل نادره مثل اسلام ابوبن
 انحضرت صلی الله علیه وسلم و روایات مسح الرجلین از ابن عباس و امثال این نوادر از همین کتاب
 می بر آید و مایه تصانیف شیخ جلال الدین سیوطی در رسائل و نوادر خود همین کتابها است
 و اشتغال به احادیث این کتب و استنباط احکام از آنها لا طائل می نمایند و مع هذا اگر
 کسی را رغبت تحقیق این کتب باشد میزان الضعفا مذہبی و لسان المیزان ابن حجر
 عسقلانی برای احوال رجال این کتب بکارش می آید و برای شرح عزیز توجیہات
 عبارات آن کتاب مجمع البحار شیخ محمد طاهر بوسره گجراتی معنی است از جمیع سواد چون
 ترتیب کتب حدیث معلوم شد و طبقه اعلیٰ دین باب مؤطا و صحیحین قرار یافت لابد
 بیشتر اهتمام به تحقیق این هر سه کتاب باید فرمود و بعد از آن به بقیه صحاح سه گانه باید
 پرداخت و ظن غالب آنست که بعد از تحقیق مؤطا و صحیحین در تحقیق بقیه صحاح سه گانه
 و وثالث کار مفروض غنمی شود و قدر قلیل باقی می ماند لهذا بر فوائد متعلقه باین هر سه
 کتاب کلام را منحصراً ساخته شد **فصل** در ضبط بعضی

بلده
 بهمدان ۱۲ اثر
 ابوالشیخ
 بن جبران
 اسمعيل بن عبد الله
 كنية ابو محمد
 والي ابي الشيخ
 لقب
 له ۱۲۰۰
 من مسائل
 يعني تصانيف
 ۱۰
 من
 رقيه يعني ان
 ۱۰
 باي تصانيف
 جلال الدين
 سيوطي
 ۱۰
 اين كتاب
 است
 ۱۰
 افونبا

Marfat.com

اسمار قاعله انيست که هر جا در کتب حدیث شریف لفظ سلام بیاید آنرا به تشدید
لام باید خواند مگر پنج جا اول نام پدر عبداللہ بن سلام کہ صحابی است و از اخبار یہود
بشرف ایمان مشرف و بدخول جنت بیشتر شد دوم پدر محمد بن سلام بیکندی کہ شیخ
بخاری است و بیکند بکسر بای موحده و سکون یای تختیه مثل تاشکند نام دیہی است
از توابع بخارا سوم سلام بن محمد ناہض المقدسی و این شخص را در صحاح ستہ ذکر نیست
از وی حافظ ابوطالب و طبرانی روایت دارد و نام او سلامہ یاد کرده است چهارم
حد محمد عبدالوہاب بن سلام مغربی معترلی و این ہم در رواة صحاح ستہ نیست پنجم
سلام بن ابی الحقیق کہ یہودی بود در غایت عداوت و عناد و ذکر شرارت
و فساد او در احادیث بسیار است نام این پنج کس را بہ تخفیف باید خواند و سواری
این پنج کس بہ تشدید **قاعله** عمار ہر جا کہ باشد بضم عین مہملہ است
اما نام پدر ابی بن عمارہ کہ صحابی است کہ بکسر است **قاعله** کرز ہر جا
کہ بفتح کاف است و قبیلہ خزاعہ و بضم کاف است بتصغیر در قبیلہ عبد الشمس
یعنی در نسب کسی کہ این نام دارد نظر باید کرد اگر خزاعی است بفتح کاف است
و اگر حبشی است مصغر باید خواند **قاعله** حرام اگر صاحب این نام قرشی
است بہ زای یعنی معجمہ و کسر حائی مہملہ باید خواند و اگر انصاری است بفتح حائی
مہملہ و فتح رای یعنی مہملہ باید خواند **قاعله** عسل ہر جا بکسر عین و سکون مہملتین
است مگر عسل بن ذکوان الاخباری البصری کہ بفتح عین و سین است لیکن
مذکور این شخص در صحیحین نیست **قاعله** غنام ہر جا کہ باشد بفتح غین معجمہ و
تشدید لون است الاعشام بن علی العامری الکوفی کہ فتح عین مہملہ و تشدید مثلثہ است

قاعله عبد
بن قتيك بامر
رسول الله صلى الله
عليه وسلم اتاوه
قاعله كذا قال
الصغاني في كتابه
تفسير
عن محمد بن فضال
ابن الصلاح
روى عن ابن جرير
بضم ع
عشام بن علي العامري
الکوفی

واز قبیل اول است غنم بن اوس صحابی بدری **قاعدہ** تمیز ہر جا تصغیر قمر است
 و نام سرد است الا تمیز نام زن مسروق بن الاعدع کہ دختر عمر و است
 آنرا بروزن طویل باید خواند **قاعدہ** مسور ہر جا بوزن مضرب اسم آہ است
 الا دو کس یکی از انہا مسور بن یزید صحابی دوم مسور بن عبد الملک الیربوعی این
 ہر دو را بوزن محمد باید خواند **فائدہ** در بعضی نسبتہا **قاعدہ** ہر جا کہ
 لفظ جمال واقع شود بحجیم است الا پیر موسیٰ بن ہارون الجمال کہ بجائے
 مہملہ است **قاعدہ** عیشی باین صورت اگر در اسناد و بصریان واقع شود
 عیشی باید خواند نسبت بہ عیش ضد موت و اگر در اسناد کوفیان واقع شود
 عیسی خواندہ شود بای موحده و سین مہملہ و اگر در اسناد شامیان است عئسی
 باید خواند یعنی بجای بای موحده نون باشد و از لطائف این فن آنست کہ بعضی
 جاہا اگر تصحیف لفظی واقع شود غلطی شود بہر صورت کہ خوانند و است مثل
 عیسی بن ابی عیسی الحباط و مسلم حباط کہ اگر این ہر دو را حنط خوانند نسبت
 بہ حنط فروشی است و اگر حباط خوانند نسبت بہ حبط فروشی است و حبط بفتح
 حای مہملہ و بای موحده و در آخر طای مہملہ برگ مغیلان است کہ برای چاردا
 ذخیرہ میکنند و میفروشند و اگر خیاط خوانند نسبت بہ صنعت خیاطت
 یعنی دوختن است و این ہر دو کس ہر سہ پیشہ داشتہ اند یکی را بعد دیگری
 اختیار کردہ اند لیکن اشہر در اول حنط نسبت بہ حنط فروشی یعنی گندم فروشی
 است و اشہر در ثانی حباط است نسبت بہ حبط فروشی **فائدہ** دیگر
 در بعضی اسماء در موطا و صحیحین ہر جا این صورت واقع شود بسیار پس

لہ غنم بن
 اوس صحابی بدری
 قاعدہ
 عبد الغنی ازنگان
 ہارون بن عبد اللہ
 ہزار اقلباترہ جل

عہ بروزن و معنی چار یا است ۱۲ بریان -

بتقدیم تختیہ بر سپن مہملہ باید خواند الا نام پدر محمد بن بشار کہ بای موحده و شین
 معجمہ دارد و این شخص استاد بخاری و مسلم است و ہر جا در موطا و صحیحین لفظ بشر
 واقع شود بکسر بای موحده و شین معجمہ باید خواند الا چہا کس کہ بضم موحده و
 سین مہملہ اند عبد اللہ بن بسر صحابی پسر بن سعید کسیر بن عبد اللہ حضرت می پسر بن محسن و
 ہر جا درین کتب ثلثہ لفظ بشر واقع شود بر وزن طویل از بشارت کہ بمعنی خبر
 خوش است باید خواند الا چہا کس کہ بصیغہ تصغیر اند و کس شین معجمہ بشر بن
 کعب عدوی و پسر بن یسار و دو بسین مہملہ شخصی است کہ اورا بضم بای تختیہ
 باید خواند پسر بن عمرو و دیگری را بنون مضمومہ بخوانند و آن پدر قطن بن نسیر
 است **قاعدہ** صورت یزید ہر جا بصیغہ مضارع معروف غائب از
 زیادہ است الا سہ کس برید بن عبد اللہ بن ابی بردہ کہ بضم بای موحده
 و رای مہملہ مفتوحہ است تصغیر برد بمعنی رالہ و نام محمد بن عرعہ بن البرید
 کہ بکسر موحده و رای مہملہ و نون ساکنہ است و بعضی ہر دو را فتح خوانند و نام جد
 علی بن ہاشم بن البرید کہ بفتح بای موحده و کسر رای و بای تختیہ است -
قاعدہ ہر جا لفظ بر او واقع شود تخفیف باید خواند و فتح بای موحده باید
 و النسبت مگر دو کس ابو العالیۃ البراء و ابو معشر البراء کہ بفتح بای و تشدید رای
 است **قاعدہ** صورت حارثہ بہ جای مہملہ و رای مکسورہ ثانی مثلثہ مفتوحہ
 باید خواند مگر در چہا جا کہ بیسم و رای و بای تحتانیہ باید و النسبت جاریہ
 بن قدامہ یزید بن جاریہ عمر بن سفیان بن اسید بن جاریہ الاسود بن العلاء
 بن الجاریہ **قاعدہ** صورت جریر ہر جا بیسم و تکرار رائے

۱۰ و قبل از
 بالعمدۃ المختصر
 و توضیح الحواشی
 بر بند کتب
 علی وزن
 فنزاد بن اصلاح
 دو اصل الاصول
 فی کتاب
 عمدۃ المحدثین
 وغیرہ اند بفتح الباء
 والراء لکن ہمما ہج
 ۱۱ مختصر

مہملہ باید دانست الا و کس که اول نام آنها جای مہملہ است و آخر زائی منقوطہ
 حریر بن عثمان الرجبی کہ منسوب بر حربہ کوفہ است و ابو حریر عبد اللہ بن حسین کہ
 راوی عکرمہ است **قاعدہ** خراش ہر جا بکسر خای معجمہ است مگر نام پدر
 ربیع بن خراش کہ بجای مہملہ است **قاعدہ** حنین ہر جا بصیغہ تصغیر
 است و لباد مہملہ مگر ابو حصین عثمان بن عاصم کہ بروزن طویل است مگر حنین
 بن المنذر ابو ساسان کہ بصیغہ تصغیر است و ضاد معجمہ **حازم** ہر جا
 درین کتب ثلثہ بہ جاعی مہملہ و زاعی منقوطہ است الا نام پدر ابو معاویہ محمد بن
 حازم کہ مشہور بہ ضریر کوفی است شاگرد اعمش کہ بجای معجمہ است **حبان** بن
 منقذ و جابر محمد بن یحییٰ بن حبان و خود و جابر حبان بن واسع بن حبان و حبان بن بلال
 کہ اینجا بفتح حا و تشدید بای موحده باید خواند و حبان بن عطیہ و حبان بن موسیٰ
 و حبان بن العرفہ کہ اینجا بکسر خای و تشدید بای موحده باید خواند **حبیب**
 ہر جا بفتح خای مہملہ و کسر بای موحده باید دانست بروزن طویل از حب
 و محبت مگر سہ جا کہ بضم خای معجمہ بصیغہ تصغیر باید دانست از خیابت بمعنی زیرکی
 حبیب بن عدی حبیب بن عبد الرحمن ابو حبیب کنیت عبد اللہ ابن الزبیر
حکیم ہر جا لوزن طویل از حکمت باید خواند مگر پدر رزق بن حکیم
 و حکیم بن عبد اللہ کہ تصغیر حکم است **ریاح** ہر جا بیای مفتوحہ مگر پدر
 الوقیس زیاد بن ریاح کہ بیای تختیہ و کسر است **زبیل** در صحیحین
 بضم زای منقوطہ و بای موحده مفتوحہ باید خواند تصغیر زبید بمعنی مسکہ و در موطا
 زبید تصغیر زید کہ نام مشہور است باید خواند **سکیم** ہر جا

۱۲
 صجائی ۱۲ قاموس
 و یاداری اینها
 ہم حبان بیای
 غناء یحییٰ باید
 خواند
 الاصول
 هشتم یاداری ۱۲
 زانی
 مختصر القاموس
 و قواعد الاصول و
 شرح معجم
 ابخاری ۱۲
 بالضم زبید
 ۱۲ قاموس

در ہر سہ کتاب بصیغہ تصغیر است مگر سلیم بن حبان کہ بروزن طویل است و
سَلَم ہر جا بفتح سین و سکون لام است **سَلَمِج** ہر جا بضم شین معجمہ
 و در آخر حای مہماہ است مگر سہ کس کہ بسین مہملہ مضمومہ و جیم است **سُرَج** بن یونس
سُرَج بن النعمان احمد بن ابی **سُرَج** **سُلیمان** ہر جا پنیما بر معروف
 است مگر شش کس سلمان فارسی و سلمان بن عامر ضبی و سلمان الاغر عبد الرحمن
 بن سلمان ابو حازم کہ راوی ابو ہریرہ است نام او سلمان است ابو جابر مولائے
 ابو قلابہ نام او نیز سلمان است **سَلَمَہ** ہر جا بفتحات است مگر دو
 جا بکسر لام باید خواند عمر بن سلمۃ البحر می کہ امام مسجد بصرہ بود بنو سلمہ قبیلہ از انصار
عُدَاہ ہر جا ب تصغیر وارد شدہ مگر چار جا عبیدہ سلمانی شاگرد حضرت
 علی مرتضیٰ کرم اللہ وجہہ عبیدہ بن حمید عبیدہ بن سفیان عامر بن عبید البیہلی
عُبَادَہ ہر جا بضم عین و تخفیف ہاہ است الامجد بن عبادة الواسطی استاد
 بخاری کہ بفتح عین است **عُدَاہ** ہر جا بفتح عین و سکون بای موحده
 الامام بن عبیدہ کہ در خطبہ کتاب مسلم واقع شدہ بفتح تین باید خواند و خنات
 بن عبیدہ **عُبَاد** ہر جا بفتح عین و تشدید موحده است مگر قیس بن عباد کہ
 بضم عین و تخفیف موحده است **عُقَیل** بفتح عین و کسراف است الاسہ
 کس کہ بصیغہ تصغیر اند **عُقَیل** بن خالد شاگرد ابن شہاب زہری یحییٰ بن **عُقَیل**
 بن **عُقَیل** قبیلہ مشہور و معروف و **واقدا** ہر جا بقاف است لفظ **نَصْر** اگر
 معروف بلام واقع شود بفساد معجمہ باید خواند مثل ابی النصر و النصر بن الحارث و اگر بی
 لام تعریف باشد نصر بصاد مہملہ باید خواند و این فسر ق اصطلحی کہ برائے

سَلَمِج
 این ہر دو کس بن
 تائب تائب و سکون
 کسبت بیست
 کسبت الی ان
 مذکور است
 مختصر

ابتیاز در کتابت اختیار کرده اند مثل **عمر و عمرو و عبد و حمید** ہر جا
 مصخر است **ایلی** منسوب بہ ایلیہ کہ شہر سیپت در حد و در شام بفتح ہمزہ و سکون
 یای تحتانیہ و تخفیف لام و باین صورت مشتبه میشود ابلی منسوب بابلہ بضم ہمزہ
 و بای موحده مضمومہ و تشدید لام لیکن در صحیحین ہیچکس ابلی واقع نشدہ و اگر واقع شد
 نسبت او مذکور نشدہ مثل شیبان بن فروخ کہ مسلم از روایت کرده است
 لیکن اورا ابلی نگفتہ **بزاز** ہر جا بد وزای منقوطہ یعنی پارچہ فروش من البرزوی
 الثیاب مگر و کس بزاز یعنی اول زای منقوطہ و آخر زای بی نقطہ و بزاز در عربی
 بزر فروش یعنی تخم فروش را گویند و صاحب این صفت را در ہندی
 پساری نامند خلف بن ہشام البزاز الحسن بن الصبّاح البزاز البصری
 ہر جا بہ بای موحده است نسبت بہ شہر بصرہ الاسہ کس ہنون اند نسبت ببنی نصر
 کہ قبیلہ ایست معروف مالک بن اوس النصری عبد الواحد بن عبد اللہ النصری سالم
 بن فلان مولی النصرین **الثوری** ہر جا بٹہای مثلثہ است مگر ابو یعلیٰ محمد
 بن الصلت التوزی کہ بتای شنبانہ فوقانیہ و تشدید و او است نسبت بہ توز و در
 آخرش زای منقوطہ است **الجریری** ہر جا بجم است و تصغیر مکرر یحییٰ بن
 ایوب جریری کہ بفتح جیم است و یحییٰ بن شد جریری استاد بخاری و مسلم بفتح حائے
 مہملہ کہ نسبت بحر است یعنی ابریشم **السلیمی** ہر جا بفتح لام است دلیل الحدیث
 یکسر موندہ فیما جاہر منسوب ابی بنی سلیم من الأَنْصَارِ اَلْهَمْدَانِی کَلْبِکُونِ
 المیم نسبت بہ قبیلہ ہمدان و اما ہمدان بفتح میم پس نام شہری از شہرہای عراق عجم
 در صحیحین نسبت بآن شہر واقع شد **فائلہ** قاعدہ محدثین است کہ راوی را

کتبہ بغداد
 در قاضیوں
 علی بن القلی
 یقین اللام کا
 فی النمری
 وغیرہ
 صاحب
 و المتاخون
 نفی
 و ہوالا
 احوال
 ع
 ہمدان
 بنا ہمدان
 بن فلعج
 بن سام
 بن نوح

بکنیت و نسبت و نام و صنعت ذکر کنند و عرض ایشان درین مبالغه احتیاط کامل
 است زیرا که محض نام گاهی مشترک میشود پس تمیز راوی از غیر او بدون مبالغه
 متحقق نمیشود بلکه بعضی جاها نام راوی و نام پدر او نیز مشترک واقع شد و نوشته
 اند که خلیل بن احمد شش کس گزشته و انس بن مالک پنج کس و بعضی جاها نام
 راوی و پدر و جد او مشترک واقع شده چنانچه احمد بن جعفر بن حمدان چهار کس اند
 که نام خود آنها و نام پدر و جد آنها متفق واقع شده و محمد بن یعقوب بن یوسف
 دو کس اند و بعضی جاها کنیت و نسب متفق واقع شده است ابو عمران جونی
 دو شخص اند یکی را عبد الملک بن جبیب نام است و دیگری را موسی بن سهل
 و ابو بکر بن عیاش سه کس اند بالجمله این قدر تعمق محدثین را رایگان نباید مشرد
 و عرض ایشان احتیاط است در تمیز تا راوی ضعیف با راوی ثقه شتمه نشود و
 اگر هر دو کس در صفت عدالت و وثوق متفق باشند پس اشتباه ضرر نمی کند
 لیکن محدثین را در تمیز این قسم هم قرائن و اشارات اند مثل سفیان ثوری و سفیان
 بن عیینه بشیوخ و تلامذه امتیاز حاصل میشود و اگر شیوخ و تلامذه هم متحد
 باشند پس امتیاز بسیار دشوار میشود و در همین مواضع امتحان محثیت می
 کنند و نیز در بصره دو امام فن حدیث در یک زمان بوده اند که آنها را حماد بن می
 گفتند حماد بن زید بن درهم و حماد بن سلمه پس در صحیحین هر جا روایت عازم
 از حماد باشد باید دانست که حماد بن زید است و اگر موسی بن اسمعیل بتوذکی راوی
 باشد پس حماد بن سلمه است عبد الله مطلقاً در صحیحین آمده در درجه صحابه
 عبد الله بن مسعود در درجه ائمه الحدیث عبد الله بن المبارک است

بصری مکن
 بغدادی
 مختصر
 بنویس
 مدخل
 ابو بکر بن
 موسی بن
 اسمعیل
 المنقری
 تیل ر التبوذکی
 لان قوی
 من اهل بیته
 تلو اسف
 داره
 اولاد
 اشتری
 دار
 پس
 قانوس

بن عبد العزیز بن جریح است و احمد بن حنبل نام پدرش محمد است و گاهی نسبت کنند
 بہ بنی یعنی پسر خواندگی مثل مقداد بن الاسود در اصل مقداد بن عمرو بن ثعلبہ الکندی
 است اورا اسود بن عبد یثوث زہری قرشی پرورش کرد و تمبہنی ساخت منسوب
 باوشد و مانند حسن بن دینار در اصل حسن بن واصل است و دینار شوہر مادرش
 بود و نیز باید دانست کہ کتابہائی حدیث طرق متنوعہ دارند یک قسم را جامع گویند
 و جامع در اصطلاح محدثین آنست کہ جمیع اقسام حدیث در ویافتہ شود یعنی
 احادیث عقائد و احادیث احکام و احادیث رفاق و احادیث آداب اکل و شرب
 و سفر و قیام و قعود و احادیث متعلقہ بتفسیر و احادیث تاریخ و سیر و احادیث
 فتن و احادیث مناقب و مثالب و علماء حدیث در ہر فن ازین فنون ثنائیہ
 جدا جدا تصنیف کردہ اند پس احادیث عقائد را علم التوحید و الصفات
 نامند و ابو بکر خزیمہ کتاب التوحید نوشتہ و بیہقی نیز کتاب الاسما و الصفات
 وارد و احادیث احکام را سنن نامند از کتاب الطہارۃ تا کتاب الوصایا بر ترتیب
 فقہ و کتب مصنفہ درین باب بیشمار اند و احادیث رفاق را علم سلوک و زہد
 نامند و امام احمد و عبد اللہ بن المبارک و جمعی دیگر کتاب الزہد نوشتہ اند و
 احادیث آداب را علم الآداب گویند بخاری کتابی مبسوطہ دارد درین فن کہ اورا
 کتاب الادب المفرود گویند و احادیث متعلقہ بتفسیر التفسیر گویند تفسیر ابن
 مردویہ و تفسیر ویلی و تفسیر ابن جریر و غیرہ مشاہیر تفسیر حدیث اند و کتاب
 دینشور شیخ جلال الدین سیوطی جامع ہماست و احادیث تاریخ و سیر را دو قسم
 کردہ اند آنچه متعلق بخلق آسمان و زمین و حیوانات و جن و شیاطین و ملائکہ

۱۱۱ ای احادیث
 رقتہ قلب ۱۲
 علم تلمیذیہ
 لاسہ و حاجہ ۱۲
 قاموس
 علم منسوب
 بہرہ کہ کو بی
 است در بعضی
 ۱۲
 دال و علام نام
 صحابی است و آن
 غیر فرزند بی بی است
 زمان حضرت علی
 علیہ السلام
 نبوت کردہ بود
 نام پدری بہ
 کہ از صحابہ رسول بہ
 علی علیہ السلام
 بود و از اجزای
 یکویند منسوب
 سید بیکلہ
 بہرہ بضم بی
 ۱۲

و انبیا را ضعیفین و ائم سابقین است این قسم را بد الخلق نامند و آنچه متعلق بوجود
 باجود پیغمبر صلی الله علیه و سلم و صحابه کرام و آل عظام اوست از ابتدای تولد آنجناب
 تا غایت وفات آن را سیره نامند سیره ابن اسحاق و سیره ابن هشام سیره ملا عسکری
 دیگر کتب بسیار درین باب مصنف شده بالفعل نسخه صحیح روضه الاحباب میر
 جمال الدین محدث حسینی اگر بهم رسد که خالی از الحاق و تحریف باشد بهتر از همه
 تصانیف این باب است و مدارج النبوة شیخ عبدالحق محدث و سیرت شامیه و
 مواهب لدینه بسبوط ترین سیرتها اند و احادیث فتن را علم الفتن نامند نعیم بن حماد
 کتاب الفتن بسیار بطول و عرض نوشته و رطب و یابس در آن آورده و دیگر
 هم درین باب تصانیف دارند و احادیث مناقب و مثالب را علم المناقب
 گویند درین باب نیز تصانیف متعدده متنوعه واقع شده و بعضی محدثین
 بالخصوص مناقب بعضی از آل و اصحاب را جدا نوشته اند برای غرضیکه متعلق
 بآن مثل مناقب قریش و مناقب الانصار و مناقب العشرة المبشرة که تصنیف
 محب طبری است مسمی برب ریاض النضرة فی مناقب العشرة المبشرة و ذخائر العقبی
 فی مناقب ذوی القربی و حلیة الکمیت فی مناقب اهل البیت و الدیباچ فی
 مناقب الازواج و کتب بسیار در مناقب خلفائی راشدین تصنیف شده
 و بالتخصیص القول الصواب فی مناقب امیر المؤمنین عمر بن الخطاب و القول الجلی
 فی مناقب امیر المؤمنین علی است و نسائی در مناقب امیر المؤمنین علی رض رساله
 دراز نوشته و لواصب شام بجهت فرط تعصب و عداوت او را در دمشق برین
 عمل شهید ساخته رحمة الله علیه پس جامع النسب که ازین بهر فن نمونه داشته باشد

نام این کتاب
 در بعضی نسخه
 قد کتبته
 الکاتب
 لیسر بانجام آقا

مثل جامع بخاری و جامع ترمذی و صحیح مسلم هر چند احادیث این فتون دار و لیکن
احادیث متعلقه بتفسیر و قرارت ندارد و ازین جهت اورا جامع نگویند و قسم دیگر
از تصانیف حدیث مساینه است و مستند در اصطلاح محدثین آنست که احادیث
را بر ترتیب صحابه ذکر نمایند موافق حروف تهجی یا موافق سوابق اسلامیه یا موافق
شرافت نسب پس اگر حروف تهجی جمع نمایند احادیث مرویه ابو بکر صدیق رضی الله عنه
نویسند و احادیث اسامه بن زید و انس بن مالک رضی الله تعالی عنهما سماعی
بذا القیاس مقدم بر احادیث دیگر صحابه کبار خواهد نوشت و اگر موافق سوابق
اسلامیه نویسند عشره مبشره را مقدم دارند و لغای راشدین را بر ترتیب خلافت
پیش از همه ذکر نمایند بعد از ان اهل بدرو اهل حدیبیه بعد از ان مسیلمة الفتح بعد از ان
احادیث نساء صحابیات مذکور شود و ازواج مطهره را مقدم بر همه نساء نمایند
و از بنات مطهره روایت احادیث واقع نیست مگر قدر قلیل از سیده النساء زینب
زیرا که اکثر بنات در حضور آنجناب داخل بهشت شدند و سیده النساء بقدر شش
ماه بعد از وفات آنحضرت در دنیا بودند بعد از ان ملحق به بناب پدر بزرگوار شدند پس
فرصت نیافتند و اگر بر قبائل و نسب ترتیب سند نمایند اول مسائید بنی هاشم
خصوصاً حسنین و امیر المؤمنین علی نمایند و بعد از ان هر قبیله که اقرب باشد از روی
نسب بآن حضرت مقرب باشد پس احادیث عثمان رضی الله عنه مقدم بر احادیث
ابو بکر صدیق رضی الله عنه باشد و احادیث ابو بکر صدیق رضی الله عنه مقدم بر احادیث عمر بن خطاب رضی
الله عنه باشد و علی بذا القیاس قسم سوم معاجم و معجم در اصطلاح محدثین آنست که احادیث
را بر ترتیب شیوخ ذکر نمایند و در اینجا هم تقدم وفات شیخ اعتبار کنند یا موافق

رسالت نباه
صلی الله علیه و سلم
انجیل ایشان
در بیست و شش
داوود و ابوبکر
صدیق و عمر
فاروق و عثمان
ذوالنورین و
علی نقی
عبد الرحمن بن
عوف و سعد
بن ابی وقاص
زید و ابوعبیده
بن ابی سرح
وفاطمة الزهراء
حسن و حسین
رضی الله عنهم

حروف تہجی ترتیب دہند یا موافق فضیلت و تقدیم در علم و تقویٰ ترتیب نمایند لیکن اکثر حروف تہجی ترتیب می نمایند و معاجم ثلاثہ طبرانی از ہمین قسم است و قسم چہارم اجزا را اند و جزو در اصطلاح محدثین آنست کہ تالیف کردہ شود و احادیث مرویہ یک شخص خاص خواہ آن شخص در طبقہ صحابہ باشد یا بعد از ان مثل اجزو حدیث ابو بکر و جزو حدیث مالک و علی ہذا القیاس و این قسم بسیار است و گاہی از مطالبی کہ در ذکر جامع گزشت یک مطلب جزوی را اختیار می نمایند و در ان تصنیفی مبسوطی کنند چنانچہ باب النیۃ را ابو بکر بن ابی الدنیا کتابی مبسوط نوشتہ و باب رویۃ الدرہ را آجری تصنیف کردہ و ذم دنیا را نیز ابی الدنیا کتابی مبسوط نوشتہ و علی ہذا القیاس رسائل جزئیہ در اموری کہ جزئیات مطالب ثمانیہ مذکورہ اند بسیار مصنف شدہ اند بحدیکہ احصار و تعداد آنها خارج از طوق بشری است حافظ ابن حجر و شیخ جلال الدین سیوطی در تصنیف رسائل خیلی وسعت دارند و قسمی دیگر است از تصانیف احادیث کہ آنرا اربعین نامند یعنی چہل حدیث در یک باب یا ابواب متفرقہ بیک سند یا اسانید متعددہ جمع نمایند و اربعینات ہمیشہ اند دیدہ و شنیدہ میشوند پس اقسام تصانیف حدیث شش اند جوامع و مسانید و معاجم و اجزا و رسائل و اربعینات و رسائل را کتب نیز نامند و امر ثانی یعنی احتیاط در فہم معانی احادیث پس مواد آن نیز از تحقیق امر اول معلوم شد زیرا کہ مشارق الانوار در توضیح معانی احادیث صحیحین و مؤطا کافی است و جامع الاصول در کتب ستہ معنی است و مجمع البحار شرح محمد طاہر در تحقیق جمیع کتب حدیث یعنی طبقات اربعہ مذکورہ کافی است شرح عبد الرؤف

اجزا

عہدہ خستہ پڑھا

رسائل

اربعین

منادی برجامع صغیر شیخ جلال الدین سیوطی نیز اکثر احادیث را کفایت می کند
 لیکن اینقدر باید دانست که در شرح و توجیه احادیث کلام گوناگون و ربط و بسبب
 بسیار بوقوع آمده حالاً اشخاصی را که درین باب محل اعتماد اند باید شناخت
 و از کتب و تصانیف اینها بهره باید برداشت و امام نووی و محی السنه البغوی
 و ابوسلیمان خطابی از جمله علمای شافعیه خلی معتمد علیہ و سخن ایشان متین و مضبوط
 واقع است خصوصاً شرح السنه لبغوی در فقه حدیث و توجیه مشکلات کافی شافی
 است و گویا شرح مصابیح و مشکوٰۃ ازان کتاب حاصل است شرح صحیح مسلم از
 امام نووی است و معالم السنن شرح ابی داؤد از خطابی است و طحاوی
 از جمله علمای حنفیه در شرح احادیث سرآمد و پیشوا است معانی الآثار کتاب
 او درین باب دست آور حنفیانست و ابن عبدالبر از مالکیه مقدم آن جماعه
 است و کتاب استندکار و تمهید درین باب یادگار است شرح کتب حدیث
 بسیار اند که تعداد اسماء و کتب آنها درین وقت عجلت امکان ندارد و سخن هر
 یک را قماش دیگری است لیکن همه آنها آخذ و مستفید ازین چند کس اند که مذکور
 شدند پس اگر کتب این جماعه بدست آید حاجت از تشویشات و تکلفات باره
 متاخرین مرتفع میگردد و برای فهم معانی احادیث و دفع تعارض من
 بینها حضرت والد ماجد قدس سره قواعد عجیبه و فوائد عزیزه تنبیق فرموده
 اند اگر انشاء الله تعالی فرصت حاصل شود برخی ازان نقل کرده برای
 آن برادر خواهد فرستاد و کتاب المغیث فی مختلف الحدیث نیز برای المنوذج
 خوب است چون از مطالب مقصود فصل اول فارغ شدیم حالاً به

مطالب فصل دوم پردازیم **فصل دوم** در ذکر سند علم حدیث

باید دانست که این فقیر این علم جمیع علوم را از خدمت والد ماجد خود اخذ کرده است و بعضی کتب این علم را مثل مصابح و مشکوٰۃ و مسوی شرح موطا که از تصانیف ایشانست و حسن حصین و شمائل ترمذی از خدمت ایشان قراة و سماعاً به تحقیق و تفتیش اخذ نموده قدری از اوائل صحیح بخاری نیز بطریق درایت از ایشان شنیده و صحیح مسلم و دیگر صحاح سته را بر ایشان سماع غیر منتظم دارد و باین نحو که بحضور ایشان طلبہ علم میخوانند و این فقیر ہم حاضر می بود و تحقیقات و تنقیحات ایشان را می شنید تا آنکه ملکه معتد بهادر فہم معانی احادیث و ادراک وقائق اسانید بفضله تعالی حاصل شد بعد از آن بنا بر رسم اجازت از یاران عمده ایشان مثل شاه محمد عاشق بہلتی و خواجہ محمد امین ولی اللہی نیز حاصل کرد و شاہ محمد عاشق بہلتی در سماع و قرارت بر شیخ ابوطاہر قدس سرہ و دیگر مشایخ حرمین متحررین شریک و رفیق حضرت ایشان بودند و حضرت ایشان اول در دیار خود یعنی کتب حدیث مثل مشکوٰۃ و صحیح بخاری بخدمت والد بزرگوار خود گزرایند بہ طریق درایت اخذ این علم فرموده بودند و سند ایشان بوسیله محمد زاہد تامل جمال الدین و دانی میرسد و سند حدیث ایشان در اوائل النموذج العلوم بتفصیل مذکور است و نیز حضرت والد ماجد فقیر از حاجی محمد افضل کہ صاحب السند این دیار بودند اجازت حاصل فرموده بودند و سند ایشان در رسائل ایشان مذکور است آخر آن حضرت والد ماجد در مدینہ منورہ و در مکہ معظمہ از اجلہ مشایخ حرمین این علم باستیعاب و استقصا فرگرفتند

اہ السناد علم
عن نفعہ
صحة الحدیث
ضعیف یعنی
و نیز کتبی
من کتبی
جالب و صفات
غنی بحدیث
اللاذنی و المتحد
لابجب
عن حاجہ ابن
ابن
عظم حضرت
شایخ ابوطاہر
لابن اہلب
والعسقلانی
علم
استقصا
تمام در قرآن
و بیہایت
پای بند
ی

و همیشه استفاده ایشان از جناب حضرت شیخ ابوطاهر مدنی قدس سره بود
که یگانه عصر خود بودند درین باب رحمة اللہ علیہ و علی اسلافہ و متاخره و از
حسن اتفاقات آنکه شیخ ابوطاهر قدس سره سند مسلسل دارند بصوفیان و
عرفات شیخ زین الدین زکریا انصاری و هوانه اخذ عن ابیه شیخ ابراهیم الکردی
و هو عن شیخ احمد القشاشی و هو عن شیخ احمد الشنادی و هو عن والده شیخ عبد القدوس
الشنادی و ایضا عن شیخ محمد بن ابی الحسن البکری و ایضا عن شیخ محمد بن احمد
الرملی و ایضا عن شیخ عبد الرحمن بن عبد القادر بن فهد و هولا کلهم من
اجلة المشایخ العارفين بالحدود و شیخ عبد القدوس عن شیخ ابن حجر اللمکی و عن شیخ
عبد الوهاب الشعرادی و بها عن شیخ الاسلام زین الدین زکریا الانصاری
و شیخ محمد بن البکری عن والده العارف بالحداب الحسن البکری و هو عن شیخ
زین الدین زکریا و كذلك شیخ محمد الرملی عن والده و عن الزین زکریا و اما شیخ
عبد الرحمن بن عبد القادر بن فهد عن عمه جارا لدین فهد عن شیخ جلال الدین السیوطی
و نیز شیخ ابوطاهر قدس سره از شیخ حسن عجمی اخذ و استفاده نموده اند و شیخ
حسن عجمی شاگرد شیخ عیسی مغربی شاگرد شیخ محمد بن العلاء الباہلی شاگرد شیخ نسالم
سنهوری و سالم سنهوری از شیخ نجم الدین غبطی فرا گرفته و نجم الدین غبطی از شیخ
الاسلام زین الدین زکریا انصاری اخذ نموده و نیز شیخ عیسی مغربی بواسطه
بسیار از شیخ جلال الدین سیوطی اخذ کرده نیز حضرت شیخ ابوطاهر از شیخ احمد نخلی
که اعلم عصر خود در مکہ بودند اخذ کردند و شیخ احمد نخلی از شیخ سلطان مزاحمی و ایشان
از شهاب الدین خلیل سبکی و ایشان از شیخ محمد مقدسی و ایشان از شیخ زین الدین زکریا

مسلسل با نقده
روایات فیه فی
مصحح الروایة
سمعت فلانا
سمعت فلانا
عن فلان قال
فلان غیر ذلک
و غیر من الحالات
سمعت فلانا
يقول شهيد بالحد
تقدر صحی فلان
الفسحة لابن حجر
العسقلانی
است مشهور
من قریبین
در سنه
پای است
مصر
ایت از ترمذی
مصر

ونیز حضرت شیخ ابوطاہر از شیخ عبدالسد بن سالم بصری اخذ نمودند و ایشان از اقران
 شیخ احمد نخلی بودند و از مشایخ شیخ احمد نخلی اخذ کردند و نیز شیخ ابوطاہر از شیخ محمد
 بن محمد بن سلیمان مغربی بالجملہ ہر یک ازین عزیزان بدو واسطہ یاسہ واسطہ بہ
 طریق کثیرہ شجرہ ملتفہ بہ شیخ زین الدین زکریا و شیخ جلال الدین سیوطی و شمس الدین
 سخاوی و عبدالحق سنباطی ^{رحمہم اللہ} رسید کمال الدین محمد بن حمزہ الحسینی میر سندی
 و ہر یکی ازین مذکورین مستند و حافظ وقت خود بودند و تصانیف اینہا دائرہ
 سائرہ و اسانید اینہا در آفاق معروف و مشہور است حال چند کتاب بہ طریق
 نمونہ نوشتہ شود و باقی اسانید متنوعہ و وجوہ متکثرہ ہر کتاب حوالہ بر کتاب
 الارشاد الی مہمات الاسناد تصنیف حضرت والد ماجد قدس سرہ
 نمودہ آید کتاب الموطا والد ماجد آنرا بر شیخ محمد وفدا لدکی بمسامہ
 گزارانیدند و ایشان بر والد خود شیخ محمد بن محمد بن محمد بن سلیمان مغربی و سند
 شیخ ابن سلیمان در کتاب صیلت الخلف مذکور است و نیز شیخ محمد وفدا لد
 این کتاب را از شیخ حسن عجمی گرفتند و از شیخ عبدالسد بن سالم بصری گرفتند
 و این ہر دو بزرگوار از شیخ عیسیٰ مغربی و ایشان از شیخ سلطان محمد بن احمد
 مزاحی و مزاحہ نام دیہی است بہ تشدید زای منقوطہ از دیہات متعلقہ مصر و
 شیخ سلطان از شیخ احمد بن خلیل ^{رحمہم اللہ} سبکی و سبکہ دیہی است از دیہات مصر
 و از شیخ محمد نجم الدین بن احمد غنیطی و غنیطہ نیز از دیہات مصر است و ایشان از
 شیخ شرف الدین عبدالحق بن محمد السنباطی و ایشان از شیخ ابو محمد الحسن بن محمد
 بن ایوب الحسنی ^{رحمہم اللہ} النسابہ و ایشان از عم خود حسن بن ایوب النسابہ و ایشان

شیخ ابوطاہر از شیخ احمد نخلی
 اخذ نمودند و ایشان از اقران
 شیخ احمد نخلی بودند و از مشایخ
 شیخ احمد نخلی اخذ کردند و نیز
 شیخ ابوطاہر از شیخ محمد بن
 محمد بن سلیمان مغربی بالجملہ
 ہر یک ازین عزیزان بدو واسطہ
 یاسہ واسطہ بہ طریق کثیرہ
 شجرہ ملتفہ بہ شیخ زین الدین
 زکریا و شیخ جلال الدین سیوطی
 و شمس الدین سخاوی و عبدالحق
 سنباطی رسید کمال الدین محمد
 بن حمزہ الحسینی میر سندی و
 ہر یکی ازین مذکورین مستند
 و حافظ وقت خود بودند و
 تصانیف اینہا دائرہ سائرہ
 و اسانید اینہا در آفاق
 معروف و مشہور است حال
 چند کتاب بہ طریق نمونہ
 نوشتہ شود و باقی اسانید
 متنوعہ و وجوہ متکثرہ ہر
 کتاب حوالہ بر کتاب الارشاد
 الی مہمات الاسناد تصنیف
 حضرت والد ماجد قدس سرہ
 نمودہ آید کتاب الموطا والد
 ماجد آنرا بر شیخ محمد وفدا
 لدکی بمسامہ گزارانیدند و
 ایشان بر والد خود شیخ محمد
 بن محمد بن محمد بن سلیمان
 مغربی و سند شیخ ابن سلیمان
 در کتاب صیلت الخلف مذکور
 است و نیز شیخ محمد وفدا لد
 این کتاب را از شیخ حسن عجمی
 گرفتند و از شیخ عبدالسد بن
 سالم بصری گرفتند و این ہر
 دو بزرگوار از شیخ عیسیٰ
 مغربی و ایشان از شیخ سلطان
 محمد بن احمد مزاحی و مزاحہ
 نام دیہی است بہ تشدید زای
 منقوطہ از دیہات متعلقہ مصر
 و شیخ سلطان از شیخ احمد بن
 خلیل سبکی و سبکہ دیہی است
 از دیہات مصر و از شیخ محمد
 نجم الدین بن احمد غنیطی و
 غنیطہ نیز از دیہات مصر است
 و ایشان از شیخ شرف الدین
 عبدالحق بن محمد السنباطی و
 ایشان از شیخ ابو محمد الحسن
 بن محمد بن ایوب الحسنی
 النسابہ و ایشان از عم خود
 حسن بن ایوب النسابہ و ایشان

از ابو عبد الله محمد جابر الوادياشي والوادياش نام شهرسيت در مغرب وايشان از شيخ
 ابو محمد عبد الله بن محمد بن هارون قرطبي وقرطبه بضم قاف وطائى مهمله وحامى موحده شهرسيت
 در اندلس وايشان از قاضى ابوالقاسم شيخ احمد بن يزيد قرطبي وايشان از شيخ محمد بن
 عبد الرحمن بن عبد الحق الخزرجي القرطبي وايشان از شيخ محمد بن فرج مولى ابن الطلاع
 وايشان از قاضى ابوالوليد يونس بن عبد الله بن مغيث الصفار وايشان از ابو عيسى
 يحيى بن عبد الله بن يحيى بن يحيى وايشان از عم پدر خود عبید الله بن يحيى وايشان
 از پدر خود يحيى بن يحيى المصمودى اندلسى كه اجل تلامذه حضرت امام مالك بود و باعث
 رواج مذهب ايشان در مغرب زمين او شد و يحيى بن يحيى اين كتاب را از امام مالك
 اخذ كرد و صاحب نسخه اوست و مسموده نام قبيله السيت از بربر كه در زمين مغرب مى باشد
 و ورای اين سندسندهاى ديگر هم اين كتاب را بسيار است در كتاب الارشاد الى مهمات
 الاسناد و مذکور است ليكن اين سند مسلسل بسمله وقرارت است بخلاف سندهاى ديگر كه
 در آنها اكثر جابا با جازت محض اکتفا رفته است **صحیح البخاری حضرت شيخ ابو طاهر**
 از والد خود شيخ ابراهيم كردى خواندند وايشان از شيخ احمد قشاشى وايشان از شيخ ابو
 المواهب احمد بن عبد القدوس الشنادى وايشان از شيخ شمس الدين محمد بن احمد بن
 محمد بن يحيى وايشان از شيخ الاسلام ابو يحيى احمد زكريا بن محمد الاضارى وايشان از شيخ
 شهاب الدين احمد بن على بن حجر كنانى ^{عنه} ^{عنه} عسقلانى كه صاحب فتح البارى شرح صحيح بخارى
 اند وايشان از شيخ زين الدين ابراهيم بن احمد تنوخى وايشان از ابوالعباس احمد بن بيطا
 الحجاري يعنى حجر فروش وايشان از شيخ سراج الدين حسين بن مبارك حنبلى زيبى وزبید
 شهرسيت مشهور در زمين برکنار دريائى شور وايشان از ابو الوقت عبد الاول بن عيسى

قال
 بابام دار الحجرت
 عبد الله الامام مالك
 بن انس سماعاً
 الا ابو ابا ثلثة من
 آخر الاعتكاف
 فوايا عن زياد
 بن عبد الرحمن
 المعروف بشبطون
 عن الامام مالك
 ۱۲- انتباه
 كنه قبيله السيت
 من تاريخ دمشق
 ۱۲- انتباه
 من تاريخ القدس
 ۱۲- انتباه
 من تاريخ بغداد
 ۱۲- انتباه
 من تاريخ دمشق
 ۱۲- انتباه
 من تاريخ القدس
 ۱۲- انتباه
 من تاريخ بغداد
 ۱۲- انتباه

ابن شعیب السحری الهروی وایشان از ابوالحسن عبدالرحمن بن مظفر بن محمد بن داؤد الدودی
 وایشان از ابو محمد عبدالمدین احمد السخری وایشان از ابو عبداللہ محمد بن یوسف بن
 سطر بن صالح بن بشر الفریزبری فریبکبیر فارو فتح را و سکون بای موحده دیه است
 از توابع بخارا و این محمد بن یوسف از ارشد تلامذه بخاری است و نسخه بخاری از طرف
 او شهرت یافته است وایشان از صاحب کتاب ابو عبدالمد محمد بن اسمعیل بن
 ابراهیم بن المغیره بن بردزبه البخاری الجعفی مولی الجعفین بالولار و بردزبه بر فتح
 بای موحده و سکون رای و کسر دال مهلتین و سکون زای معجمه و فتح بای موحده بعد از
 هاء لغت پهلوی قدیم است بمعنی کارنده و مزارع جعفی بضم جمیم و اسکان عین ممله
 و فاو این سند نیز مسلسل بسملع است من اوله الی آخره **صحیح مسلم حضرت شیخ**
 ابوطاهر آنرا از والد بزرگوار خود شیخ ابراهیم کردی گرفتند وایشان از شیخ سلطان مزاحمی
 وایشان از شیخ شهاب الدین احمد بن خلیل سبکی وایشان از نجم الدین غنطی وایشان
 از شیخ زین الدین زکریا وایشان از شیخ ابن حجر عسقلانی وایشان از شیخ صلاح بن
 ابی عمر المقدسی وایشان از شیخ فخر الدین ابوالحسن علی بن احمد بن عبدالواحد المقدسی
 معروف باین البخاری وایشان از شیخ ابوالحسن موید بن محمد طوسی وایشان از فقیه الحرم
 ابو عبدالمد محمد بن فضل بن احمد الفرادی وایشان از امام ابوالحسین عبدالعافر بن محمد
 الفارسی وایشان از ابواحمد محمد بن علی الجلودی النیساپوری وایشان از ابوالسحق
 ابراهیم بن محمد بن سفیان الفقیه الجلودی نسبت الی جمع جلد لانه کان لیکن سکت الجلودیین فی
 نیسا پور وایشان از مؤلف الکتاب ابوالحسین مسلم بن الحجاج القشیری النیساپوری
سندن ابی داؤد حضرت شیخ ابوطاهر آن را از شیخ حسن عجمی اخذ نمودند وایشان

ابی داؤد الهروی
 ابی داؤد
 بلدة بخارا
 قریه بخارا
 سطر بن صالح
 المغیره بن بردزبه
 البخاری الجعفی
 مولی الجعفین
 بالولار
 بردزبه
 بای موحده
 و سکون رای
 و کسر دال
 مهلتین
 و سکون زای
 معجمه
 و فتح بای
 موحده
 بعد از
 هاء
 لغت پهلوی
 قدیم
 بمعنی
 کارنده
 و مزارع
 جعفی
 بضم جمیم
 و اسکان
 عین ممله
 و فاو این
 سند نیز
 مسلسل
 بسملع
 است من اوله
 الی آخره
**صحیح مسلم
 حضرت شیخ
 ابوطاهر
 آنرا از
 والد بزرگوار
 خود شیخ
 ابراهیم
 کردی
 گرفتند
 وایشان
 از شیخ
 سلطان
 مزاحمی
 وایشان
 از شیخ
 شهاب
 الدین
 احمد بن
 خلیل
 سبکی
 وایشان
 از نجم
 الدین
 غنطی
 وایشان
 از شیخ
 زین
 الدین
 زکریا
 وایشان
 از شیخ
 ابن حجر
 عسقلانی
 وایشان
 از شیخ
 صلاح بن
 ابی عمر
 المقدسی
 وایشان
 از شیخ
 فخر الدین
 ابوالحسن
 علی بن
 احمد بن
 عبدالواحد
 المقدسی
 معروف
 باین
 البخاری
 وایشان
 از شیخ
 ابوالحسن
 موید بن
 محمد طوسی
 وایشان
 از فقیه
 الحرم
 ابو عبدالمد
 محمد بن
 فضل بن
 احمد
 الفرادی
 وایشان
 از امام
 ابوالحسین
 عبدالعافر
 بن محمد
 الفارسی
 وایشان
 از ابواحمد
 محمد بن
 علی
 الجلودی
 النیساپوری
 وایشان
 از ابوالسحق
 ابراهیم
 بن محمد
 بن سفیان
 الفقیه
 الجلودی
 نسبت
 الی جمع
 جلد لانه
 کان
 لیکن
 سکت
 الجلودیین
 فی
 نیسا پور
 وایشان
 از مؤلف
 الکتاب
 ابوالحسین
 مسلم بن
 الحجاج
 القشیری
 النیساپوری
**سندن ابی
 داؤد
 حضرت
 شیخ
 ابوطاهر
 آن را
 از شیخ
 حسن
 عجمی
 اخذ
 نمودند
 وایشان****

از شیخ عیسیٰ مغربی و ایشان از شیخ شهاب الدین احمد محمد خفاجی و ایشان از بدر الدین
 حسن کرخی که مسند وقت بود و ایشان از حافظ ابو الفضل جلال الدین سیوطی و ایشان
 از شیخ محمد بن مقبل حلبی و ایشان از شیخ صلاح بن ابی عمر المقدسی و ایشان از ابو الحسن
 فخر الدین علی بن محمد بن احمد بن البخاری و ایشان از مسند الوقت ابو حفص عمر بن محمد بن
 طبرزد بغدادی و ایشان از شیخ بزرگوار ابراهیم بن محمد بن المنصور الکرخی و ابو الفتح
 مفلح بن احمد بن محمد الدومی منسوب الی دومة الجندل موضع فاصل بین حد الشام و حد
 کاره فیه قصه التحکیم و این هر دو شیخ از حافظ ابو بکر احمد بن علی بن ثابت الخطیب البغدادی
 که صاحب تاریخ بغداد است و تصانیف بسیار در علم حدیث دارد و ایشان از ابو
 عمر القاسم بن جعفر بن عبد الواحد الهاشمی و ایشان از ابو علی محمد بن اللؤلؤی و ایشان
 از صاحب کتاب ابوداؤد سلیمان بن شعث سجستانی جامع ترمذی حضرت
 شیخ ابوطاهر از حضرت شیخ محمد ابراهیم کردی ایشان از شیخ سلطان مزاحی و ایشان
 از شیخ شهاب الدین احمد بن خلیل سبکی و ایشان از شیخ نجم الدین محمد غطیبی و ایشان از شیخ
 زین الدین زکریا بن محمد الانصاری و ایشان از شیخ عزیز الدین عبدالرحیم بن محمد بن
 الفرات القاهری الحنفی و ایشان از عمر بن ابی الحسن المرعی مراغه بفتح میم شهر سیت مشهور
 در ولایت ایران و ایشان از شیخ فخر الدین ابن البخاری و ایشان از شیخ عمرو بن
 طبرزد البغدادی و ایشان از شیخ ابو الفتح عبدالملک بن عبداللہ بن ابی سهل الکرخی
 که روح بفتح کاف و ضم رای مهمله مخففه بلدة بنو احمی هرات و این شیخ ابو الفتح صاحب نسخه
 ترمذی است و ایشان از قاضی ابوعامر محمود بن القاسم بن محمد الازدی و ایشان از
 شیخ ابو محمد عبد الجبار بن محمد بن عبد اللہ بن ابی الجراح المرزوی و هو نسبت الی مرو شاهجهان

در اصلها از نسخ و زینب
 در اینجا بنویسند
 علی و حمد و زینب بخاندان
 حاج محمد بن کنور عباسی
 و وضع میرزا زینب سال ۱۲۰۰
 از انتباه ۱۲۰۰
 در سند حاجی محمد
 در کنور عباسی
 محمد بن محمد بن طبرزد
 محمد بن محمد بن طبرزد
 است ۱۲۰۰ او طبرزد
 اسم لام بلغیة العجم
 در دوزخ الجندل
 کتابها بالضم
 تعالی و
 شیخ ابوداؤد سلیمان بن شعث سجستانی جامع ترمذی حضرت
 شیخ ابوطاهر از حضرت شیخ محمد ابراهیم کردی ایشان از شیخ سلطان مزاحی و ایشان
 از شیخ شهاب الدین احمد بن خلیل سبکی و ایشان از شیخ نجم الدین محمد غطیبی و ایشان از شیخ
 زین الدین زکریا بن محمد الانصاری و ایشان از شیخ عزیز الدین عبدالرحیم بن محمد بن
 الفرات القاهری الحنفی و ایشان از عمر بن ابی الحسن المرعی مراغه بفتح میم شهر سیت مشهور
 در ولایت ایران و ایشان از شیخ فخر الدین ابن البخاری و ایشان از شیخ عمرو بن
 طبرزد البغدادی و ایشان از شیخ ابو الفتح عبدالملک بن عبداللہ بن ابی سهل الکرخی
 که روح بفتح کاف و ضم رای مهمله مخففه بلدة بنو احمی هرات و این شیخ ابو الفتح صاحب نسخه
 ترمذی است و ایشان از قاضی ابوعامر محمود بن القاسم بن محمد الازدی و ایشان از
 شیخ ابو محمد عبد الجبار بن محمد بن عبد اللہ بن ابی الجراح المرزوی و هو نسبت الی مرو شاهجهان

بلد مشہورہ بخراسان وایشان از ابو العباس محمد بن محبوب المصنفی وایشان
از صاحب کتاب ابو عیسیٰ محمد بن عیسیٰ بن سئورہ بن موسیٰ الترمذی رحمہ اللہ صحیح
النسائی حضرت شیخ ابوطاہر از شیخ ابراہیم کرزی وایشان از شیخ احمد قشاشی وایشان
از شیخ احمد بن عبد القدوس شناری وایشان از شیخ شمس الدین محمد بن احمد
بن محمد ملی وایشان از شیخ زین الدین زکریا وایشان از شیخ عزالدین عبد الرحیم بن
محمد بن الصرّات وایشان از عمر بن ابی الحسن المرعئی وایشان از فخر الدین بن البخاری
وایشان از ابی المکارم احمد بن محمد اللسان نسبتہ الی عمل اللبثہ وایشان از ابو علی حسن بن
احمد الحداد وایشان از قاضی ابونصر احمد بن الحسن الکسار وایشان از حافظ ابوبکر المعروف
بابن السنی احمد بن محمد بن اسحق الدینوری کہ از عمدہ محدثین است و کتاب المجالسه الدینوری
از مصنفات اوست وایشان از مؤلف کتاب حافظ ابو عبد الرحمن احمد بن شعیب بن
علی النسائی منسوب الی نسا بلد مشہورہ بخراسان بہ قرب ابیورد سنن ابن ماجہ
بہ سندیکہ در سنن نسائی مذکور شد تا شیخ زین الدین زکریا وایشان از شیخ ابن حجر عسقلانی و
ایشان از ابو الحسن علی بن ابی المجدد مشقی وایشان از ابو العباس الحجار وایشان از
انجب بن ابی السعادت وایشان از حافظ ابوزرعہ طاہر بن طاہر المقدسی وایشان
از فقیہ ابی منصور محمد بن الحسن بن احمد المقومی القزوی وایشان از ابو طلحہ القاسم
بن المنذر الخطیب وایشان از ابو الحسن علی بن ابراہیم بن سلمہ بن بحر القطان وایشان از
مؤلف کتاب ابو عبد اللہ محمد بن یزید المعروف بابن ماجہ القزوی قزوین بفتح قاف و
سکون زای معجمہ نام شہر سبت مشہور در عراق عجم و ماجہ لقب پدر ابو عبد اللہ است نہ لقب
جد او و نہ نام مادر او و تحقیق جمیم باید خواند نہ بشدید و وقع فی ذلک اغلاط کثیرہ

بلد مشہورہ بخراسان وایشان از ابو العباس محمد بن محبوب المصنفی وایشان
از صاحب کتاب ابو عیسیٰ محمد بن عیسیٰ بن سئورہ بن موسیٰ الترمذی رحمہ اللہ صحیح
النسائی حضرت شیخ ابوطاہر از شیخ ابراہیم کرزی وایشان از شیخ احمد قشاشی وایشان
از شیخ احمد بن عبد القدوس شناری وایشان از شیخ شمس الدین محمد بن احمد
بن محمد ملی وایشان از شیخ زین الدین زکریا وایشان از شیخ عزالدین عبد الرحیم بن
محمد بن الصرّات وایشان از عمر بن ابی الحسن المرعئی وایشان از فخر الدین بن البخاری
وایشان از ابی المکارم احمد بن محمد اللسان نسبتہ الی عمل اللبثہ وایشان از ابو علی حسن بن
احمد الحداد وایشان از قاضی ابونصر احمد بن الحسن الکسار وایشان از حافظ ابوبکر المعروف
بابن السنی احمد بن محمد بن اسحق الدینوری کہ از عمدہ محدثین است و کتاب المجالسه الدینوری
از مصنفات اوست وایشان از مؤلف کتاب حافظ ابو عبد الرحمن احمد بن شعیب بن
علی النسائی منسوب الی نسا بلد مشہورہ بخراسان بہ قرب ابیورد سنن ابن ماجہ
بہ سندیکہ در سنن نسائی مذکور شد تا شیخ زین الدین زکریا وایشان از شیخ ابن حجر عسقلانی و
ایشان از ابو الحسن علی بن ابی المجدد مشقی وایشان از ابو العباس الحجار وایشان از
انجب بن ابی السعادت وایشان از حافظ ابوزرعہ طاہر بن طاہر المقدسی وایشان
از فقیہ ابی منصور محمد بن الحسن بن احمد المقومی القزوی وایشان از ابو طلحہ القاسم
بن المنذر الخطیب وایشان از ابو الحسن علی بن ابراہیم بن سلمہ بن بحر القطان وایشان از
مؤلف کتاب ابو عبد اللہ محمد بن یزید المعروف بابن ماجہ القزوی قزوین بفتح قاف و
سکون زای معجمہ نام شہر سبت مشہور در عراق عجم و ماجہ لقب پدر ابو عبد اللہ است نہ لقب
جد او و نہ نام مادر او و تحقیق جمیم باید خواند نہ بشدید و وقع فی ذلک اغلاط کثیرہ

مشکوٰۃ المصابیح حضرت شیخ ابوطاہر از شیخ ابراہیم کردی و ایشان از شیخ احمد قشاشی و ایشان از شیخ احمد بن عبدالقدوس شنادی و ایشان از سید غضنفر بن سید جعفر نیروانی و ایشان از شیخ محمد سعید معروف بہر کلان کہ در وقت خود شیخ مکہ بودند و ایشان از سید نسیم الدین میرک شاہ و ایشان از والد بزرگوار خود سید جمال الدین عطاء اللہ بن سید عنیث الدین فضل الدین بن سید عبدالرحمن بن ایشان از عم عالی مقدار خود سید اعلیٰ الدین عبدالمدین عبدالرحمن بن عبداللطیف بن جلال الدین یحییٰ شیرازی الحسینی و ایشان از مسند وقت و محدث عصر شرف الدین عبدالرحیم بن عبدالکریم الجرجی الصدیقی و ایشان از علامہ عصر امام الدین مبارک شاہ ساوجی صدیقی و ایشان از مؤلف الکتاب ولی الدین محمد بن عبدالمدین الخطیب التبریزی **حاصل حصین** حضرت شیخ ابوطاہر از شیخ ابراہیم کردی و ایشان از شیخ احمد قشاشی و ایشان از شیخ احمد بن عبدالقدوس الشنادی و ایشان از شیخ شمس الدین محمد بن احمد بن محمد زلی و ایشان از شیخ زین الدین زکریا انصاری و ایشان از حافظ وقت تقی الدین محمد بن محمد بن فہد الهاشمی المکی و ایشان از مؤلف الکتاب ابو الخیر محمد بن محمد بن محمد الجزری الشافعی زاد المدنی در جہاتم و افاض علینا من برکاتہم **خاتمہ** باید دانست کہ علامت وضع حدیث و کذب راوی چہ چیز است اول آنکہ خلاف تاریخ مشہور روایت کند مثل آنکہ عبدالمدین مسعود و حربک صفین چنین گفت حال آنکہ عبدالمدین مسعود در عہد خلافت حضرت عثمان رضی اللہ تعالیٰ عنہ وفات یافتہ و ازین قبیل است **شعر** در محل چون معاویہ بگریخت بد خون خلقی بسی بہیہدہ رخت و این قسم موضوعات با دلی تتبع و تامل تو ان شناخت دوم آنکہ راوی را نفی باشد و حدیث در طعن صحابہ

لایق نسبت الی انہما
ایمان ارض
جرات من اعظم
برستان ۱۲
عجائب
ن کبری
بہترین الرای
و فی کل لایق
کہ بہین بغداد
و اسطہ اند ۱۲
نخبہ میدان
انتخاب ۱۲
بزرگ نام ہر کیست
معروف در ایران ۱۲
از مضامین مدنیہ
کہ در تصرف حضرت
علی بود
بعضی اول دفع
نمانی جنگ است
باہین حضرت علی رضی
و معاویہ واقع شد
و بعضی محل را بلغ
فواندہ اند ۱۲ اشہر

روایت کند و یا ناصبی باشد و حدیث در مطاعن اہل بیت باشد و علی ہذا القیاس
 و لیکن در اینجا تامل باید کرد اگر آن را وی منقر و است بآن حدیث اعتبار نباید کرد و اگر
 دیگران ہم روایت کنند قبول باید کرد و در توجیہ و تاویل آن فکر باید کرد سوم آنکہ چیزی
 روایت کند کہ بر جمیع مکلفین معرفت آن و عمل بر آن فرض باشد و او منقر و بود بہ روایت
 و این قرینہ قویہ است بر کذب و وضع چہارم آنکہ وقت و حال قرینہ باشد بر کذب او چنانچہ
 عیاش بن میمون را اتفاق افتاد کہ در مجلس مہدی خلیفہ عباسی حاضر شد و او مشغول
 بود بہ پرانیدن کیوتران پس حدیث روایت کرد کہ لَا سَبَقَ إِلَّا فِي خُفِّ أَوْ نَصْلٍ أَوْ
 حَافِيٍّ أَوْ جَنَاحٍ لفظ جملہ را از طرف خود افزود و برای خوش آمد مہدی سخم آنکہ مخالف
 مقتضی عقل و شرع باشد و قواعد شرعیہ آنرا تکذیب نمایند مثل قضای عمری و مانند آن و
 مثل آنکہ روایت کنند لَا تَأْكُلُوا الْبَيْضَ حَتَّى تَذُبَّحُوا هَا شَتْمَ آنکہ در حدیث قصہ باشد
 از امر حسی واقعی کہ اگر بالحقیقت متحقق میشود ہزاران کس اورا نقل میکردند مثل آنکہ شخصی
 روایت کند کہ امروز کہ روز جمعہ بود خطیب را بر سر ممبر کشند و پوست اورا کندیدند حالانکہ
 ہمان را وی باین قصہ منقر و باشد و دیگر روایت نکند ہفتم رکاکت لفظ و معنی مثلا لفظ روایت
 کند کہ در قواعد عربیہ درست نشود یا معنی کہ مناسب شان نبوت و وقار نباشد ہشتم
 افراط در وعید شدید بر گناہ صغیرہ با افراط در وعدہ عظیم بر فعل قلیل چنانچہ مِنْ صَلَاتِي رُكْعَتَيْنِ
 فَلَهُ سَبْعُونَ اَلْفَ دَارٍ وَ فِي كُلِّ دَارٍ سَبْعُونَ اَلْفَ بَيْتٍ وَ فِي كُلِّ بَيْتٍ سَبْعُونَ اَلْفَ
 سِرٍّ عَلَيَّ كُلِّ سِرٍّ سَبْعُونَ اَلْفَ جَارِيَةٍ بلکہ احادیث این بسبق را خواہ در ثواب
 باشند خواہ در عذاب موضوع باید شناخت ہم آنکہ بر عمل قلیل ثواب حج و عمرہ ذکر نماید
 و ہم آنکہ کسی را از عاملان خیر ثواب انبیا موعود کند یا گوید کہ ثَوَابُ ابْنِ سَبْعِينَ نَبِيًّا

و عبادت و دیانت کہ در منام یاد و معاملہ چیزی از زبان رسول یا المہ اطہار شنیدند و بجهت
 جرم و یقین بر خواب بر معاملہ خود آن را مبہم روایت کردند و مردم گمان نمودند کہ این حدیث
 واقعی است کہ از راہ ظاہر باہر رسیدہ ابو عبد الرحمن سلمی و دیگر صوفیانی را کہ از مذاق حدیث
 آشنا نبودند باین علت تہمت کردہ اند و روایت آنہارا از خیر اعتبار بر آورده
 فرقه دیگر مصاحبین خلفار و ملوک و امرا کہ برای استمالت خاطر آنہا وضع احادیث
 نمودند و دین خود را بدنیافروختند فرقه دیگر بی قصد و عمد وضع حدیث کردہ اند و
 صورتش آنست کہ ایشان بہ سبب غفلت و توہم کلامی شنیدند از صاحب تجربہ یا صوفی
 یا حکیمی از حکماء سابقین و اورا نسبت بہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کردند بنا بر ظن آنکہ این کلام
 یا حکمتہ جز از پیغمبر نخواہد بود و این فرقه را حدی و نہایتی نیست و اکثر عوام باین متبلا بودہ اند
 و اللہ الموفق و العاصم و آنچه درین رسالہ مذکور شد بطریق المنوج کفایت می کند
 و تفصیل این مطالب را دفتر ہامی باید و بفضلہ تعالی اکثر ضروریات این علم در ہر لوزج
 و ہر دیار یافتہ میشود و بلکہ تمیز بین الصحیح و السقیم و استقامت ذہن و سلامت طبع و مال
 بخطا نشدن و صواب ابادنی تنبیہ قبول کردن نعمتی است عظیم حق تعالی ما را و آن
 برادر را ازین امور بہرہ مند سازد و الا علم و سواد علم بسیار است و آنچه کمیاب است
 ہمیں امور اند شہر چه خوش گفت دانا کہ دانش بسی است و لیکن پراگندہ باہر کسی است

لاکانت امرہ
 ابیہ عنہم کلن بیکر
 زین سبب زیاد ہوادہ
 عدہ ابن عم احمد
 یوسف ۱۲
 گویند کہ حدیث
 دل خود را در
 در خیال
 قبیل منصور بود
 است کہ قصہ

بود از اہل تجربہ
 در ایام جاہلیت
 کہ خدمت کعبہ کیا
 خدمت خلق
 بر حق می نمودند
 پس اللہ تعالی
 بایشان منسوب
 شدند و بعضی
 تخلص نیز
 آمدہ ۱۲

الحمد لہ کہ این عجائز نافعہ از تالیف عمدۃ المحدثین حضرت مولانا شاہ عبدالعزیز محدث دہلوی
 در بیان اصول حدیث بمابہ محرم الحرام ۱۳۲۵ھ سحری نبوی صلی اللہ علیہ وسلم
 در مطبع مجتہبائی واقع دہلی طبع گردید

دامن سنیان را از کشمکش شیعه و داروگیر مقتدیان عبدسدر بن سبا که درین محل غیورانه شد چه باک زیرا که برین توجیه جمله
 لا اراکم الا نماضی تعریف بجانب صحابه کرام رضوان اللہ علیہم اجمعین شدن نمی تواند یکی از دلائل تعیین مراد آنتست که جناب
 سالی هم همین را مسلم داشته اند ورنه حاجت ایامی سالی بجزیر مراد او چه و این تحویل قلب فقط تراشیده من نسبت
 در مواقع کثیره از کلام ربانی و احادیث نبوی علی مصداق الصلوٰۃ والسلام با عنتراف همه در باب فہم واقع است یک یک
 جمله از کلام خدا و کلام رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم کہ بر جواز تحویل استعمال قلب لالت دارند بطور نمونه عرض میکنم
 وَلَا تَلْهَكُمُ الْأَمْوَالُ وَالْأَوْلَادُ عَنْ دِكْرِ اللَّهِ هِيَ مِنْ خِطَابِ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِجَانِبِ أَمْوَالٍ مَحْوَلٍ سَتَ مَقْصُودٍ أَيْ تَلْهَكُمُ
 بِأَمْوَالِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَنْ دِكْرِ اللَّهِ وَرَحْمَتِهِ سَتَ أَنْكُمْ مَعْرُوضُونَ عَلَى أَعْمَالِكُمْ وَبَطَاهِرٌ مَرَادُ هَيْئَتِ أَنْ أَعْمَالِكُمْ
 مَعْرُوضَةٌ عَلَيْكُمْ غَايَةُ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِجَانِبِ تَحْوِيلٍ شَيْءٍ دِيْكَرٍ لِيَكُنْ دَرِيْنَ تَحْوِيلٍ سَوَاءً تَأْكِيدٌ نِسْبَتِ عَدَمِ
 فَعْلٍ كَ عَدَمِ رُوتِيَةِ فَعْلٍ زَيْنِي صَلِيَ اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَ نَظَرِ شَانِ أَسْعَ تَرِيْنَ نَظَرًا هَسْتِ وَبِحُجُوقِ قَائِعِ آئِيْدِهِ رَا مَحِيْطُ سَتِ دَلِيْلِ
 آنتست و بسبب آن تحویل گویا از قبیل قضایا فیا ساتها معها گشت اشاره لطیف است بجواب اینکه جمله لا اراکم الا نماضی
 در معرض تعریف بجانب صحابه کرام کشیده متمسک سور عقیده و دلیل صدور ظلم و تعدی از ایشان بر حضرت علی رضی اللہ
 عنہ در باره خلافت قرار داده اند توضیح این مقال اینکه عدم روتیه فعل از روتیت عدم فعل عام است و صورت عدم عدم
 فعل کہ در حقیقت فعل است ہم میتواند کہ عدم روتیت فعل باشد پس اگر این جمله بر اصل خود گزارند و اعتبار تحویل مکتوبات
 ظلم صحابه این جمله حجت شدن نمی تواند پس ادای مقصود معلوم بدین پیرایه کہ معروض شد گویا دشمنان صحابه بنیال
 دیگر افکنند تا دست بے ادبان سودا من پاک شان را از نشود اما آنانکہ فہم سلیم و طبع مستقیم دارند خود میدانند کہ معنی لفظی
 این کلام ازین بیش نیست کہ من شمارے پیغم کہ حضرت علی رضی اللہ تعالیٰ عنہ را امیر نخواهید ساخت اما اینکه از
 کمالات فضائل شان چشم پوشیده بقاضا هوای نفسانی دیده و دانسته از جنابشان اعراض خواهید کرد من گمان ندارم
 کہ اصحاب فہم مدعی لالت اینجمله بر آن شوند معنی بسبب میزن کردن شان فقط در کینه و عناد منحصر نیست تا بد لالت عقلی
 ثابت میشد آئے این جمله این را ہم محتملست و محل دیگر نیز دارد اعنی اشاره بمضمون ویانی اللہ المؤمنون الا اباکم مگر
 محتمل اول احتمال بیش نیست و ثانی را مدد از نقل مذکور و ہم دیگر لفظ صہم سیده بلا حظه مناقب صحابه عقل نیز در تائید این است
 پس حیث است کہ بے دلیل بر احتمال چپند و از قرآن و الہ بر مراد دیده و دانسته چشم پوشند مگر شاید کہے را درین مقام
 و سوسه دیگر بدل آید و گوید کہ این چنین کلام شہادت و جہان در مقام تحسیر و تمناسری زند پس دیده انصاف باید
 کشاد و باید دید کہ تحسیر نبوی دآرزوی شان کلام را بکدام محل می افکنند و سیاق را بکہ جانب می کشد می گویم
 کہ اول شہادت و جہان غیر مسلم ممکن است کہ مطلق اخبار بالغیب بے اقران حسرت و افسوس مد نظر باشد
 و اگر پاس خاطر شیعه پذیر کنیم و از احتمال قبلینہ این مقال بہ نسبت انکشاف اولوتیہ ابی بکر رضی اللہ عنہ
 ہم در گزیم تا ہم بر آمدن مطلب شان ازین جمله معلوم چه ہر گاہ انبیار را از مقتضیات بشری چنانکہ
 مذکور شد تا گزیر است اگر رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم تمناسے خلافت حضرت علی رضی اللہ عنہ داشته باشد

کدام مخدوری است که اهل سنت و جماعت در فکر اعتذار او بگم خون کنند و اگر با این قدر سینه ازین رو
 پاک نشود اینک روایت نیز موجود است فی تاریخ الخلفاء بجمال الدین السیوطی فی فضل الاحادیث والآیات
 المشیره الی خلافة ابی بکر رضی اللہ عنہ قال اخرج الدارقطنی فی الافراد والخطیب و ابن عساکر عن علی
 قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سالت السدان یقدهمک ثلاثا فانی علی الاتقدیم ابی بکر اتهمی و
 سلمنا کہ بسبب سنی بودن مخرجان این حدیث تسکین شیعہ نشود مگر درین چه خواهند گفت کہ وقت اراد
 نکاح حضرت امیر رضی اللہ عنہ بدختر ابی جہل بر دل انور حضرت سرور عالم صلی اللہ علیہ وسلم چه قلقها
 کہ نگذشت آخر این همه بے تابها از چه بود بجز این کہ محبت حضرت زہر النوبت باین رسانید و بجز چه
 می توانست گفت آری اگر دختر ابی جہل از محرمات بودی این اہتمام منح و خطبہ خواندن بر مقتضای
 نبوت منطبق مے گشت سیاق این قصہ را در حدیث بنگرند معلوم خواهد شد کہ این رنج و الم محض بر مقتضای
 محبت حضرت زہر ابودرضی اللہ عنہا ورنہ این مقال را چه محل بود کہ من حلال را حرام نمی کنم القص
 عجب نیست کہ درین واقعہ ہم کم و بیش بمقتضای طبیعت بشری و محبت نسبتی میلان خاطر انور
 بجانب حضرت امیر رضی اللہ عنہ باشد مگر دختر ابوجہل استحقاق زوجیت حضرت امیر نداشت
 و این انعقاد از ضروریات شرع نبود کہ پیاس آن رنج خاطر مبارک حضرت زہر رضی اللہ عنہا کہ
 واقعی رنج خویشتن است گوارا میشد و از خوبی مواسات اقارب و صلہ رحمی نظر برکنندہ درین بارہ
 اہتمام نمیفرمودند بخلاف این واقعہ کہ بجهت سوابق کمالات ابوبکر رضی اللہ عنہ و نظر بجافشانی ہائے
 شان از اول تا آخر کہ شیعہ ہم میدانند گوتجاہل کنند لازم افتاد کہ از تقاضای محبت طبعی بر کران روند
 و حق را بحق و در رسانند چنانچہ در اوقات مناسبہ درین بارہ بطورے اشارتہا فرمودند کہ آنانکہ
 مشتق فہم سخن دارند دلالت لفظی را ہم بدل آن نمی گیرند مگر دیدہ کورا آفتاب ہم سیاه نماید و ششم فرمود
 کلاب تیز زیادہ تر رہاید با جملہ از جملہ و لا را کم فاعلین میلان خاطر رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم فہمیدن
 و باز از رجحان طبیعت و میلان خاطر نبوی علیہ علی آلہ الف الف تحیتہ و سلام با استحقاق حضرت
 علی رضی اللہ عنہ پے بردن و امیر نکردن صحابہ ایشان را بسبب کیند و فساد و ظلم و عناد و شمر دن کار
 کسانی است کہ ازین فرقا خبر ندارند و ایشان را بر معنی و مدلول مطابقی نظر است و نہ از عموم و خصوص
 مسبب و سبب خبر با اینہمہ جملہ مقتضیات طبعی انبیاء مطابق احکام الہی انگاشتہ آنچه نکتہ سنت
 میگویند روش معانی سنجان اہل الضاف انبست کہ اول نظر بر عمل مدلول این کلام اندازند باز بر
 عموم مسبب نظر دارند پس ازین انبیاء را بشر اعتقاد کردہ در معنی این جملہ غور بکار برند انگاہ اگر ازین
 کلام طعنہ بزمہب سنیان بر آید غوغای شیعہ با ستناد این حدیث البتہ خیلے بجای باشد این ہمہ در
 صورتے است کہ از بعدیت در من نور بعد کہ بعدیت متصلہ گیرند و از رویت رویت انکشافی

و اگر از رویت رویت استدلالی مراد دارند حاجت جواب یکسو درود و اعتراض هم کلام است چه
 ره استدلال پنج در پنج است وقوع خطا ممکن است اگر چه از نبی باشد خصوصاً نزد شیعه
 که خدائے شان هم خطا میکنند تا آنکه بدواً واقع میشود تا با بنیاد چه رسد قصه رها کردن اساری
 بدر مشهور است استدلالات دیگر را هم بران قیاس باید کرد و اندرین صورت خود امیر شدن
 حضرت امیر دلالت بران دارد و اگر بعدیت مطلقه مراد باشد ثبوت تعریف معلوم معلوم البته
 فکر جواب این امر لازم خواهد آمد که پس از شهادت حضرت عثمان رضی اللہ عنہ بے ساختہ حضرت امیر
 رضی اللہ عنہ را امیر کردند و از لزوم کذب قول سرور عالم صلی اللہ علیہ وسلم بیچ نیندیشیدند مگر حق
 اینست که مراد از رویت رویت انگشانی است و بعدیت در من تو مبعودک بعدیت مطلقه در نظر از
 سوال از تعیین اشخاص است نه اوصاف و اگر بعدیت را بشهادت عرت و لحاظ اینکه سوال از
 تعیین جمله خلفاء الی یوم القیامه نبود مختصر بر بعدیت متصله دارند تا هم جواب مطلق است و خوبی
 اطلاق جواب با وجود تفسیر سوال اگر چه در دیده تنگ چشمان بے بصیرت نیاید و گویند سوال دیگر
 جواب دیگر معین از جمله خلفاء که تا روز قیامت خواهند بود و خبر ندانند فقط احوال اصحاب ثلثه مذکوره و
 کرده نظام بطور تخییر اشاره باستخلاف یکی ازین بزرگواران فرموده اند مگر از بلغا باید پرسید که درین
 مخالفت اطلاق و تفسیر و بیان اوصاف اصحاب ثلثه کلام را از بلاغت گزرا نیده کجا عجز رسانیده
 اند گویند کم فهم رانمی رسد که بدعوی خوبی این کلام و بیان اشاراتش زبان دراز کنیم که تعریف فهم
 خویش تن است مانع خورشید مداح خود است که دو چشم روشن و نام برد است اما سخن بر لب رسیده
 را برگردانیدن نمی توانم امید آنت که بر ستم بیانم خنده نزنند عنایت فرموده بغور بنگرند که درین
 کلام سر اسرار عجاز اول بر طبق و یکنونک عن الالهة قل ہی موافقت للناس الخ بتغیر جواب از طرز
 سوال بر نقض سوال سائل تنبیه فرمودند و باز به بیان جمله خلفاء متوجه شدند مگر چون در تعیین اشخاص
 اوشان کلام بطول می انجامید و منفعت قلیل میشد بارشاد اوصاف چند بطورے تسکین خاطر
 سائل کردند که هم جواب او بر آید و هم امتیان را تا قیام قیامت در استخلاف خلفاء دستور العمل است
 ماند واقعی دریا را بکوزه در آورده و مضمون بزرگ را بکلمه سپرده اند چون شرح این معما به بیان حقیقت
 خلافت و لوازم نبوت متعلق دارد اول حسب فهم رزمے از ان گزارش میکنم جناب من خلیفه کسی کسی بود
 که کار او کند پس اگر آن کار منشا کمال و موقوف بر ملکه باشد لاجرم از ان هم چیزی کم و بیش نصیب
 او باشد و در نه مصداق این مصرعہ بود ع این ره که تو میروی تبرکستانت بے مگر کلام چون
 در خلافت نبوت است ضروریات نبوت را باید شناخت تا در خلافتش بهمان ملحوظ ماند پس بنظر قاصر
 این شکسته خاطر چنان می آید که نبی را اول ضرورت است که بکمال قرب رسیده و بغایت برگزیده باشد که

افسری یک عالم در مہری بنی نوع بہر کس ناکس نمی دہند اکنون کہ جمال قوت نظری و کمال قوت عملی او
 بامتحان آمد کہ از کجا بکجا رسیدہ اسرار احکام و قواعد تدبیر ہدایت باو آموختہ سوی گرفتاران ضلالت
 روانہ میکنند پس اگر بگفتہ او قیود رسوم گستند بہا ورنہ ہر کہ دست و گریبانیش شود بزور ہمت
 خود زیروز بر نماید یا جان باز دہد پس ازین تقریر سہام بدست آمدند کہ جدا جدا بعنوان اصحاب ثلثہ در
 حدیث مذکور اند اصل ہمہ کمال قرب بجدی کہ نام بعد از گنجایش و خل نہاند مگر چون این چنین قرب
 بآن ذات عالی کہ در دربار الوار اوج استغناست اقتادگان حقیض ہو او ہوس را بے دوش ہر
 زہد فی الدنیا و رغبتہ فی الآخرة از محالات است لازم اقتاد کہ درین دو کمال کمال دارد و دین ہمت
 قوی و عزم بلند کہ تا در کار خود از زنگ و ناموس ہم کہ از جان چنانکہ دانی عزیز ترست حسابے نگیرد
 و سوہین نگاہداشت حال شان تا نیک را از بد نہ شناختہ از بد منع فرماید و بجانب نیک ہدایت نماید
 اینست آنچه کہ نبی را ضرورت و ازینجا و ہر تخصیص ذکر این اوصاف ثلثہ کہ نام زد اصحاب ثلثہ کردہ
 اند معلوم شد مگر این امور ثلثہ اگر بلحاظ یکی بدیگرے بنگرند چنان در مراتب متفاوت اقتادہ اند کہ یکے
 بدیگرے نمیرسد توضیح این سہ اینکہ اصل نبوت و مصداق آن همان کمال قرب است و بس ہدایت
 ضلالت از آثار و مقتضیات او و ہمت قوی از آلات او و معہذا ہدایت محتاج ضلال و اہل ضلال است
 و ہمت قوی را در کار خود ضرورت مخالفت مخالفان ورنہ این باکہ آویزد آن باکہ ستیزد و کمال قرب را
 جز ذات ربانی حاجت دیگر نیست و ظاہر است کہ با آلہ ہر دم سر و کار نیست و آثار الزوم ضروری
 نے البتہ از اصل و مصداق ہر لحظہ ناگزیر است و نیز ہدایت را روسوی غیر است و زہد فی الدنیا و رغبتہ
 فی الآخرة را کہ از ملزومات قرب اند سہمہ روسوی ذات بحت او تعالی است و قوت ہمت را و بہرہ
 سوست کہ از علوم و معارف مقام قرب فرمان مے پذیرد و ازان باز قوت عاقلہ و عالمہ را بکار ہدایت
 میگیرد چون این چنین است اول اول است و ثانی ثانی و ہمچنین پس اگر یکے را ازین اوصاف
 ثلثہ چنان قدم پیش رود کہ دیگران بگردانرسند اگر اول است علی الاطلاق استحقاق او از ہمہ
 بیش خواهد بود ورنہ باید دید اگر مہمات عظیمہ پیش رو آندہ اند امانت خلافت بصاحب ہمت بلند قوی
 دل باید سپرد و اگر حوادث ضلال و شیوع بدعات در دین قوم رخند اندازد و یا اندیشہ آن بدل
 خلد از جائے ہادی و مہدی را باید آورد کہ ہر کارے ہر مردے اکنون باید شنید کہ جناب سرور عالم
 صلی اللہ علیہ وسلم اول بطوری کہ مذکور شد قاعدہ اختلاف ضبط فرمودند ازان باز مراتب ہر یک
 ازین اصحاب ثلثہ در ضمن بیان اوصاف چنانکہ معلوم شد بیان فرمودہ بہ ترتیب ذکر می مکرر
 تاکید فرمودند و ہم اشارہ فرمودند کہ ہر یک ازین اصحاب ثلثہ را برای کاری ساختہ اند و کمالی
 دیگر نہاختہ اگر در و طلب ربانی عارض حال شود و ضرورت رہبر این را افتد دست بدامن صدیق اکبر

رضی اللہ عنہ باید زد که درین راه از همه قدم پیش دارد و اگر جهات عظیمه و معاملات بزرگ پیش آیند و حاجت تربیت عام و خاص افتد از حضرت فاروق رضی اللہ عنہ التماس اهتمام این کار باید کرد که مرد این کار است همت قوی و عزم مصمم دارد و در تنفیذ احکام الهی نه پاس کسی دارد نه هر اس از کس اندیشه ملامت ندارد و حق او را و حق را نمیگزارد و اگر ظهور بیع و اهورا حق را به باطل آمیزد زیر سایه مرتضوی نیاید باید گرفت که آفتاب هدایت مطلق را مطلع و مشرق سینه گنجینه اسرار او خواهد بود از اینجا فهم و فراست صحیح باید دریافت که بهیچ احادیث نبوی چگونه نظر غائر انداختند و دقیقه فرونگذاشتند اعنی پس از آنکه جاذبه الهی حبیب رب العالمین سید المرسلین علیه افضل التسلیمات و اکمل التجات را ازین داری دنیا بخوار خود کشید پس ماندگان همان بودند که بفیوض وجود پر نور حضرت نبوی صلی اللہ علیہ وسلم دل از ماسوی الید برکنده چنان و دل در طلب حق مصروف بودند و هر دم دم بل من مزید میزدند مناسب چنان شد که بسپرداری حسین کسان کسی باشد که از نشیب و فراز این راه آشنا بود و دوائی این درود اند و طریق زهد فی الدنیا و رغبت فی الآخرة پامال او بود تا تربیت شان کند و اصلاح ظاهری و باطن نماید قطع نظر از دیگر نصوص و از افضلیت شان درین باره هم بجانب حضرت صدیق اکبر رضی اللہ عنہ از بهیچ این عبارت اشاره پایفته دست بیعت شان داده بر سجاده نبوی نشانند چون جهاد نیز در آن زمانه یکی از ارکان طریقت شریعت بود که مجاهده در مشقت و منفعت بدان نمیرسد و مصلحتهای دیگر مثل ترقی اسلام و تکثیر غنائم و غیره بر آن توفیق بودند حضرت او شان سامانش فراهم آورده لشکر بر لشکر بطرف عراق و شام فرستادند رفته رفته شهرها و اطاعت اسلام آمدند گروهی مسلمانان شدند و اکثری با دوائی جزیه جان سلامت بردند و غنائم و اموال فراوان بدار الخلافت رسیدن گرفت درین اثنا حضرت صدیق رضی اللہ عنہ را داعیه اجل پیش آمد او شان لبیک گفتند و بر حمت حق پیوستند چون درین عرصه این مهم بزرگ شده و هر روز در بزرگی بود فکر انجام یک مملکت در سر و دشمن قومی بر سر آمد و ایصال حقوق مستحقان و در نزدیک واجب لازم قضا مصلحت وقت آن شد که مردی قوی دل بلند همت که ازین خرخشه با بستوه نیاید و از ملامت ملامت گنان که از لوازم چنین ریاست گیری است خصوصاً در چنین زمانه که کس مجال سخن بود که همت را نکشاید و با نظام این کار و اهتمام این کار زار بر خیزد حضرت فاروق را بکمال درجه موصوف باین کمال دیدند و لهذا دلائل دیگر از نقل بر افضلیت شان گواه بود و حضرت صدیق اکبر رضی اللہ عنہ نیز بقرابنبری نصوص هم بقرابست خود او بی عهدی شان اشاره فرموده بودند باین وجه مذکوره دست به بیعت شان دراز کردند سر بجلقه اطاعت شان در آوردند چون او شان بر مسند خلافت نشستند چنانکه باید بسراجم این کار پرداختند هنوز زمانه بهین روش بود که مدت خلافت عمری منقرض گشت و مهم سیر کوبی سرکشان شام و فارس ناتمام ماند چون ساخته تازه که رعایت آن محتاج کمال مرتضوی باشد هنوز پیش

نیامده بود بلکه همان اہتمام کار فاروقی کارکنان خلافت پیش نهاد خاطر داشتند و این طرف روش فاروقی
 در انتظام مہمات چنان ذہن نشین ہر عام و خاص گشتہ کہ ہر کس ازو شان این کار کردن سے
 توانست ہمہ را درین مقام مساوی الاقدام و دیدند القصد در نشانیدن خلیفہ بر مسند خلافت سخت
 تخییر پیش آمد مگر نہای دانش فاروقی کہ چگونہ باشارہ نبوی رفتند و چنان قاعدہ استخلاف را مرعی
 داشتند اعنی ہمان کمال قرب را مزج قرار دادند و بتامیر کسانیکہ پسندیدہ بارگاہ مصطفوی و بغایت
 مقربان درگاہ خداوندی بودند وصیت فرمودند آخر کار بانکار باقیان ازستہ مشار الیہم امر خلافت
 فیما بین حضرت ذی النورین و حضرت امیر رضی اللہ عنہ دائر گشت بعض اکابر صحابہ از اشارات
 حضرت نبوی و وصیت حضرت عمر این دقیقہ را فہمیدہ در تعیین حضرت عثمان نیز بر ہمان وتیرہ فاروقی
 رفتند و بلحاظ افضلیت و اقربیت ایشان کہ مستلزم مزیتہ قرب است و از اکثر لصوص معاملات
 زمانہ نبوی مستنبط میشد و معہذا میلان خاطر اکثر خلایق کہ موافق بعض احادیث قدسی علیٰ اولاد
 افضلیت است او شان را بر حضرت امیر رضی اللہ عنہ ترجیح دادند اینجاست معنی ان تمسک الیہم
 فلا تخلعہ کہ حضرت رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم بحضرت ذی النورین رضی اللہ عنہ خطاب فرمود
 بودند و وجہ نسبت کردن تفضیص بجانب باری عز اسمہ معلوم گشت چہ وصول خلافت بحضرت
 عثمان محض عطائے خداوندی است کہ بے خیال و گمان رسیدہ کمال مخصوص را بہم جو خلافتہائے
 خلفار ثلثہ باقیہ در ان دخل نیست و نعمتیکہ بے سابقہ عمل و کمال میرسد دستور است کہ آن را
 نسبت بخدا می کنند و میگویند کہ عطائے خداست و وجہ تعیین کردن حضرت ابوبکر رضی اللہ عنہ
 حضرت فاروق را رضی اللہ عنہ و باعث معین نکردن حضرت فاروق رضی اللہ عنہ کسی را نیز بر آمد
 و معنی لا اراکم فاعلین الخ نیز خیلے برین واقعہ مطابق آمد زیرا کہ در دو بار اول در استحقاق خلیفہ
 اول و ثانی احدی را کلام نبود کہ در ضروریات خلافت نبوت خود یکتائی روزگار خود بودند و بسبب
 کمالات مناسبہ خلافت نشان احدی ہنسگ شان شدن نمی توانست مگر پس وقات خلیفہ
 ثانی خصوصاً وقت دوران امر خلافت فیما بین حضرت عثمان و حضرت علی رضی اللہ عنہما در ہر طرف
 احتمال تعیین بود و ہر دو بزرگوار بظاہر ہنسگ یکدیگر بودند اگر فرق ہم بود چندان خفی بود کہ اکابر صحابہ
 نیز با چندین ہنم و فراست پس از دیر چنانکہ معلوم است در یافتند پس گویا خلافت تا باو شان
 رسیدہ باز گردید و نیز رعایت دو کمال مذکور باستخلاف خلیفہ اول و ثانی بعمل آمدہ و از ان
 انفراد دست داد اکنون فقط رعایت کمال مرتضوی باقی بود تا باقران او بر رعایت کمال اول
 و ثانی تمثال نبوت محمدی نقش ظہوری بہت مگر چون حضرت عثمان در جہا از ہمہ قدم را سخ داشتند
 و از نیرنگی ہائے جہا این ہمہ است کہ بسا اوقات از مرد ضعیف کار ہائے بزرگ چنان بچالاک

و چستی بظهور آیند که مرد قوی همت هم رشک بر دو ازین جهت کمالات عثمانی بکمالات فاروقی
 مستلحق شده بودند اقامت حضرت عثمان رضی الله عنه بمنزله جبر نقصان و تکمیل ناتمام شده نه
 آنکه چون خلافت ثلثه باقیه شان جدا گانه دارد ازین جهت و هم بلحاظ اینکه غضب و حیا عظیم
 ترین اعوان همت اند در حضرت عمر رضی الله عنه اگر چه غضب فی الله بدرجه کمال بود مگر در حیا
 بیشتر حضرت عثمان راست رضی الله عنه اگر خلافت شان را تتمه خلافت فاروقی نام نهند خلیفه
 بجا باشد درین مقام از حدیثه افضلیت حضرت امیر رضی الله عنه از حضرت ذی النورین
 که بجهت ذکر نکردن شان درین حدیث با و هام بعضی سنیان متطرق میشد سینه پاک گردید فلجان
 تخصیص ذکر اصحاب ثلثه مذکورین و ترک کردن ذکر حضرت ذی النورین مرتفع گردید گو از پیشتر
 نیز بکلمه امر راجع مقدمه مدفوع بود و جهش چنانکه بگزشت همین است که خلافت حضرت عثمان
 رضی الله عنه مبتنی بر کمال شان در کمالات نبوت که مناسب حال زمانه باشد نبود
 بلکه بجهت افضلیت شان در زمانه خویش و استلحاق قوه عزیمت او شان فی الجمله بسبب
 کمال حیا بقوت همت فاروقی از دیگر اقران و امثال مقدم شده بودند پس از ملاحظه کار
 کردگی شان هم محقق میشود که واقعی چنانکه از حضرت عثمان رضی الله عنه امید بود بلا دفارسی
 و اطراف شام را جاروب داده از خس و خاشاک سرکشان نامور پاک کردند القصد چون حضرت ذی
 النورین بدست جفاکاران شهید شدند گویا تخم بدعت و ضلال بآب و خاک آمیخت و وقت ظهور
 شاخ و برگ بدعات قریب رسید و اگر باور نباشد از انتشار حدیث و رفض و ظهور نواصب تفتیش
 کنند که چسبیت همین قتل حضرت عثمان رضی الله عنه خواهد بود چنانکه بجای خود مذکور است این وقت
 نشستن حضرت امیر رضی الله عنه که یادی و مهدی بودند بر سند خلافت بجای خود نشد مگر چون قائلان
 حضرت عثمان رضی الله عنه دست بخون حضرت آوردند و بدین گناه روی خود سیاه نمودند و دیدند که همه
 صحابه بسطوح این واقعه دست بردان میخایند آن سیکاران را فکر جان خویش شد زیر دامن ترضوی
 خریدند چون حضرت ایشان بسبب عموم بلوغ قاتل را از غیر قاتل نمی شناختند و در اجرائی حدود واقعه
 قصاص ثبوت کامل بکارست و نیز همین دم از دست آن شوره پشان یک خلافت دیرینه در هم برهم
 شده بود بر همین این خلافت که هنوز قرار نگرفته و استوار نشده چه دشوار بود از اخذ قصاص تامل فرمودند
 و البتگان حضرت ذی النورین و طرفداران شان در صدمه این رخ بزرگ هیچ نیندیشیدند و بگمان مدانست
 از حضرت امیر رضی الله عنه در پی جنگ جدال شدند و بدین سبب عمار با بر خاطر بکیدگر بنشست فتنه با بر حیا
 و آنچه که شد شد تا آنکه جهاد بکفار و فتح بلدان منقطع گشت در راه آمدن غنائم مسدود شد و همین است که در عنوان
 حضرت امیر رضی الله عنه ذکر امانت نکردند این وقت معنی لایا که فاهلین حد و بحد منطبق شد و تا مسافت نبوی

صلی اللہ علیہ وسلم کہ از معنی لارا کم فاعلین می تراود و موجب گشت و معلوم گردید که اگر هست افسوس نبوی یابن
وجه است که حضرت امیر راضی المدینه چنانکه ہادی و مہدی بودند فرصت ہدایت امت و استیصال مادہ
بدعات از بیخ و بن بیسر نیاید و بسبب حقیقتش با ہم عنان ہمت بجانب دیگر معطوف ماند بلکہ بانیان فساد درین تفرق
کلمہ و نزاع با ہم فرصتی بدست افتاد کہ بس غنیمت شمارند گویا از غیب بر آتش بے نورشان روغن ریختہ ورنہ گروہ عبد
بن سبا و بقیہ ضایع ہم بچو خواب حرورہ بآب تیغ مرتضوی کندہ آتش دوزخ میشدند و نواصب بوجود نمی آمدند و
قدریہ را قدرت زبان کشتائی با قوال باطلہ خود بیسرنمی آمد مگر چون شرف صحبت حضرت حبیب رب العالمین صلی اللہ علیہ وسلم
علیہ وسلم و علی آلہ اجمعین و جانفشانی ہا صحابہ و اتباع و اخلاص شان چنان نبود کہ بیک دو خطا اجتہادے
یا تعصب قومیت علی اختلاف الآراء ہمہ را از نظر افگند و مواجید موثقتہ مثل قل ان کنتم تحبون اللہ

فاتبعونی بحبکم اللہ و یغفر لکم ذنوبکم و من لقینی بقرب الارض خطیۃ لایشکرک بے ثنیۃ القینۃ بمثلہا مغفرۃ کہ در
مشکوٰۃ در باب ذکر اللہ عزوجل از مسلم آوردہ فراموش کنند بلکہ قدر شناسی رحمت و اسعہ کہ ہمہ صغائر و کبائر
امت نبوی بیک گوشہ اش بگنجد آنت کہ حسب معدہ اولئک یبدل اللہ سیئاتہم حسنات اگر کبار ہم از و شان
دیدہ و دانستہ ہر میزدور در قدر حسنات نبشہ شود بنا علیہ حکمت لم یرئی این سوا رخ را بر انگیخت کہ تماشائے
عجیب مثل اظہار قدر صحابہ رضی اللہ عنہم و منزلت شرف صحبت حبیب خود صلی اللہ علیہ وسلم بر روی
کار آوردن بود و رسانیدن بے ادبان بجائے خود بران توقف داشت و آخر و عوانان الحمد لرب
العالمین و علی خیر خلقہ محمد و آلہ و اصحابہ اجمعین پس ازین گزارش میکنم کہ بسبب کم فرصتی و قلت استعداد و عدم
مراولت کتب در امتثال امر ساری دیر شد کہ و بیگاہ اگر فرصت ساعت دو ساعت بیسرمی آمد کاغذ سیاہ
میکردم پس از دیر کہ نوبت تا باینجا رسید بلا حظ تقریر پریشان و کجی بیان خود چنان میدانم کہ در نظر عنایت گرامی
لاطائل نماید و بمیزان فہم درست ساری کم وزن بر آید مگر ہر کس باندازہ خود میگوید چون سابق عرض کردہ
آدم کہ مرد این کار نیم معذورم باقی بخدمت عنایت فرمائے من مولوی عبدالقادر سلام مسنون
پذیرفتہ باد فقط مکتوب مولوی اسمعیل صاحب شہید

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

لائق حمد وہ ذات باری ہے کہ جس کی تعریف بجز زبان خلایق عاری ہے اور ہرزہ بیان اور درود و نعتیہ
اس بر گزیدہ خلق پر کہ جسکی باعث کون و مکان ہے اور قیام دو جہان بعد حمد و صلوة کے بندہ
حبیب الرحمن بخدمت ارباب شائقین کے عرض پر واز ہے کہ میں نے بنظر افادہ عوام مکتوب
خلاصہ انام مولوی اسمعیل صاحب شہید مرحوم طالب اللہ شاہ و جعل الجنۃ مشواہ کو کہ در جواب اعتراضات
اپنے رسالہ تقویۃ الایمان کے بزبان عربی لکھا تھا بزبان اردو ترجمہ کیا فقط

شوق مناظرہ ہے تو ہم ہی عرض کرتے ہیں کہ آپ سہارنپور تشریف لائیں علماء تو ایک طرف یہ عاجز
ہی آپ سے نمٹ لیگا مگر کیا تعجب ہے کہ آپ ثالثی نصاریٰ اور ہنود پر عقد مجلس مناظرہ کر کے
میں اور ان دونوں گروہ کا حال بخوبی واضح ہے کہ ان کے عقائد و اعمال میں کیا کیا خرافات
و محالات ہیں پھر جن کی رائے اور فہم کا حال اپنے دین میں یہ کچھ ہو غیر کے مذہب کو کیا سمجھیں گے
مگر بقول کل شے یرجع الی اصلہ شاید آپ کو انکی راہ و رسم کچھ پسند آئی ہے خیر غرض یہ سب آپ کا
انسانہ ایک زمانہ سازی عوام کا بہکانا ہے ورنہ علماء شیعہ سے بقول آپ کے کاغذ سیاہ کیے
اور کیا کبھی ہو سکا ہے یہ کتب مناظرہ تحریری موجود ہیں اگر تم میں سے کسی کو فہم و فراست صحیح ہو
دیکھو اور عرض کریں علماء تو ایک طرف کبھی عوام سے بھی آپ لوگوں نے میدان پایا ہے جو اب آپ
جو صلہ کرتے ہیں مولوی حامد حسین کھنوی باین دعویٰ علم کہ عالم ملک و ملکوت میں بزرگ شیعہ نظر نہیں
کہتے۔ میرٹھ میں باوصف اصرار و تکرار خاص عام مولوی محمد قاسم صاحب سلمہ اللہ تعالیٰ و دام فیوضہ
کے مقابلہ میں نہ آئے اور گھر سے باہر نہ نکلے اور خلوت میں بھی مولانا نے شیعہ مخلص بن کر جو کچھ
باب فدک میں پوچھا تو دم چر کر اٹھ کھڑے ہوئے البتہ اب آپ کچھ بکتائے دوران اپنے قدمائے
بھی بڑھ کر ہوئے ہوں گے جو یہ دعویٰ لا حاصل ہے سو خیر آپ تشریف لائیں اور میدان مناظرہ دیکھیں
مگر آپ کی تحریر سے تو آپ کا علم و فضل معلوم و مفہوم نہیں ہوتا نہ معلوم کہ کس لیاقت پر یہ زور و
شور ہے شاید مناظرہ کے لیے کچھ دم محفوظ کر رکھا ہو گا خیر یہ جواب تو آپ کے اشتہار کا ہے
اب جو اب سوالات کا بہنایت اختصار لکھتا ہوں اور آپ کے کلام لایعنی کا جواب یکسر ترک کرتا ہوں
الما اشار اللہ کہ آپ کی گستاخی تحریر پر کچھ لکھا جائے سو لفظوں نے جزا و سنیۃ سنیۃ مثلاً محل حسن پر عمل کیا
جائے ورنہ حتی الامکان و اذا سمعوا اللغو اعرضوا عنہ و قالوا اننا اعمالنا و لکم اعمالکم سلام علیکم لا تتبعی الجاہلین
پر عمل ہو گا و سنیۃ بہدایتہ الشیعۃ والتدبیدی من یشار الی صراط مستقیم اول قبل جواب یہ لکھنا
ضرور ہے کہ آپ ضعفائے اہل سنت کو اپنے مذہب کی طرف دعوت کرتے ہیں اور رغبت دلاتے
ہیں سو خیر کوئی شامت کا مارا سنی آپ کے فریب میں آویگا یا نہ آویگا مگر آپ تو اس دعوت کرنے سے خود
مخالف سموم ہو کر فاسق بن گئے کیونکہ آپ کے مذہب میں بقول امام محمد جعفر صادق دعوت غیر مذہب
والون کو اپنے مذہب میں حرام ہے کلینی روایت کرتا ہے کہ قال الامام ابو عبد اللہ جعفر کفوا عن الناس و لا

تذکرہ اجدالی امر کم ہذا۔ ترجمہ۔ باز رہو لوگوں سے اور مت بلاؤ اپنے امر مذہب کی طرف کسی کو سو فرمائیے کہ
 اس عورت حرام بکا کرنے والا کون ہو اور پھر اسکو جو حلال جانے اور تقرب پہنچانے تو وہ بحسب عقائد
 شیعہ مسلمان ہو یا کافر اور اگر عذر کر دو کہ یہ حضرت امام نے بطور تقیہ فرمایا ہے تو یہ عذر بالکل بہودہ ہے
 کیونکہ حضرت امام جعفر کو تقیہ ہرگز درست نہیں تھا چنانچہ کلینی وصیبت نامہ بخبار میں وصیبت حضرت امام
 جعفر علی یون روایت کرتا ہے کہ حدیث الناس و افہم ولا تخافن احد الا اللہ و انشر علوم اہل بیتک
 و صدق اباؤک الصالحین فانک فی عز و امان۔ ترجمہ۔ حدیث بیان کر لوگوں سے اور فتویٰ سے
 اٹا لو اور مت ہرگز خوف کر کسی سے سوائے اللہ تعالیٰ کے اور نشر کر علوم اہل بیت اپنے کا اور تصدیق
 اپنے باپ دادوں صالحین کی پس بیشک تو پناہ دامن میں ہو اور ایک روایت میں ہے قل الحق فی
 الامن من الخوف ولا تخش الا اللہ۔ ترجمہ۔ کھبھی بات امن اور خوف میں اور مت ڈر سوائے اللہ کے کسی
 سے۔ اور مہذا بڑی حیرت اور فوس کی بات ہے کہ یہ قول حضرت کا اپنے خواص کو تھا اگر حضرت
 خواص سے ہی تقیہ کرتے تھے تو آپ کی ساری روایات غیر معتبر واجب التکرار ہوئی اور بنائے
 مذہب شیعہ ہی منقطع ہو گئی اب جو ذکر تقیہ کا آیا تو کچھ مختصر بطور تمہید کے لکھا ہوں کہ سب جو اباب
 میں کام آویگا۔ علماء شیعہ کو تقیہ کی آر نہایت عمدہ ملی ہے اس ذریعہ سے اپنے مذہب کو نہام رکھا ہے
 اور تقیہ کو ائمہ پر واجب کر رکھا ہے مگر فی الحقیقت یہ نہایت چر پوز عذر ہے کیونکہ اگر تقیہ واجب ہوتا
 تو اول تو رسول اللہ صلی اللہ علیہ و علیٰ آلہ و اصحابہ و بارک وسلم نے جو کچھ اظہار اسلام و اظہار حق
 میں تکالیف انہا میں کسی شیعہ پر مخفی نہیں سوچا ہے کہ معاذ اللہ حسب قاعدہ اہل تشیعہ خود رسول اللہ
 ہی عاصی و فاسق ہو وین کہ تیرہ سال تک مکہ میں کس قدر جو ر و جفا اٹھائی اور کبھی کفار کے ساتھ بتقیہ موات
 نہ کی اگرچہ یہاں گنجائش تحریر بہت ہے مگر نظر اختصار مختصر کلام ہے قائل کو یہی بس ہے اور علی ہذا
 حال حضرت حسین رضی اللہ عنہ کا مشہور ہے کہ جان ابر و سب دی مگر تقیہ نکیا سو وہ بھی شیعہ کے
 نزدیک حرام موت سمئے معاذ اللہ اور خود حق تعالیٰ تو ان لفظ میں اس تقیہ ساختہ برداختہ شیعہ کو حرام فرما
 ہے ان الذین تو فہم الملکۃ ظالمی النفسیم قالوا انما نشتغفین فی الارض قالوا لم تکن الارض اللہ واسمہ
 فہا جردا فیہا فاولک ما و اہم جنہم و سائت مصیرا۔ ترجمہ بیشک وہ لوگ کہ قبض ارواح کی انگی فرشتوں نے اس
 حال میں کہ ظلم کر رہے تھے وہ اپنی جانوں یعنی ظاہر میں مسلمان نہیں ہوئے تھے بخوف کفار تو کہا فرشتوں نے

مذہب شیعہ

تم کس حال میں تھے کہا انھوں نے ہم ضعیف تھے دنیا میں کمزور کہا فرشتوں نے کیا اللہ کی زمین میں گنجائش نہیں تھی کہ تم ہجرت کر جاتے وہاں سے کہیں اور پس وہ لوگ ٹھکانا ان کا جہنم ہے اور بڑا ٹھکانا اور یہ بات ہے کہ ائمہ کوئی بڑا مہیا عورت یا بوڑھے مرد ہب ہب کرتے نہیں تھے اور نہ بچے معصوم کہ وہ چلنا اور گھر سے نکل جانا انکو مجال تھا تا معذور ہوتے لہذا اس آیت کے بعد جو دوسری آیت مذکور ہے

ائمہ کے حق میں اس سے رخصت نہیں نکل سکتی دوسری جا قرآن شریف میں ہے ام حسبکم ان تدخلوا الجنة ولما یاتکم مثل الذین خلوا من قبلکم مستہتم الباسا والضرار وذلک لئلا یحزنوا الذین آمنوا معہ علی نصر اللہ الا ان نصر اللہ قریب ترجمہ کیا گمان کیا جاتے تھے کہ داخل ہو گے تم جنت میں اور نہ آتی تم پر مشال چلون کی کہ لگی انکو تکالیف اور مشقتیں اور ہلائیے گئے یہاں تک کہ کچھ بڑے رسول اور اس کے ساتھی کے مومن کب آویگی نصرت اللہ کی ہوشیار ہو جاؤ کہ نصرت اللہ کی قریب آتی ہے اور فرماتا ہے

ام حسبکم ان تدخلوا الجنة ولما یعلم اللہ الذین جاہدوا منکم ولعلیم الصابریں، ترجمہ کیا گمان کرتے ہو تم کہ جنت میں جاؤ گے تم اور نہ ظاہر جان لے مجاہدین کو تم میں سے اللہ اور ظاہر جان لے صابروں کو سوائے اس کے بہت آیات ہیں اگر عقل اور آنکھ ہو تو قرآن شریف ہر شخص کے پاس موجود ہے دیکھ لیوے مومن کو تو یہی تین آیت بس ہیں۔ اور نبی البلاغہ میں حضرت امیر رضی اللہ

سے منقول ہے، انی واللہ لو یقتہم واحد اہم طلائع الارض کلہا ما بالیت ولا استوحشت من ہشیک قسم اللہ کی اگر ملوں میں ان لوگوں سے تنہا اور وہ بہری ہوئی زمین کی قدر ہوں تو کچھ پروا نکروں اور وحشت نہ کروں اور بحر المناقب میں ہے کہ خطبہم عمر بن الخطاب قال لو صرنا کم عما تعرفون الی ما شکرونا ما کنتم تقصرون قال فسکتوا قال ذلک ثلاثا فقام علی فقال اذ انکنا نستعینک فان تبت

قبلناک قال وان لم اتب قال اذ انقرب الذی فیہ عینا کہ خطبہ پڑھا حضرت عمر نے پس کھا کہ اگر میں پھیر دوں تمکو امر معروف اور خیر سے امر منکر کی طرف تو تم کیا کرو گہاراوی نے کہ حسب ہوں حضرت عمر نے تین بار تکرار کیا اس اپنے قول کو سو علی کھڑے ہوئے اور کہا کہ اب تجھ سے توبہ لین ہم اگر توبہ کرے تو تو ہم تجھکو قبول کہیں کہا عمر نے کہ اگر میں توبہ نہ کروں کہا علی نے کہ پیرا ب ماریں ہم اسکو جس میں تیری آنکھیں ہیں یعنی تیرا سر پھوڑ دین اب ذرا شیعہ انصاف کریں کہ ایسا شخص کہ سائے عالم سے نہ گہرا سے اور حضرت عمر کو جمع عام میں کہ وہ سب کے سب بزرگم

شیعہ اعداء حضرت امیرِ تھے کیسا صاف جواب دیا۔ تقیہ کر سکتا ہو اور تقیہ اُسکی شان میں کسی عاقل
کار کا کام ہے کہ تجویز کرے معاذ اللہ اور اس قسم کی روایات کتبِ معتبرہ شیعہ میں بہت ہیں بخوفِ اطناب
ترک کی ہیں اگر شیعہ مومن ہیں اور اپنی کتابوں کو صحیح جانتے ہیں تو یہی دو روایت کافی ہیں تمہاری
سی بات ہے کہ تقیہ اگر کوئی کرتا ہے تو محلِ خوف میں کرتا ہے سو ائمہ کہ اپنی موت و حیات پر قادیان
چنانچہ علیؑ نے اس بات کو بہت عمدہ روایات سے ثابت کیا ہے اور سب علماء شیعہ اس پر متفق
ہیں انکو کس کا خوف ہو سکتا ہے اور انکو کیا وجہ اور ضرورت تقیہ کی پڑتی ہے۔ ہاں معاذ اللہ
خطِ نفسانی اور ترلقمہ کہانے کے لیے اور بے حیاتی پر کمر باندھنے کو اور دین میں کستی اور ہنہت
اور امرِ شرعیہ میں کرنے کو اگر شیعہ تجویز کریں تو کچھ تکرار نہیں ورنہ انبیاء اور ائمہ کو رواجِ اسلام
اور ہمارے دین اور جمع کفر و بدعت کے لیے مبعوث ہوتے ہیں ان سے کیونکر یہ امر ممکن ہو سکتا
ہے کہ ساری عمر کفار کے ہم پیالہ و ہم نوالہ تا بعد از فرمان بردار ملاح بنے رہیں اور صلوة و جہاد
کے شریک اور گاہے حق زبان پر نہ لائیں اور نہ کہیں دوسرے ملک میں نکل جا کر اپنے کام کو جاری
کریں سیرتِ رسول میں جتنی فرماتا ہے یَحْمُوتُ وَلَا یَحْمُوتُونَ أَحَدًا إِلَّا اللہُ ڈرتے ہیں وہ خدا سے اور کسی سے
نہیں ڈرتے سوائے خدا کے اور بلکہ مومن کی شان میں فرماتا ہے یُجَادُونَ فِي سَبِيلِ اللہِ

وَلَا یُجَادُونَ لِمَا دُونِ اللہِ جہاد کرتے ہیں اللہ کی راہ میں اور نہیں ڈرتے ملامت کسی ملامت کرنے
والے سے۔ اب کہو کہ اہل تقیہ شیعہ میں یہ صفت کہاں ہے بلکہ وہ تو برعکس خوفِ ملامت سے
بڑولی کرتے ہیں اور سوا خدا کے سب سے ڈرتے ہیں بلکہ خدا سے بھی بس نہیں ڈرتے
کہ اگر تبلیغِ احکام میں مداخلت ہوئی کل کو خدا کو کیا منہ دکھلائیں گے۔ اچھا لگتا کہ اقوالِ ثقلین
ہے تقیہ مصطلح شیعہ کی جو اکثر گئی اب بھی شیعہ مائین اور حضراتِ ائمہ کو جہان بے غیرت اور نفس پرور

ٹھہروں خدا انکو سمجھے بس اور زیادہ کیا کہوں۔ اِنکَ لَآ تَهْدِیْ مِنْ اَضْبَاتٍ وَلَکِن اللہُ یَهْدِیْ مَنْ یَشَاءُ
جواب سوال اول۔ لاریب اہل سنت صحابی اسکو کہتے ہیں کہ باسلام خدمت
سرور عالم صلی اللہ علیہ وسلم میں حاضر ہوا اور بایمان انتقال کیا اور جو مرتد ہو کر مر اسکو صحابی
نہیں کہتے۔ مگر شیعہ کہتے ہیں کہ ایسے صحابی جسکو سائل بمعنی خاص کر تعبیر کرتا ہے چار پانچ
شخص تھے اور سوائے ان اشخاص کے سب مہاجرین اور انصار صحابی بائین معنی نہیں تھے بلکہ یا

آگ پر ذکر آخرت سے اور گنتے تھے مثل گشتوں کے نشان کے انکی آنکھوں کے وسط میں جب ذکر ہوا
 ہوتا تھا بہتی تھیں آنکھیں انکی یہاں تک کہ تر ہو جاتے تھے چہرے ان کے ہلتے تھے مثل درخت کے ہتیز
 ہوا کے دن میں خوف عقاب اور توقع ثواب میں اور فرماتے ہیں۔ لَقَدْ كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِمِثْلِ آبَارِنَا وَأَبْنَارِنَا وَأَخْوَانِنَا وَأَخَوَانِنَا وَأَعْمَانِنَا وَمَا تَزِيدُ بِذَلِكَ إِلَّا إِيمَانَنَا وَسَلِيمًا فَلَمَّا رَأَى اللَّهُ
 صَدَقْنَا أَنْزَلَ بَعْدَ وَنَا الْكَلْبَتِ وَأَنْزَلَ عَلَيْنَا النَّصْرَ حَتَّى اسْتَقَرَّ الْإِسْلَامُ۔ البتہ تھے ہم رسول اللہ صلی اللہ
 علیہ وسلم کے ساتھ قتل کئے جاتے تھے باپ اور بیٹے اور بھائی اور ماموں اور چچا ہمارے اور نہیں
 بڑھتا تھا اس سے ہمارا ایمان و انقیاد و سوجب دیکھا اللہ نے صدق ہمارا اتارا ہمارے دشمنوں
 پر خواری کو اور ہم پر مدد کو حتی کہ مستقر ہو گیا اسلام۔ سبحان اللہ یہ حال دیکھو مہاجرین و انصار
 کا تھا یا آپ کے چار پانچ نفر کا کتاب خصال میں زبانی امام صادق کی ہے۔ کَانَ اصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اثْنَا عَشَرَ أَلْفًا مِمَّنْ الْمَدِينِيَّةُ وَالْفَيْسِيَّةُ مِنَ عِيَالِ الْمَدِينَةِ وَالْفَيْسِيَّةُ مِنَ الْبَلَدِ
 لَمْ يَمُوتُوا قَدْرِي وَلَا مَرْجِي وَلَا مَعْزَلِي وَلَا صَاحِبُ رَأْيٍ وَلَا صَاحِبُ رَأْيٍ وَلَا صَاحِبُ رَأْيٍ وَلَا صَاحِبُ رَأْيٍ وَلَا صَاحِبُ رَأْيٍ
 قَبْلَ أَنْ نَأْتِيَ جَبْرَ الْعَمِيرِ تَحْتِ اصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَبَارَهُ هِزَارًا أَلْفًا هِزَارًا
 أَوْ دُوَيْهَ هِزَارٍ غَيْرِ مَدِينَةَ كَبَارَهُ هِزَارٍ جَوَاسِرٍ حَبْرُونَ كَبَارَهُ هِزَارٍ هِزَارٍ فِي كَوْنِي قَدْرِي
 أَوْ مَرْجِي أَوْ مَعْزَلِي أَوْ صَاحِبُ رَأْيٍ رَاتٍ بَهْرُونَ تَحْتِ اصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَبَارَهُ هِزَارًا
 رُوحِ بَيْلِ اسْ آتِي كِي رُوْنِي كَبَارَهُ هِزَارٍ۔ اس روایت سے محقق ہو گیا کہ حضرت امیر سب صحابہ
 کی تعریف میں فرماتے تھے جو اوپر نقل کیا گیا اور صاحب الفصول امامیہ روایت کرتا ہے
 عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ لِمَجَاعَةِ خَاصِرِ ابْنِ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ أَمَا تَجْرُونَ
 أَنْتُمْ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أَخْرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَتَّبِعُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَصْرُونَ اللَّهُ
 وَرَسُولَهُ قَالُوا لَا قَالَ فَاتَمُّ مِنَ الَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يَجْعَلُونَ مِنْ بَاجِرِ الْيَهُودِ قَالُوا لَا قَالَ
 أَمَا تَمُّ نَقْدَ بَرْتَمِ أَنْ تَكُونُوا أَحَدَ بَيْنِ الْفَرِيقَيْنِ وَأَنَا أَتَمُّ أَنْتُمْ لَسْتُمْ مِنْ قَالِ اللَّهُ وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ
 يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِأَخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ
 امام ابو جعفر محمد باقر سے منقول ہے کہ آپ نے فرمایا اس قوم کو کہ خوض کیا تھا انہوں نے شان ابی بکر اور عمر
 اور عثمان میں کیا خبر نہیں ہے تم مجھ کو کہ تم مہاجرین میں سے ہو جو نکالے گئے اپنے گھروں اور مالوں کے

ملاش میں تھے وہ فضل اللہ اور رضا مندی اسکی کے اور مدد کرتے تھے اللہ اور رسول اسکے کی
 کہا انھوں نے نہیں فرمایا پھر تم ان لوگوں میں ہو جنہوں نے ٹھکانا پکڑا اور مدینہ میں اور ایمان میں
 ان سے پہلے یعنی مہاجرین سے دوست رکھتے تھے مہاجرین کو کہا انھوں نے کہ نہیں فرمایا
 تو تم بڑی ہوئے اُس سے کہ ہو تم ایک دو فریقین مہاجرین سے اور انصار سے اور میں گو اہی
 ایسا ہوں کہ بیشک تم نہیں ہو وہ لوگ جن کے حق میں اللہ تعالیٰ فرماتا ہے والذین جاؤا الخ یعنی
 یہ کہ جو لوگ کہ آتے ہیں بعد انکے کہتے ہوئے اے رب ہمارے بخش بھلا اور ہمارے بہائیوں کو
 کہ سابق ہوئے ہم سے ایمان میں اور مت کر دلوں میں ہمارے کو یہ مومنین کالے رب ہمارے
 البتہ تو غفور رحیم ہے اس حدیث سے صحت ایمان مہاجرین و انصار و خوئی ابو بکر اور برائی کینہ
 دار ان ان کے کی ہر خاص و عام کو ہو گئی اب عترت کے اقوال سے ہی عدالت اور قبولیت سب
 مہاجرین و انصار کی عند اللہ وعند الاممہ ظاہر و باہر ہو گئی اور اقوال دیگر ائمہ بخوف اطناب ترک کرتا
 ہوں۔ جناب سائل اور انکے ہم مشرب آنکھ کہو لکر ملاحظہ فرماؤں اور عذر تقیہ زبان پر نہ لاؤں کہ اول
 ہی اس عذر کو قطع کر چکا ہوں سوال سنت کو یہ حجت شیعہ پر کافی ہو اور سائل جو ترجمہ حدیث کا بحوالہ
 شیخ عبدالحق اور خطب خوارزم نقل کرتا ہے یہ خطب تو زیدی غالی کذاب ہوا اسکے قول سے اہل سنت
 پر حجت لانی محل عجب ہے آپ نے اپنی ہی کتب سے کیوں نہ نقل کر دیا جو جی چاہے تھا اور دعویٰ
 الزام وہی کا کتب اہل سنت سے کیوں کرتے ہو دیکھو ہم مجز قرآن شریف اور روایات آئی کتب
 کی ہرگز سند نہ دین گے اور شیخ کا جو نام لکھا ہے تو آپ نے یہ نہ لکھا کہ شیخ نے کس کتاب میں یہ
 حدیث نقل کی ہے تا آپ کا صدق و کذب معلوم ہوتا کتب اہل سنت میں باہر الفاظ کوئی حدیث
 نہیں مگر مکائد شیعہ میں ہے کہ یا عبارت کو تحریف کرتے ہیں یا معنی کچھ اور لکھتے ہیں ہماری کتب میں
 تو حدیث یوں ہے لایحیث علیا منافی ولا یبغضہ مومن۔ نہیں دوست رکھتا علی کو منافق اور
 نہیں بغض کرتا علی سے مومن یا اسکے معنوں میں مثل اسکے سو بھلا اللہ اصحاب رسول اللہ اور سب اہل
 سنت محبت علی سے سینہ پر رکھتے ہیں چنانچہ کتب اہل سنت فضائل و محامد علی سے پر ہیں
 کسی پر مخفی نہیں البتہ ایسی محبت کہ یا خدا سے زیادہ بنا دیوں یا نامردگی و بغیرتی میں بجا کر دوں
 اہل سنت نہیں کہتے یا باہر شور اشوری یا باہر بے نکلی یہ حال روایت شیعہ کا ہے کہ بیا

مطلوبت میں اس قدر گہما گہماؤں کہ معاذ اللہ اور بیان فضائل میں اتنا بڑباؤں کہ استغفر اللہ سور و آیات اپنی کتب کو دیکھ لو تا ہمارا صدق آپ پر روشن ہو جائے ہرگز نہ ہوئے مغز سخن سے آگاہ ہلا حول ولا قوۃ الا باللہ۔ اور اگر بالفرض باہن معنی ہی حدیث ثابت ہو جائے تو پھر لفظ اصحاب اس میں کہات ہے کہ آپ کو محل طعن ہو گیا سب لوگ بس صحابہ میں ہی منحصر ہو گئے ہیں سبحان اللہ آپ کے لفظ قلبی نے دیدہ بصیرت کو عجب رشتی دی ہے کہ حضرت تو بعض لوگوں کے حال سے مطلع فرما کر آپ اس کو خلاف ثقلین زبردستی صحابہ پر حمل کرین حق ہے کہ یہ اشارہ تو اصب کی طرف تھا صریحاً اور رواہ فیض کی طرف اشارہ و کنایہ کہ وہ ظاہر سب شتم اسد اللہ الغالب کو کرتے ہیں اور یہ پردہ فحاشا محبت میں داؤد بغض دیتے ہیں چنانچہ کچھ معلوم ہو گیا اور کچھ آگے بیان ہو گا اور حدیث شیخین جو مسائل نے نقل کی ہے کہ روز حشر حوض پر سے کچھ لوگ ہانکے جاوین گے سو انکو بھی سب مہاجرین اور انصار پر حمل کرنا کمال بلاوت ہے اس واسطے کہ حدیث میں بلفظ اصحابی آیا ہے اور یہ تفسیر قلت کے واسطے اور بعض جاہل من امتی آیا ہے اور یہ بھی عرف عرب میں قلت کے لیے آتا ہے سو چند فرق اس قسم کے مرتد ہونگے نہ سب صحابہ معاذ اللہ اور وہ قوم نبی یمیم کے لوگ اور چند قوم دیگر تھے کہ قریب وفات حضرت کے اگر مسلمان ہوئے پھر بعد وفات مرتد ہو گئے تھے حضرت انکو روز حشر کے چونکہ انکو مسلمان چھوڑ کر تشریف لیگئے ان کے ارتداد سے مطلع تھے اس تعارف پر انکو اصحاب کہا کہ تعبیر فرماوین گے اپنے علم کے موافق نہ یہ کہ یہ لوگ اصحاب بمعنی خاص ہیں جبکہ تمام مہاجرین انصار ہیں اور اصل سنت ہرگز انکو اصحاب نہیں کہتے ورنہ معاذ اللہ کلام ثقلین جھوٹ ہو جائے اور یہ مجال ہے مگر اب کتنے منصف محب ثقلین ہیں کہ اس معنی کو برعکس صحابہ پر حمل کیا اور کچھ اپنی عاقبت کا اندیشہ کیا اچھا صل قرآن شریف احادیث عمرت سے ثابت ہوا کہ سب صحابہ عدول مقبول تھے نہ کوئی منافق تھا نہ مرتد ہوا مگر وہی چند جاہل جنکو صحابہ ہی منافق پہچانتے تھے اور جو کچھ بغض سے عرب حضرت امیر یا کچھ اور شریعت سے تقصیر ہوئی وہ خطا اجتہادی تھی اور جو امر بخاطر اجتہاد سرزد ہوتا ہی بصورت معصیت ہوتا ہی نہ خود معصیت چنانچہ اہل عقل و علم پر واضح ہے اور اگر بالفرض گناہ ہی تھا تو وہ انجام کار اس سے تائب اور نام ہو کر ہر اور حدالت کو فائز ہو گئے کیونکہ وہ کچھ معصوم گناہ سے نہیں تھے سواب صحابہ کا بڑا جاننے والا ملت اسلام سے خارج ہوا اور قرآن کا مسکرا اور جو حمل کو اچھا جانے تو متبع ثقلین ہے داخل ملت پیغمبر سے کیونکہ

اہل سنت نے خوب تمیز کی کہ جسکو ثقلین نے اچھا کہا اچھا جانا اور برے کو برا اور اب بھی جو صدق محبت اہل
 بیت و عترت سے رکھتے ہیں وہ اچھے ہیں جیسا اہل سنت اور کذب ثقلین ہیں اور پر وہ محبت میں تقیص و
 توہین شان عترت کرتے ہیں وہ بڑی اہل شرارت اور اس دعوے پر ہم احادیث ثقلین کو شاہد رکھتے
 ہیں جیسا پنجہ ابھی نقل ہوئیں اور ہم حسن ظن پر یہ عقیدہ نہیں رکھتے بلکہ ثقلین کے ارشاد پر مدار کارہو البتہ شیعہ
 بدظنی کو کارفرما کذب ثقلین ہوتے ہیں سو تعجب ہو کہ قرآن و عترت تو تعریف انکی کرے اور شیعہ اسکو نمانین
 پس بولو کہ یہ فعل آپ کا مخالف ثقلین ہو کہ نہیں اور کفر ہے یا اسلام اب اگر شیعہ برون کو پوچھیں تو ہم کہتے ہیں
 کہ اصحاب میں تو کوئی بڑا نہیں تھا جو لوگ نو مسلم اعراب مرتد ہو گئے وہ بڑے تھے مگر وہ اصحاب نہیں تھے
 اور جو بعض منافق ان میں ملے ہوئے تھے جیسا عبداللہ بن ابی اور اسکی تابع اور ذوالخو لیسر
 اس الخراج وہ بڑے تھے مگر وہ بھی اصحاب تھے اگر انکو شیعہ باصطلاح خود صحابہ یعنی عام کہہ کر کہیں تو ہم تکلم نہیں کرتے اور یہ
 جو آپ بہتان طوفان افراتے ہیں کہ صحابہ نے اہل بیت جلدانے کا حکم دیا اور جلدانے کو گئے یہ بالکل اقرار کذب
 اعدا اہل بیت دوست نما کا ہو اہل سنت کی ایک کتاب میں بھی اس کا کہیں کچھ اثر نہیں آپ نے آنکھ بند کر کے میں
 کتاب کا ذکر لکھ دیا زبان کے آگے کچھ کنواں کہانی تو ہوسکتی نہیں لہذا لوصی ایک کتاب کا نشان دیا ہوتا آیا بکا صدق کذب
 سب پر روشن ہو جاتا اگرچہ واقف ثواب ہی آپ کے صدق و دیانتہ کے قائل ہو گئے ہیں مان استہ ہمار پاس آپکی
 کتب معتبرہ حجت ہیں کہ وہ سب عدول اور محب الہیت و عترت ہو جیسا پنجہ قرآن لغشہ کی آیات کا حوالہ اور کتب
 اور اگر قرآن شریف آپ کے نزدیک کچھ معتبر نہیں تو بہر حال بیخ الیلاغہ و فصول وغیرہ آپ کی کتب تو قرآن شریف
 سے بھی آپ کے نزدیک زیادہ معتبر اور واجب التسلیم ہیں اگر یہ لوگ بقول آپ کے دشمن اہل بیت
 ہوتے تو بزرگم آپ کے کافر ہوتے پھر ائمہ کفار کی ایسی طرح کر سکتے ہج کافر کی فسق ہوا اور ائمہ فسق سے
 آپ کے نزدیک معصوم ہیں سو اپنے گریبان میں مونہ ڈال کر دیکھو اور اس قول خسارت مال سے ناوم ہونا چاہیے
 اور معاویہ کا محارہ حضرت امیر کے ساتھ جو ہوا تو اہل سنت اسکو کب پہلا اور جاہل کہتے ہیں ذرا کوئی کتاب اہل
 سنت کی دیکھی ہوتی اہل سنت انکو اس فعل میں غلطی کہتے ہیں مگر معاویہ اس خطا کے سبب ایمان سے نہیں
 نکل گئے جیسا تمہارا اور تمہارے اسلاف کا رعم ہے کیونکہ حق تعالیٰ خود قرآن لغشہ میں فرماتا ہے
 وَان طَالَ لِقَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اَقْتُلُوا فَاصْلِحُوا سَبِيْهُمَا - الایہ اور اگر وہ طائفہ مؤمنین کے آپس میں مقابلہ کریں تو ان
 صلح کرادو تو دیکھو کہ حق تعالیٰ باوصف مقابلہ باہی انکو مؤمنین کہہ کر تعجب فرماتا ہے اور جو اسے اسکے صدق یا

آیات میں جن سے یہ بات ثابت ہوتی ہے کہ فسق و گناہ کبیرہ سے مسلمان کافر نہیں ہوتا اور حضرت امیر کا قصہ مشہور ہے کہ معاویہ اور ان کے ساتھ والوں کو آپ نے لعن کرنے نہیں دیا اور منع لعن سے فرمایا اگر کافر ہوتے تو کیا وجہ لعن سے منع کی ہوتی اور نبی البلاغت میں حضرت امیر کا قول شریف منقول ہے: أُصْحَبْنَا الْقَاتِلُ أَخْوَانَنَا فِي الْإِسْلَامِ علی ما دخل فیہ من الزکفی والاعوجاج والشیبہ والتاویل صحیح کی ہم نے قتال کرتے ہوئے اپنے بہائوں مسلمانوں سے بسبب اس کہ داخل ہوئی اس میں کچھ کچی اور شراپین اور شیبہ اور تاویل حضرت امیر انکو خود مسلمان بھائی حرام میں ہاں البتہ اس میں بسبب شیبہ و تاویل کچی آگئی تھی اور یہ خود بین ہے کہ گناہ کرنے سے اسلام کامل نہیں رہتا یہ کہ بالکل اسلام سے خارج ہو جائے سو اس نص سے یہ بھی ثابت ہو گیا کہ عرب معاویہ سے خطا ہوئی مگر تاویل منقول ہے کہ حضرت معاویہ آخر عمر میں اس امارت اور اپنے کردار سے نام ہوتے تھے سو نہ امت کے بعد جو کچھ گناہ ان سے ہوا بالیقین معاف ہوا کہ حضرت علی تائب کے سب گناہ معاف کرتا ہے بلکہ کفر ہی تو بہ سے معاف ہو جاتا ہے اور یہ مسئلہ متفق علیہ فریقین سے حاجت مند نہیں اور عادل کے واسطے یہ ضرور نہیں کہ کبھی اس سے کوئی تفسیر ہو بلکہ اس سے کوئی گناہ ہوا اور پر تو بہ کر لی تو پھر عادل ہو جاتا ہے اور شیعہ تو گناہ کبیرہ سے عصمت کو بھی ساقط نہیں کرتے چہ جائے عدالت رومی الطینی۔ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ أَنَّ يُونُسَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدِ انْتَهَى مَا كَانَ الْمَوْتُ عَلَيْهِ بَلَاكًا حضرت یونس علیہ السلام نے ایسا گناہ کیا کہ موت اس پر موجب ہلاکت کا تھا پھر جب عصمت انہی کی ایسے گناہ سے ساقط نہیں ہوتی تو بچا رہے معاویہ تو معصوم نہیں تھے اور معاویہ نے تو گناہ خطا سے کیا ہے اب شیعہ حضرت آدم کے باب میں نہ معلوم کیا حکم لگائیں گے کہ انکی کتابوں میں صریح موجود ہے کہ یہ بلا آدم پر بھی حسد مرتبہ علی و فاطمہ کے سبب سے آئی تھی اور یہ عداوتھا سو بعد تو بہ آدم علیہ السلام کا قصور معاف ہوا اللہ تعالیٰ فرماتا ہے: تَمَّ اجْتِنَابُ رِيْقَاتِ عَلَيْهِ ذَهَابِي۔ پھر پسند کر لیا اسکو اسکے رب نے اور جوہر ۶ کی اس پر اور ہدایت ایسا ہی حضرت موسیٰ علیہ السلام نے حضرت ہارون کی ڈاڑھی پکڑی اور مارا یہ خطا سے ہی ہوا تھا جب کہ ایسا کچھ سرزد ہو جائے معاویہ وغیرہ پر کیا موجب طعن ہے وہ تو کچھ معصوم تھے علما برین اگر تفسیر حرب معاویہ اور چند دیگر سے ہوتی آپ نے اپنے کمال تبحر اور ہمہ دانی سے سارے مہاجرین اور انصار کہ بقول امام جعفر باڑہزار تھے ایک درجہ میں کر دیا بڑے افسوس اور حیرت کی جاہی کہ صحابہ باوصف صحیح نقلین کے کافر ہوں اور شیعہ باوجود مخالفت نقلین و گستاخی اہل بیت کے مومن نخلص رہیں۔

بڑی کشم کی بات ہے اگر آپ کو ہوش ہو واللہ العا دے۔

جواب سوال دوم روز سقیفۃ النصارا بیات پر مجتمع ہوئے تھے کہ ایک امیر انصار میں ہوا ایک امیر تھا جو بن میں اور حدیث الامتہ من قریش کا ان کو کچھ خیال نہیں رہا تھا کیونکہ وہ معصوم نہیں تھے کہ نسیان ہو ہوا ان پر ہنوس کے اور فی الحقیقت ہوسے تو معصوم ہی مامون نہیں اور علم ماکان وما یکون ہی انکو نہیں تھا تاکہ عیب کیا جائے کہ یہ سئلہ انکو معلوم کیوں تھا اگر معلوم ہی نہ ہو تو بھی کچھ حرج نہیں جسٹینجین وہاں شریف لیکنے اور اس حدیث کو پیش کیا اس سے ان کا وہ ارادہ فسخ ہو گیا اور سب نے ابو بکر رضی اللہ عنہ کے ہاتھ پر بیعت کر لی اور یہ سئلہ کہ امامت سوائے قریش کے روا نہیں ہے قرآن میں کہیں صراحتہ مذکور نہیں نہ کسی مفسر نے اس کا دعویٰ کیا ہاں مفسرین نے شان نزول آیات میں کہا ہے کہ یہ آیہ فلان حضرت کے فضل میں نازل ہے یہ فلان حضرت کے اور ترتیب خلافت کو اشارت سے نکالتے ہیں کہ قرآن شریف میں سب کچھ صراحتہ کنایہ مذکور ہے ولا یطیب ولا یابس الا فی کتاب مبین خود حق تعالیٰ ہی فرماتا ہے اب سنو کہ آپ کا اعتراض با و ہوائی گولہ نہیں معلوم کونسی وجہ سے ہے اور وقت اعتراض آپ کا ذہن عالی کس طرف کو مود کیے ہوئے تھا کیونکہ فضائل کی آیات کا پیش کرنا جب ضرور ہوتا کہ کسی کو فضل ابو بکر نہیں تکرار اور عذر ہونا انکی فضیلت کے سب مقرر ہے اور انصار کا مذہب شیعہ کا سنا تھا کہ امام سب سے افضل ہونا چاہیے اور ترتیب خلافت کا وہاں مذکور تھا پھر وہاں آیات فضائل کا سنا کیا ضرور تھا کہ نہ سنانے میں آپ کا اعتراض وارد ہوتا وہاں فقط مقصود اتنا تھا کہ انصار میں امیر نہیں ہو سکتا سو یہ مطلب فقط حدیث کے ہی سنانے سے حاصل ہو گیا اگر بالفرض اس باب میں آیہ صریح ہی ہوتی تو کچھ ضرور ہے کہ آدمی استدلال میں سائے ہی لائل پیش کرے جو ایک دلیل سے کام نکلے اور دلیل لانا کیا ضرور ہے اور در صورتیکہ حدیث صحابی کے نزدیک مثل قرآن قطعی ہے تو قطعہ حدیث و قرآن میں کچھ تفاوت نہیں اثبات مقصود میں دونوں یکساں ہیں تو پھر آیات پیش کرنے میں یہ کچھ فضول ایک عجب بوالفضول ہے انصار شیعہ نہیں تھے کہ صد ما آیات قرآنی اور نصوص آئمہ سن کر بھی ایمان نہیں لاتے اور آیات و حدیث عزت کو پیش نہشت ڈالتے ہیں وہ اہل صدق و ایمان تھے ایک ہی حدیث سن کر تسلیم کر لیا اب استقدر جواب ہے آپکی فہم کی کی خوبی اور بہانہ منشور اہو جانا آپ کے اس کلام وہاں کا تو ظاہر ہو گیا اور آپکی ہزلیات کا جواب پہلے باندی ہے اہل انصاف کے نزدیک وہ خود آپ کے موند پر منقلب ہو گئی ہلکو کا غد سیاہ کرنا مثل آپ کے اعمال نامہ کے کیا ضرورت ہے ہاں اگر قابلیت خلیفہ اول کی اور حقیقت امامت جناب انکی کی آپ کو

درکار ہے تو یہ روایات محل البصر کو فہم موجود ہیں مطالعہ فرمائیے کہ نبج البلاغہ آپ کی کتاب معتبرین لکھا ہے کہ حضرت امیر نے نامہ معاویہ کو لکھا تھا اس میں یہ عبارت ہے اما بعد فان بیتی لزمک یا معاویہ وانت بالتمام لا اری یعنی القوم الذین بايعوا ابابکر وعمر و عثمان علی بايعوہم فلم یکن للشاہدان بختار ولا اللغائب ان یردوا انما الشوری للہاجون والانصار فلن اجتمعوا علی رجل وسموا ما کان لدرضی۔ اما بعد پس البتہ میری بیعت تجھ کو لازم ہو گئی اے معاویہ در حالیکہ تو شام میں تھا کیونکہ مجھے بیعت کی ان لوگوں نے جنہوں نے بیعت کی تھی ابوبکر و عمر و عثمان سے جس شرط پر ان سے بیعت کی تھی پس نہیں اب حاضر کو کچھ اختیار اور نہ غالب کو محل رد اور پس مشورہ معتبر مہاجرین و انصار کا ہی ہے پس اگر وہ جمع ہو کر ایک شخص کو امام مقرر کر دین ہوتا ہے وہ شخص اللہ کے نزدیک ہی مرضی و پسندیدہ سبحان اللہ اس شخص نے خلفاء ثلاثہ کی امامت کو صاف صاف حق بتایا اور منکرین کو زبوں فرمایا اور مہذب سب مہاجرین و انصار کی تعدیل فرمائی یہ سلسلہ بھی حل فرما دیا کہ امامت بالشوری ہوتی ہے نہ منصوص من اللہ تعالیٰ جیسا شیعہ گمان کئے بیٹھے ہیں اور یہاں مولف نبج البلاغہ کو حذف اسامی خلفاء میں کوئی صورت مفر نہیں ملی بنا چاری نام لکھ دیا ہے ورنہ انکی دیانت سے بعید تھا کہ تصریح اسما مبارکہ ان حضرات کی کریں دوسری جانب نبج البلاغہ میں ہے بعد بلا دانی بکر فلقد قوم الا و د وادی العمد و اقام السنۃ و خلف البدعۃ۔ واسطے اللہ کے ہے بلا دانی بکر کا البتہ اس نے سید ہا کیا بچوں کو اور علاج کیا بیماری کا اور قائم کیا سنت کو اور پیچھا ڈالا بدعت کو یہاں مولف نے بجائے لفظ ابی بکر کے لفظ فلان کا کہا تھا اور بسبب تعصب مذہبی کے تصریح نام حضرت ابوبکر کی تھی مگر شرح نے اسکی تحریف کو ظاہر کر دیا کہ مراد ابوبکر ہیں اب یہ دونوں شاہد عدل لایق ابوبکر کو اور حقیقت امامت حضرت ممدوح کو کیسا صاف صاف بیان کرتے ہیں کہ ہرگز اہل ایمان کو اس میں محل تردد نہیں ہو سکتا اور ہم سب سے درگزرے خود حضرت امیر کا بیعت کرنا کتنی حجت واضح ہے کیونکہ اگر خلافت انکی حق نہ ہوتی تو حضرت امیر معصوم عالم ماکان ویکون اشجع الانجمن ہرگز بیعت نہ کرتے دیکھو چھ مہینے تک جو آپ کو کچھ تردد و بیعت سے رہا تو ہرگز بیعت نہ کی اور کسی سے ہر اسان نہوتے اور تعقیب و اہمیہ محرمہ کو کار فرمایا اگر ایسا آپ فقیر نہ ہوتے تو اول کیا وجہ انکار بیعت تھی اور اگر لیاقت خلیفہ اول میں نہ ہوتی تو چھ مہینے کے بعد لیاقت کہاں سے آگئی اور معاذ اللہ جنہیں اگر زبردستی بیعت لیتے ہوتے تو اول نبی کریم سے کون مانع تھا اس جامعیت و عظمت کی مدعیین نے تراشا ہے کہ آپ کے گلے میں کستی با ند کھلائے اور

بیعت کرایا حضرت نے مجبور مقہور ہو کر اپنی جان بچانے کو بیعت کر لی سبحان اللہ حسین عقیدت شیعہ کا ہے
 کہ ایسی بہادر کو نام و بتائیں اور آپ کو معلوم تھا کہ میری شہادت ابن ہلیم کے ہاتھ سے ہے ابو بکر و عمر وغیرہا
 ہرگز میرے قتل پر قادر نہیں ہو سکتے اور پہر بھی تحریر یوح محفوظ کو غلط سمجھا اور بخوف جان کافروں کے ہاتھ
 پر بیعت کر کے ساری عمر گزار دی اور اپنی دستہ عمر کو سیاہ دی جیسا علامہ سوشتری وغیرہ لکھتے ہیں تو
 نزدیک شیعہ کے علی شہر خدا نہایت جبار و بے غیرت تھے اور دیکھو کہ امام معصوم کی بیٹی کا نکاح کافر
 سے کیا ہوتا ہے معاذ اللہ کلثوم اور علی اور حسین کیا ٹھہرتے ہیں ابو بکر کے وقت میں جو سیاہ یا قبیلہ حنیفہ کے
 پکڑے آئے ایک لونڈی حضرت امیر کو ملی آپ نے اسکو تصرف میں کہا کہ محمد اس سے پیدا ہوئے تو جب
 امام حق نہیں تھا جہاد صحیح نہیں تھا غنیمت حرام تھی پس حضرت علی نے معاذ اللہ زنا کیا اب کہاں تک
 عقائد اس عقیدہ باطل کے لکھوں خلاصہ یہ ہے کہ موافق رائے شیعہ علی بن معاذ اللہ سائے جہان کے
 عیوب موجود ہوتے ہیں ہاں یہ شبہ ہوتا ہے کہ حضرت علی نے جانا ہو گا کہ اگرچہ تقدیر خداوندی میں قتل میرا
 ابن ہلیم کے ہاتھ سے لکھا ہے مگر شخین بسبب غلبہ قوت کے اگر تقدیر کو پلٹ دین تو لیا کرو مگر آخر ان لوگوں نے
 لطف خداوندی کو جو در باب امامت ذمہ حق تعالیٰ کے واجب ہا نہیں چلنے دیا اور قرآن بھی تحریف
 کر دیا اور ذمہ خداوندی کچھ کار گزہوا ایمان بھی انکا کیا ہو جاوے گا خدا تعالیٰ کا لکھنا ہے چلے گا استغفر اللہ استغفر اللہ
 حق یہ ہے کہ چہ مہینے تک آپ نے بسبب اپنی شجاعت کے بیعت کی اور مخالفہ سے تمام ہاجرین انصار کے
 کچھ کہیں اہت کی اور یہ توقف محض شکر بخیر بشریت کے باعث تھا کہ ہم سے اسباب میں مشورہ کیا کہ ہم اہل
 مشورہ میں تھے بعد چہ مہینے کے وہ بیخ دفع ہو گیا اور خود بلا اکراہ جمع عام میں اقرار فضائل ابی بکر فرمایا اور
 بیعت کر لی اور حضرت ابو بکر نے عذر کیا کہ وہ وقت ایسا تنگ تھا کہ فرصت مشورہ کی نہ تھی اور توقف کا
 محل تھا حضرت ایسے نے بھی اس عذر کو پسند و قبول کر لیا لیکن شیعہ کو یہاں میدان تنگ ہے کہ یہ مقتضایا بشریت
 کو معصوم پر لگا سکتے ہیں اگرچہ انبیاء معصوم میں سے حسد اور گناہ کبیرہ اور عصب اور ناکردہ گناہ پڑھ کر نابری
 عن الخطار کو جائز ہو جیسا حضرت آدم و یونس و موسیٰ علیہم السلام کے وقائع میں معلوم ہوا مگر امام معصوم پر کیونکر
 ایسی بات لگا سکیں اور نہ جواز بیعت کا اقرار کر سکتی ہیں کہ پہر بنا مذہب شیعہ منقطع ہو جاوے گی اور نہ لقیہ گو مان
 سکتے ہیں کہ ہمیں حضرت امیر کے اوپر مفاسد بیشمار متوجہ ہوتے ہیں مگر نقل مشہور من ابلی سلیتین اختار اہو نہما۔
 بنا چاری لقیہ کو مانا کہ گو علی پر معاذ اللہ سب کچھ ثابت ہو جاوے گا مگر شخین اور صحابہ کی برائی اگر علم تو ثابت

ہو جاوے گا وہاں اس جہان اللہ دوستی بے خرد خود دشمنی ست سو اس جواب میں شیعہ تامل کریں اور اپنی ہیٹ دہرمی سے باز آویں و اللہ العبادے۔

جواب سوال سووم بعد وفات رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے حضرت فاطمہؑ نے اپنا میراث کا ترکہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سے کہ فدک وغیرہ تھا حضرت ابو بکر سے طلب کیا حضرت ابو بکر نے حدیث سخن معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکناہ صدقہ پڑا کرستانی ترجمہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا کہ ہم گروہ انبیاء کے کسی کو وارث نہیں کرتے جو کچھ ہم چھوڑ مرتے ہیں وہ صدقہ ہوتا ہے۔ حضرت ابو بکر نے فرمایا کہ یہ ترکہ حضرت کافی الحقیقت ملک حضرت کی نہیں تھا اب میں اس ترکہ میں جس طرح حضرت تصرف فرماتے تھے اسی طرح خرچ کروں گا اور واللہ قرابت رسول مجھ کو اپنی قرابت سے مقدم و عزیز تر ہے حضرت فاطمہؑ اسبا سکر ساکت ہو گئیں اور پھر اسبات میں نہیں بولیں یہ حقیقت تھی اس واقعہ کی اس میں شیعہ بمقتضائے اپنی جبلت کے طعن کرتے ہیں کہ ابو بکر نے فاطمہؑ کو ظلم کیا کہ حق انکا جو شرع سے انکو ملتا تھا وہ غصب کر لیا اور ایک حدیث اپنی طرف سے بنا کر حکم حق تعالیٰ کو منسوخ کر دیا حق تعالیٰ قرآن شریف میں خسر کو وارث کرتا ہے اول تو خیر موضوع ہے اور اگر سلنا خبر واحد ہی نسخ قرآن شریف کی نہیں ہو سکتی جواب اس کا بہت بسط کیسا تھما ہے علماء نے لکھا ہے خصوصاً مولوی محمد قاسم صاحب سلمہ اللہ تعالیٰ نے اپنے رسالہ ہدیۃ الشیعہ میں کہ اردو زبان میں ہے بہت عمدہ تحقیق فرمائی ہے مختصر یہ ہے کہ فدک وغیرہ جائداد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نہیں تھی بلکہ وہ بیت المال تھا حضرت بقدر حاجت اس میں سے لیکر اپنے صرف میں لاتے تھے اور یہ سورہہ مَا آفَاكَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ لَقَدْ وَاللَّهِ رَسُولٌ دَلِيذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَى لَا يَكُونَ دَوْلَةً بَيْنَ الْأَعْيُنِ أَرْحَمَ تَرْجَمَهُ جو کچھ کہ فی کیا اللہ نے اپنے رسول پر سو وہ اللہ کا ہے اور رسول کا اور قرابت والوں کا اور یتیموں کا اور مسافروں اور مسکینوں کا تاکہ نہو جائے برباد و دوتمندوں کا۔ دلیل ہے اس پر کیونکہ جو کچھ حق تعالیٰ نے اس میں بیان کیا مصرف بیان کیا ہے کہ اس کے مستحق یہ لوگ ہیں اگر ملک ان لوگوں کی ہوتی تو حضرت ان پر تقسیم زمین کو کرتے اور آپ نے نہیں کی تو حضرت بھی مثل ابو بکر غاصب حقوق مسلمین ہو جاویں معاذ اللہ اور بھی مستحق بے نہایت ہیں انکا حصہ مستحق ہونا محال سو بہر حال بمعنی استحقاق نفع ہے کہ اس کا حصول بیت المال میں ہو ورنہ مستحقوں پر صرف کیا جاوے جیسا دستور بیت المال کا ہے سو جب ملک ہی یا یکی ان شیائیں تھی پھر میراث کیوں جاری بلکہ مستحق میں ملول بہت ہو کر مختصر انہم عوام کیلئے لکھا گیا اور اگر تسلیم کیا ہے کہ ملک ہی حضرت کی تھی ورنہ بخاطر شیعہ اپنا مسئلہ ہنچھوڑا تو یہی سٹو

کہ آیۃ یوسف علیہ السلام جس میں مسائل میراث مذکور ہیں حضرت تعالیٰ نے بزبان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم امت کو خطاب کیا ہے اس میں ذات پاک حضرت کی داخل نہیں دیکھو کہ اول شروع سورہ سے حق تعالیٰ نے ایسے ہی احکام ارشاد کیے ہیں جو خاص امت کے حق میں ہیں اور حضرت رسالت اب کو امین داخل نہیں فرمایا کہ دو تہیوں کو ان کی مال اور مت لو بہلا انکا اپنے بڑے کے بدلے اور مت کہا جاؤ مال ان کا اپنے مال میں ملا کر اور اگر خوف ہو کہ عدل نہ کر سکو گے تم تہیوں کے حق میں تو اور عورتیں نکاح میں لاؤ دو سے چار تک اور سو اے اسکے سب احکام کو دیکھو پھر منع کرنا تہیوں کا مال کہانے سے اور چار سے زیادہ نکاح کرنے سے اور دیگر سب امور حضرت رسالت اب کے حق میں صحیح نہیں ہو سکتا کیونکہ حضرت کو چار سے زیادہ بھی نکاح درست تھے۔ ایسا ہی حکم وصیت میراث ہے کہ آپ کے حق میں حکم نہیں بائین وجہ کہ آپ کی کچھ ملک ہی تھی جسکو ہم نے بخاطر شیعہ تسلیم کر کے چھوڑ دیا یا بائین وجہ کہ آپ اپنی قبر شریف میں زندہ ہیں وہی اللہ ہی برحق اس مضمون حیات کو بھی مولوی محمد قاسم صاحب سلمہ اللہ تعالیٰ نے اپنے رسالہ آب حیوۃ میں بالامریہ حلیہ ثابت کیا ہے اور کچھ نہ سہی مگر یہ حدیث سخن معاشرہ الانبیاء بہت صحابہ سے منقول ہے اور خود حضرت ابو بکر نے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سے بلا واسطہ سنی تھی اور جو حدیث رسول کی زبان سے سنی جائے سنی ہے اور اس کے حق میں مثل قرآن قطعیت میں ہوتی ہے جب ابو بکر نے خود سنا ان کے نزدیک حدیث مثل قرآن تھی اس حدیث سے قرآن شریف کی آیہ کو تخصیص کرنا ضروری ہے اس میں شیعہ کو بھی اپنے اصول کے موافق بجز تسلیم چارہ نہیں اور ہم لوگ امتی اول تو اس حدیث کو مشہور کہتے ہیں اور بہت سے راوی اسکے طبقہ اولیٰ میں موجود ہیں از انجملہ علی بھی ہیں چنانچہ کتب اہل سنت میں موجود ہے اور پھر دو سکر طبقات میں بھی بہت بہت راوی ہیں تو حدیث ہمارے حق میں مشہور ہوئی ہوگی بھی تخصیص آیہ اس خبر سے روا ہے اور اگر مانا خیر واحد ہی ہے تو ہم کب کہتے ہیں کہ آیہ عام مطلق ہے بلکہ مخصوص ہے کہ قطعیات وراثت کافر کی اور غلام کی اور سبائین دار کی اور قاتل کی اس عام سے تخصیص ہو چکی ہے پھر مخصوص بعض کی تخصیص خبر واحد سے روا ہے ہم نے مانا کہ مخصوص بھی نہیں مگر مجمل ہے حضرت رسالت اب کا اس حکم میں داخل ہونا مستحبہ ہے اسباب احکام مخصوصہ سابق کے اس خبر سے بیان ہو گیا کہ آپ داخل اس حکم میں نہیں اور بیان مجمل خبر واحد سے یا اتفاق روا ہے باقی شیعہ کا اس خبر کو موضوع بتانا تو کمال سفاہت سے کیونکہ خود آپ کی معتبر کتاب کافی کلینی میں امام جعفر صادق فرماتے ہیں۔ **إِنَّ الْعَلَاءَ وَرَثَةَ الْأَنْبِيَاءِ وَوَدَّكَ**

ان کتابیہ یورثوا ربہا ولا یناروا انما ورتوا احادیث من احوالہم من اشد شیئ منہا فقد اخذوا بحدیث وافر لہم استل
 علماء وارت انبیاء کے ہیں اور یہ اس واسطے کہ انبیاء نے وارث نہیں کیا کسی کو ورم دنیا کا اور جزین نیست کہ
 وارث کیا انھوں نے احادیث کا اپنی حدیثوں سے سو جس نے لیا کچھ اس سے البتہ لیا اس نے بہت
 حصہ کامل سبحان اللہ امام جعفر اول انکار کرتے ہیں کہ انبیاء ورم کا وارث ہی نہیں کرتے جب ورم دنیا کا وارث
 نہیں کرتے زمین کا وارث کیونکر کر سکیں گے اور پھر حصر کر دیا کہ انکی توریث فقط علم کی ہے پھر جب تریث انبیاء علم میں حصر
 ہو گئی تو زمین جائداد کیونکر میراث میں آگئی اور وہاں کہیں انبیاء کے بیان میں لفظ وراثت کا آیا ہے وہاں علم
 ہی مراد ہے خواہ قرآن میں خواہ حدیث میں سواب دیکھو کہ اس حدیث کلینی میں اور حدیث اہل سنت
 میں کچھ تفاوت معانی کا نہیں محض لفظ مختلف ہیں سوشیو نے بعض اصحاب میں اپنی حدیث صحیح کو
 پس پشت ڈال دیا اعتراض تو کیا کر اپنے گہر کی خبر نہیں لی اور قول ائمہ کاشیہ کے نزدیک قرآن
 شریف زیادہ معتبر ہے سو انصاف رکھو کہ اس جواب میں ابو بکر کی کیا تفسیر تھی اور قرآن کے خلاف ابو بکر نے
 کب کیا ہے تاکہ وہ محل طعن ہوں اگر شکیہ کہیں کہ حضرت فاطمہ رضی اللہ عنہا کو یہ مسئلہ عدم جریبان
 میراث ترک رسول اللہ میں کیوں نہ معلوم ہوا تو ہم کہتے ہیں کہ اہل سنت کے نزدیک تو کچھ حرج نہیں
 جو بعض مسئلہ معلوم ہوں مگر شکیہ کے نزدیک یہی ثابت ہے کہ حضرت علی سے بعض مسئلے پوچھے گئے
 فرمایا میں نہیں جانتا سو جب علی عالم ماکان ویکون کو بعض مسائل معلوم نہ تھے تو حضرت فاطمہ کو
 نہ معلوم ہو تو کیا حرج ہے اور نہج البلاغہ میں ہے کہ حضرت امیر فرمایا کرتے تھے کہ لا تکفوا عن مقلدہ
 بحق او مشورۃ بعدل فانی لست افوق ان اخطی ولا امن ذلک من فعلی سو جو خطبہ حضرت امیر سے
 مامون بنین حضرت فاطمہ سے بھی اگر خطا طلب ک میں ہو گئی تو کیا تعجب ہو گیا بہر حال اس قصہ
 میں شیعوں نے اپنی سو عقیدت کی ترویج کیلئے اکاذیب اختراع کیے ہیں اور انکے مکان میں داخل ہے
 کہ جو کتاب غیر مشہور اہل سنت کی دیکھتے ہیں اسکے طرف اپنی موضوع روایت نسبت کر دیتے ہیں تاکہ اہل
 کو ترو پیدا ہو جائے تو مسائل بھی اس سوال میں اس نے بزرگوں کے طریقہ اتباع میں فرماتے ہیں
 کہ صاحب جامع الاصول نے خطبہ حضرت فاطمہ نقل کیا معاذ اللہ یہ قصہ وہی تھا ہی صاحب
 جامع الاصول کی طرف لگانا نہایت شیخ چشمی ہے کیونکہ نہایہ ابن اثیر وغیرہ کتب لغت حدیث میں
 التزام فقط تصحیح الفاظ حدیث اور شرح معنی اور مراد حدیث کا ہے خواہ وہ حدیث صحیح ہو یا ضعیف

و موضوع اور ہرگز التزام تنقیح و تعدیل روایات کا نہیں لہذا الفاظ روایات موضوع و مفتری کی بھی لکھیں
ہیں اور لفتح و ضعیفہ حدیث نہیں کرتے کہ انکو اس سے بحث نہیں کہ یہ دوسرا فن ہے اور اسکی دیگر
کتب میں مثلاً زرغبیاز و وجہاً موضوع حدیث ہے اور غیب کے مادہ میں مذکور اور کچھ تعرض و بحث
و ضعیفہ اس حدیث سے نہیں کیا ایسا ہی اور بہت لغات میں واقع ہے اگر فہم و عقل ہو تو آدمی
سمجھ سکتا ہے علی ہذا لغت لہ کو اور اسکے معانی اور محل کو بیان کیا اور تعرض بطلان روایت کا
نہیں کیا تو پھر اس سے تصحیح روایت مولف کے ذمہ لگائی کس قدر حماقت ہے البتہ اگر تعدیل اس روایت
کا کہیں آپ نشان دیتے تو منہ سامنے کر کے بولنا تھا ورنہ فقط لفظ کے نقل کرنے سے تو شیخ ہو جاتی
محض خیال خام جہلا ہے اہل علم تو ایسی بات نہیں کہہ سکتے اب بھلا اندیشہ ہے کہ علماء شیعوں نے جو کتب لغت
یا تفسیرون میں معانی لفظ خم و زماور بوا کے مثلاً لکھی ہے۔ اور فقرہ و مہجرام کا نہیں لکھا تو آپ جیسے صاحب
حوصلہ ذی شعور بیشک ان اشیا کو حلال سمجھ گئے ہونگے کیونکہ دوسری روایات و کتب کی تخریم
کا تو آپ کے نزدیک کچھ اعتبار نہیں معاذ اللہ رسم نرسی بکعبہ اے اعرابی کینا کہ تو میری بگوشی
اور شیخ ابن الحدید معتزلی نے اگر کچھ نقل کیا تو سگ زر و برادر شغال ہم پر کیا حجت ہے جوہری نے کوئی
لفظ نقل کر کے حوالہ دیدیا ہو گا کہ فلاں عبارت میں لفظا میں معنی آیا ہے غرض اہل لغت اگر کوئی نقل
کریے تو تصدیق اور صحت اسکی ہو جاتی آپ کا ہی فہم ہے شرح ملا میں شارح نے بیج مسئلہ جواز دخول بمصنوع
کے جملہ اسمیہ پر رضی سے بیج البلاغہ کا یہ فقرہ نقل کیا ہے۔ بقوانی الدنيا والدنيا باقیۃ۔ تو پس یہ معنی ہو
کہ مولوی جامی بیج البلاغہ کو تصدیق کر کے مومن ہو گئے الغرض فیصہ حضرت زہرا کا بی نساہام
کو جمع کرنا اور خطبہ جو خلیفہ کا پڑھنا اور خلیفہ اول کا خطبہ درباب مذمت حضرت امیر پڑھنا محض افتراء
ہے اہل سنت کی کسی کتاب میں اسکی کچھ اصل سپہ نشان نہیں الامان شیعوں کا کیسا آنکھ بند
کر کے طوفان بکنا ہے کہ نہ خدا سے شر ماوین اور نہ رسول و اہل بیت و عترت سے کچھ باک کریں
انکی اہانت پر کس طرح جرات کرتے ہیں اور کیونکر خلاف انکے اقوال کے اعتقاد کر لیتے ہیں اور مکتب
انکے بنتے ہیں اہل سنت کی کتابوں میں دیکھو کہ مدائح شیعین کی بزبان امیر المومنین علیؑ موجود ہیں
اور مدائح حضرت امیر کی شیخین کی زبان سے مسطور اور ایسا ہی مدائح اور مدائح حضرت فاطمہ کے پہر
اہل سنت کی طرف ایسے ہی طوفان اٹھانا کمال بھائی ہے اور اہل سنت کی کتابیں کچھ

مخفی نہیں جس کا دل چاہے مدح حضرت امیر حضرت زہرا علیہا السلام کی اس رسالہ میں نہیں اور اگر نقل بھی کریں تو شیعہ کہتے ہیں اگر اہل عقل کو فہم درکار ہے کہ درصورتیکہ یہ لوگ حضرت عترت کی ایسی محبت و معتقد ہوں تو ایسی حرکت ان سے واقع ہونی کب فرین تیار ہے مگر اب کتب شیعہ کی معتبرات کو دیکھو کشف الغمہ عن معرفۃ الائمہ میں ہے۔ سئل الامام ابو جعفر علیہ السلام عن حلیۃ السیف بل تجوز فقال نعم قد صلی ابو بکر الصدیق سیفہ بالفیضۃ فقال الراوی القول بکذا افوتہ الامام عن مکانہ فقال نعم الصدیق نعم الصدیق نعم الصدیق فمن لم یقل لہ الصدیق فلا صدق التدری قولہ فی دنیا والآخرۃ ترجمہ۔ پوچھے گئے امام ابو جعفر علیہ السلام سیف سے کہ آیا جائز ہے یا نہیں فرمایا ہاں جائز ہے البتہ محلی کیا ہے ابو بکر صدیق نے اپنی تلوار کو چاندی سے بولا راوی کیا تم بھی صدیق کہتے ہو ابو بکر کو پس اچھل پڑے اپنی جگہ سے فرمایا ہاں وہ صدیق ہیں ہاں وہ صدیق ہیں ہاں وہ صدیق ہیں جو کوئی نہ کہے انکو صدیق تو نہ سچا کچھ حق تعالیٰ اسکے قول کو دنیا و آخرت میں سبحان اللہ اس میں سے یہ بھی نکلا کہ جو آپ کو صدیق نہیں کہتے اس پر حضرت امام باقر نے بددعا کی ہے اور مقبول بارگاہ کی بددعا کا اثر اب موجود ہے جس کا جی چاہے دیکھ لے جھوٹ بولنا اور جھوٹ بول کر وہو کا دینا کس کا شعار ہے خیر اب دیکھو تقریر طویل لا حاصل لاطائل کس پر الٹی اور شیعوں پر اس آیت امام معصوم نے روزناؤ الد یا یا نہیں اب سائل کے کلمات ناشائستہ کا جواب لکھنا کیا ضرورت ہے مگر ہزار حیف کہ یہ مدعیین محبت و اتباع ائمہ کے کیونکر نصوص ائمہ کو غلط سمجھ گئے کیا اس کا ہی نام محبت ہے معاذ اللہ مال کار سنو کہ کتب شیعہ میں کیا لکھا ہے کتب اہل سنت میں تو سب کچھ موجود ہے مگر شیعہ کتب سلیم کریں گے محجاج السائلین میں کہ کتاب معتبر شیعہ کی ہے لکھا ہے۔ ان ابابکر لما راہی فاطمۃ التقبضت عنہ و ہجرت ولم تکلم بعد ذلک فی امر فدک کہہ ذلک عندہ فاراد استرضایا فاما ہا فقال لہا صدقت یا ابنتہ رسول اللہ فیما ادعیبت ولكنی ریت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقسم فیما فیعطی الفقراء و المساکین و ابن السبیل بعد ان یوتی منہا تو کلم و لسانین ہا فقالت افعل کما کان ابی رسول اللہ یفعل فیہا فقال ذلک اللہ علی ان افعل فیہا ما کان یفعل ابو ک فقالت و اللہ لتفعلن فقال و اللہ لا تفعلن ذلک فقالت اللهم اشہد فرضیت بذلک و اخذت الہد علیہ فکان ابو بکر یطہم قوتہم و یقسم الباقی فیعطی الفقراء و المساکین و ابن السبیل۔ ترجمہ ابنتہ ابابکر نے جب دیکھا کہ فاطمہ نے منقبض ہوئیں ابو بکر سے اور ترک کر دیا اور نہ کلام کی بعد اس وقت کے کہ امر فدک میں سہارا

گزری ابو بکر کے نزدیک یہ بات پس ارادہ کیا راضی کرنے فاطمہ کا پس آیا فاطمہ کے پاس پس کہا سچ کہا تم نے اسے
 بنت رسول اللہ اپنے دعویٰ میں مگر میں نے دیکھا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کو کہ تقسیم کرتے تھے اسکو اور
 تھے فقراء و مساکین اور مسافروں کو بعد دینے قوت تمہاری کے اور قوت کار گزاروں کی پس کہا فاطمہ نے کہ تو
 بھی کیا کر جیسا کہ باپ میرے رسول اللہ کرتے تھے کہا ابو بکر نے تمہارے لیے اللہ شاہد ہی اس بات پر کہ میں
 کروں اس میں ہی عمل جو کرتے تھے رسول اللہ تمہارے باپ اس میں کہا فاطمہ نے واللہ یون ہی کرو گے
 پھر کہا ابو بکر نے واللہ کروں گا یون ہی پس کہا فاطمہ نے ابھی تو گواہ رہ اس کا پس راضی ہو گئی اس پر فاطمہ
 اور لیا عہد اس بات کا پس تھے ابو بکر دیتے تھے قوت ان کا پھر تقسیم کر دیتے باقی کو سو دیتے فقراء و مساکین ابن السیر
 کو اب اس روایت سے رضا مندی حضرت فاطمہ کی جب واضح ہو گئی تو قول سائل کا لغو ہو گیا کچھ
 کہی معنی اسکے نہیں ہو سکتے ہیں عجب ہی کہ آدمی آنکہ بند کر کے ایسی بات کہے اور اپنی کتابوں کو بھی نہ دیکھے
 معاذ اللہ اس شخص کا کیا علاج اور ابو بکر بہتان شیعہ سے کیسے بری بین سبحان اللہ اور ذرا انصاف درکار ہی
 کہ اگر صدیق اکبر البیاطلم کرتے تو حضرت امیر ان کے ساتھ کیونکر شیر و شکر کی طرح ہم پیالہ و نوالہ ملے سستے
 اذ بحکم الہی۔ اطمئن ارض اللہ واستغفر لہم کہیں نہ غلجائے اور کیونکر ساری عمر کفر کے لباس میں بسر کرتے اور حسین اور
 حضرت امیر کیسی اپنی بہن بچی کا ظلم سے نجات کر دیتے یا رو ذرا انصاف کرو کہ اممہ کو ایسا نامرد بنانا وہ زور بل
 کس ان کے لیے تھا بہن بیٹی چہین نے کی غیرت نہو اور دین ایمان سب ہاتھ سے جانکی پروانز ہو تو یہ
 استغفر اللہ بہر حال ظاہر ہو گیا کہ حضرت فاطمہ ابو بکر سے غضبناک نہیں گئیں جو کچھ باقضاے بشارت تھا
 رفع ہو گیا ایسے رجحوت سے شان خلیفہ میں کچھ نقصان نہیں آیا حضرت امیر و حضرت زہرا کی بھی شکر
 کھی باہمی ہو جاتی تھی یہ واقعات کچھ شیعہ پر مخفی نہیں ہر دونوں محصوروں میں کون ظالم تھا اور سچ وہی
 حضرت زہرا سے حضرت امیر کا کیا حال ہوا تھا شیعہ کو ایسی مطاعن کرنے یا قول میں کلہاڑی مارنی ہی
 اور طرفہ یہ ہے کہ شیعہ اس مسئلہ میں خود متردین اول میراث کا دعویٰ کیا جب جواب دندان شکن سنا ہے کا
 دعویٰ کیا جب جواب پایا کہ شیعہ کے مذہب میں بدون قبض معتبر نہیں ہوتا اور قبضہ حضرت فاطمہ کا کہی فدک وغیرہ
 پر ثابت نہیں ہونا چار وصیت کا دعویٰ کیا اور خود بین ہے کہ وصیت اخت میراث ہی جب میراث اس میں نہیں
 ہو سکتی وصیت ہی نہیں ہو سکتی غرض کتب شیعہ میں ایسی ہی روایات متعارضہ ہر باب میں موجود ہیں جب کہ
 انکو علماء اہل سنت کی طرف سے ایسے ایسے جوابات اپنی کتابوں سے معلوم ہوئے تو چار آنکہ ہو گئے ہذا

لہذا حتی الامکان ہرگز اپنی کتب مذہب کو ظاہر نہیں کرتے اصول مذہب ہندو اور مجوس تک کی کتابیں چھپ گئیں مگر
 اس مذہب کی ایک کتاب نہ چھپی باوجود اس قدرت ثروت کے بہر حال اس قوم کو باوجودیکہ اپنی معائب مذہبی پر
 اطلاع ہوئی مگر اپنی سوئے عقیدت سے باز نہیں آئے خیر ان سب سے ہم درگزر کر کے ہم پوچھتے ہیں کہ اگر
 یہ قوال تھا کہ صادق ہیں یہ حضرت ایشیہؑ نے اپنی خلافت میں یہ ترکہ اولاد فاطمہ و عباس کو کیوں
 نہیں دیا آیا حضرت امیر بھی غاصب تھے اور عمر بن عبدالعزیز نے جب امام باقر کے حوالہ فدک کر دیا انھوں نے
 اپنے پاس رکھا کیوں علی فراتس اللہ تعظیم نہ کیا آیا یہ بی ظالم ہی تھے معاذ اللہ اب باوجودیکہ حضرت زہرا
 بخدیہ خلیفہ سے نہیں مزین بہر خفیہ دفن کرنا انکو اس سبب سے تھا کہ حضرت فاطمہ سبب کمال اپنے
 تشریحیہ کے شرم کرتی تھیں اس سے کہ میرا جنازہ مردوں کی نظر میں گزے گا کہ اُس زمانہ میں
 نعش جنازہ پر نہیں ہوتی تھی لہذا حضرت اسماء کو وصیت کی تھی کہ تم اور حضرت علیؑ کو غسل دیکر خفیہ دفن
 کر دیجو اور بالفرض کہ اور کوئی وجہ تھی مگر جب وہ ناخوش نہیں ہیں تبہیں تو بہر اس کا طعن حضرت ابو بکر پر
 کیا ہے اب یہ طعن کہ اہل مدینہ کو خبر قبر حضرت فاطمہ کی معلوم نہیں بالکل مہمل ہے کیونکہ اول تو قبر اہلی
 بیقح میں ہے سب کو معلوم ہے اور اگر پہلا تردا اہل مدینہ کو ہے تو امین حضرت ابو بکر پر کیا طعن ہے مگر شیخ
 مدعیان محبت سے پوچھنا چاہیے کہ آپ فرمائیں کہ قبر حضرت زہرا کہاں ہے آپ کو بھی کچھ معلوم ہے۔
 الغرض اے مسلمانو! ذرا انصاف کرو اس مخالفت پر تو کوئی کافر بھی تاب نہ لائے گا کہ اسلام کا دعویٰ
 کریں اور قرآن و سنت کو رو کر اپنی نفسانیت سے مقبولان الہی کو کافر و مرتد ٹھہرا دیں کیا اسی کا
 نام اسلام و سیرت ثقلین پر چلنا ہے ہر گز یہاں اور نے آید بروئے اعتقاد! این ہمہ باگردن و
 دین پیرو اشتن پیغمبر تو مخالفان ثقلین پر لعنت کریں اور حق چھپانے والوں پر نفرین بھیجیں اور شیخ نے
 خیال کریں اس قرآن خوانی سے سوائے لعنت کے کیا حاصل عورت نال للقرآن و القرآن طبعہ اور امام
 محمد باقر صدیق کو صدیق نہ کہے اسکو بد دعا فرما دیں اور تم انکو کافر کہو آیا تم اب کافر ہو یا نہیں جو خدا
 رسول کو سچا جانے اسبات میں ہماری تسلی کرنے تعجب ہے کہ تم ایسی واضحات بنیاد کو دیکھ کر عبرت نہیں
 لیتے اور تم کو کاذب جانتے ہو اور تفتیہ کے نام سے انکو سب کچھ بناتے ہو۔ واللہ الہادی
 جواب سوال چہارم۔ ماشاء اللہ اس سوال میں آپ نہایت زور شور پر ہیں مگر سلیقہ تمیز خدا اور
 اس ہے کہ انبیاء تو خدا تعالیٰ ہی کی طرف سے مبعوث ہوتے ہیں انکو تقریب اللہ تعالیٰ کی طرف سے

کیا کلام ہو آہستہ نزاع اس میں ہو کہ بعثت رسول شیعہ کے مذہب میں حق تعالیٰ کے ذمہ واجب ہے اور اہل سنت کے نزدیک حق تعالیٰ کے ذمہ پر واجب نہیں جو کچھ خیر بندہ کے واسطے کرے عین احسان بندہ پروردی ہے سو اس میں بحث نہیں لہذا ہم کو اس میں کچھ لکھنا بھی ضرور نہیں اور خلفاء و ائمہ کی تقریر میں شیعوں نے یہ دعویٰ کیا کہ وہ منصوص من اللہ ہونا چاہیے سنت جماعہ اس کا انکار کرتے ہیں اور کہتے ہیں کہ اللہ کی طرف سے نص ہونی امام کے باب میں ضرور نہیں تو آپ ہم سے پوچھتے ہیں کہ بدو ن تقریر خدا تعالیٰ کے کوئی ہوا ہو تو بتاؤ عجیب ہے کہ آپ ایسے عالم اپنے مذہب کے ہو کر تجاہل عارفانہ کرتے ہو خیر ہر کو اس سے کیا عرض آئے گا سوال پورا کرنا چاہیے نوح البلاغہ جو آپ کی کتاب قرآن شریف سے بھی زیادہ معتبر ہے اس میں نامہ جناب امیر کہ حضرت معاویہ کے نام پر لکھا ہے اور پہلے اسمین سے نقل بھی ہو چکی ہے اس میں یون ارشاد ہے ذرا ہوش کر کے

سنو۔ انما الشوری للمہاجرین والانصار فان اجتمعوا علی رجل وکوفہ امانا کان لہ رضی۔ پس یون ہی ہے

کہ مشورہ سب حق مہاجرین انصار کا ہی سو اگر وہ جمع ہو جاوین ایک شخص پر اور مقرر کر کے امام بنا لیں تو وہ

اللہ کے نزدیک پسندیدہ ہوتا ہے اب دیکھو کہ خود جب امیر اپنی ہی اہمیت کو بالشوری فرماتے ہیں آپ اپنے ہی

گھر کو دیکھو حضرت کے حال سے کیا استفسار کے حاصل کر گئے اگر خلافت حضرت امیر کی طرف سے

منصوص ہوتی مشوری مہاجرین انصار کی حجت سے حضرت معاویہ کو کیوں الزام دیتے خود نص خداوندی

یا نص ارشاد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کو پیش کرتے خدا و رسول کا اعتبار زیادہ ہوتا ہے یا اجماع کا اور مشورہ

مہاجرین انصار کو اگر معاویہ معتبر جانتے تو تکرار ہی کیوں کرتے باوجود اسکے یہ کہا کہ ان لوگوں کا

اجماع معتبر ہے اگرچہ تم معتبر نہ سمجھو تو اب نہیں معلوم کہ آپ اس کلام حضرت امیر کو صادق جانتے ہو

یا یہ بھی کا ذنب محمول تفتیہ ہی پر سمجھ رہے ہو یہاں صاحب منہاج شیعہ انصاف کیا اور کہا کہ قولہ

وانما الشوری للمہاجرین والانصار الخ۔ دلیل صحت مذہب اہل سنت کی ہے اگر آپ بھی انصاف پر آجاوین

تو لائق ہی الحاصل جو بنی مو حسب مراتب اسکے تو اربع ہوئے کسی کے قلیل کسی کے کثیر اور سہارے سرور

عالم علیہ الصلوٰۃ والسلام کو لکھو کہا آدمی تابع ہوئے چنانچہ بارہ ہزار کے صحابہ ہونے کی نص تو آپ

کی کتب سے ہی ثابت ہو گئی تو اتنے تو آپ کو بھی واجب التسلیم صحابہ جانتے پڑے اور بعض منافق بھی

صحابہ میں ملے رہے تھے ہر چند انکو نفاق کی خبر صحابہ کو سنی مگر حکم ظاہر رہتا تھا اور انجام کار سب متمیز

ہو گئے تھے کسی کا حال محض نہ رہا تھا اور جو لوگ بتوک کے غرور میں لیلۃ العقبہ بے ادبی کے قصد سے

لئے تھے بھی بعض صحابہ کو معلوم تھے اور چوتھے انکی موت کا حضرت نے فرمایا ویسا ہی سب نے دیکھا اور تصدیق انکی ہو گئی
 اب میرے کشاف جابر اللہ معترضی کی ہلکو دیکھنی یا استیعاب دیکھنا کچھ ضرورت نہیں اور نہ اس واسطے حاجت بخاری کی سب
 اس سنت اتنا جانتے ہیں مگر استیعاب و بخاری سے تم نے یہ نہ لکھا کہ کس مقام پر ان کتابوں میں ان منافقوں کی نام درج
 کیے ہیں تا آپ کا مافی الضمیر معلوم ہوتا ایسے مہمل اشارات سے تو کچھ کام نہیں چلتا چند آدمی اہل نفاق جن کا نام
 ان کتابوں میں ہے عبداللہ بن ابی اور ذوالخوئیرہ اور جہد بن قیس تو سب کے نزدیک منافق ہیں پھر کتاب دیکھنا کیا
 ضرور مگر تم نے اگر اپنے عقیدہ فاسدہ کے معین کوئی بات اسمیں گہری ہو تو اس کا اظہار ضرور تھا تا آپ کو اس کا جو
 وافی ملتا مگر بخاری سے کچھ کلام چلتا دیکھا لہذا آئین غایب دیکھنے ضرور ایک آپ نے ان پر محون کو دہوکا دیا ہے اس
 ہم بھی کہے دیتے ہیں کہ بخاری سے مثل قرآن لفظ کے اور اقوال عمرت کے سب مہاجرین انصار صحابہ کا صدق و
 اخلاص مثل آفتاب واضح ہے ایسا ہی مشکوٰۃ کے مطالعہ پر حوالہ کرتے ہو جہد مضمون بخاری میں ہے وہی مشکوٰۃ میں ہے
 اگر حوالہ مشکوٰۃ بنا بر تصدیق الفاظ موضوعہ تھا ہے واقعہ حدیبیہ کے اور اپنے فساد عقیدہ کے لئے ہے تو کمال خیال
 ہے دو روز دیانت اور اثر اس دعای امام مقبول کا ہے۔ فلا صدق اللہ قولہ فی الدنیا والآخرۃ حضرت فاروق کے فضل
 مشکوٰۃ شریف میں بخاری سے زیادہ مذکور ہیں سنو کہ حضرت فاروق ساکن ششم مسلمان ہوئے رسول اللہ صلی اللہ علیہ
 وسلم نے دعا کی تھی کہ الہی بن کو قوت دینے ساتھ ایک دین سے یا عمر یا ابوہل مگر چونکہ ابوہل کی تقدیر میں کفر و نفاق
 تھا اسکو توفیق نہ ہوئی اور حضرت فاروق کو منصب وزارت جناب رسالت تاکا ملنا تھا وہ مسلمان ہوئے اور کچھ
 اسلام کے سبب اسلام ظاہر ہوا اور آپ ہمیشہ مکہ میں کفار سے مقابلہ کرتے رہے اور بعد اسلام کے جو کچھ فوج معاملہ
 سامنے حضرت کے اور بعد وفات حضرت کے ہوئے وہ کچھ مخفی نہیں تقریباً بقدر تین سال کے آپ نے جہاد اور
 اعلا رکلمۃ الاسلام میں سعی فرمائی بعد بلوغ کے اکثر عمر آپ کی اسلام میں گذری اور تہوڑی جاہلیت میں دیکھو کہ
 تمہارا مقال کہ سن شریف بت پرستی میں کمال کو پہنچ گیا تھا کس قدر یہودہ ہے اولاً جب با خلاص کوئی مسلمان
 ہو تو سزا برس کی بت پرستی پر طاعت کرنا عاقبت تیرے دوسرے آپ کا طعن وہی حضرت سلمان پر بت پرستی
 کہ انکی اکثر عمر جو سیت اور نصرانیت ہی میں گئی اور تہوڑی اسلام میں حضرت عمر تو قبل چالیس کی عمر کے کوئی تینس
 سال کبھی عمر میں مسلمان ہوئے کمال عمر نہیں تھا بلکہ شباب تھا حضرت سلمان کی تو ساری کفر میں ہی گئی
 اور عمار مقداد ہی اول بت پرست تھے اور آپ کا عبداللہ بن سبا باقی مذہب یہودی تھا اور حسب عقیدہ
 آپ کے حضرت امیر کی خدمت میں مسلمان ہوا سو طین انسا تم پر ہی جو ع کرتا ہے اور روز صلح حدیبیہ کے

حضرت عمر نے کیا بتایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم حق پر اور کفار باطل پر چھڑے عقیل جنت میں انکی دوزخ میں تو پھر بی بی صلح
کرنی مناسب نہیں معلوم ہوتی ہماری شجاعت و جاننازی دیکھی تو ہوتی اس صلح پر بار بار عرض کرتے تھے مگر یوں
نہیں کہا کہ ہم صلح نہیں کرتے یا صلح نہیں ہونے دیوں گے یا وہ عرض کرتے تھے کہ آئین خفت اسلام کی
ہے مگر چونکہ وہ عالم مایکون نہیں تھے یہ معلوم نہیں تھا کہ انجام اس کا بہت اچھا ہے جب حضرت نے عرض
کی قبول نہ کی تسلیم کر لیا اور یہ لفظ کہ جیسا شک جھکو نبوت پیغمبر من آج ہوا کہی نہیں ہوا تھا ہرگز انہوں نے
نہیں فرمایا اور نہ کسی کتاب اہل سنت میں یہ لفظ ہے معاذ اللہ یہ جرات آپ کی اور ایسا افسر اگر اس لفظ کے
واسطے بخاری مشکوٰۃ و استیعاب دکھائے تو بڑی غیرت کی بات ہے حیف ہے کہ کچھ بھی آپ میں بوسی دیت
ہے فرماؤ کس جا کونسی کتاب میں یہ عبارت ہے۔ لاجول و لا قوۃ الا باللہ ایسا جہوت باندہا ہاں اسبتہ
کتاب ہیل بن عمرو نے صلح نامہ کے لکھنے کے وقت کہا کہ اگر تم تمکور رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تو ہرگز تکرار کرتے محمد بن
عبداللہ لکھو محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کتاب صلح نامہ جناب امیر کو ارشاد کیا
کہ یہ لفظ مثلاً و حضرت علی نے صاف جواب دیا کہ میں نہیں مٹانے کا آخر حضرت نے حضرت علی کے
ہاتھ میں سے کاغذ لیکر آپ مثلاً حضرت علی عالم مایکون نے صاف انکار ارشاد مصطفوی کیا ہر جو
کچھ توجیہ اس فعل حضرت امیر کی ذہن عالی میں ہوگی وہی توجیہ حضرت فاروق کی طرف سے قبول ہو جب
معصوم اور عالم مایکون نے صاف انکار کر دیا بیجا و فاروق تو نہ معصوم تھے نہ عواقب الامور کے واقف
ان پر یوں اتنا غصہ ہی حاصل ہے کہ کتب اہل سنت میں بجز مدائح فاروقی کوئی تنقیص کی بات نہیں پڑی
دوسرا س عوام کو ڈالنا آپ ہی کا کام ہے مگر حضور اپنی کتب معتبرہ کو ملاحظہ فرما کر فریاد العین ہو دیں۔
شرح نبج البلاغہ میں مذکور ہے کہ حضرت علی نامہ معاویہ میں بعد ذکر خیر یثین کے یوں ارشاد کرتے
بین۔ عمری ان مکانہما من الاسلام لعظیم وان المصاب بہما بحج فی الاسلام شدید رحمہما اللہ وجہا ہما باحسن
ما عملتا ترجمہ قسم اپنی جہاکی کہ تحقیق مرتبہ انکا اسلام میں بڑا ہے اور مصیبت انکی انتقال کی اسلام میں نہ تھا
شدید ہے اندر رحم کرے ان کو اور بدلہ دیوے ان کو بہتر ان کے اعمال سے اور نجات کرنا حضرت کلثوم
کا ہی دلیل قاطع ہے اسلام کمال فاروقی پر۔ سئل الامام محمد بن علی عن تزویجہا فقال لولا انہ راہ بلالہا ما کان
بزوجہا ایاتہ کانت اشرف نساء العالمین۔ پوچھے گئے امام محمد باقر نجات کرنے کلثوم سے جواب دیا
کہ اگر عمر کو علی اہل و لائق کلثوم نجاتے تو ہرگز نجات نہ کرتے کہ وہ افسردہ بزرگ ترین عورتوں جہا

کی تعین سجان اللہ آپ کے ائمہ تو یوں حضرت فاروق کی فرماوین اور آپ کو یہ بالخولیا تعجب سے اور بیت کرنا حضرت
 امیر و سنین کا اور شریک مشورہ رہنا خود لیل افضلیت عمر بن کثیر نے بنا چاری تفتیہ کبڑ کے اپنے نوائے
 سچا کو نہ پایا اور حضرت امیر و سنین کو معاذ اللہ بے غیرت اور مرد اور سب کچھ بنا کر اپنی نفسانیت کو پار اتا رویا
 نقل مشہور بیگانی بد شکنی کو اپنی ناک کا شنی سچ ہے دوستی بخیر و خود دشمنی ست ہا اب آپ کو افضلیت عمر اور جملہ
 مہاجرین انصاری کتابوں سے اور قرآن شریف سے جب معلوم ہو چکی تو سمجھو کہ ان مقبولوں کا اجماع خلافت
 ابو بکر پر بحکم کتاب اللہ اعظم الثقلین کے اور حدیث رسول اللہ اور عترت رسول اللہ کے منعقد ہوا آئیہ کتاب اللہ
 یہ ہے۔ **وَمَنْ كَفَرَ بِالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّ لَهُ الْآيَاتُ وَرَبِّهِ غَيْرِ مُبِينٍ لَوْلَا مَا تَوَلَّى وَنُصِّلَهُ جَهَنَّمَ سَوَاءٌ مِثْلُ**
 جو شخص مخالفت کرے رسول کی بعد ظاہر ہونے ہدایت کے اور تابع ہو غیر راہ مومنین کے ہم حوالہ کریں گے
 اُسکے جسکو اُس نے لیا اور داخل کریں گے جہنم میں اور بڑے ٹھکانے پونہ چاسب مومنین کی مخالفت کا
 حق تعالیٰ نے حرام فرمایا یہ اجماع ہی ہے اور احادیث بہت ہیں مگر تمکو ہماری احادیث پر کب یقین ہو لہذا ترک
 کرنا ہوں اور حدیث حضرت علیؑ انما الشوری للمہاجرین والانصار الخ اور مذکور ہو چکی اور حضرت امیر بھی
 اس اجماع میں داخل ہو گئے اگرچہ بعد چھ ماہ کے ہی یہی اجماع میں ایک وقت جمع ہونا شرط نہیں اور عذر کو
 استقدر مدت کا سابق مذکور ہو چکا نہیں معلوم کہ یہ قول فعل حضرت امیر آپ کے نزدیک جہل و ضلالت ہے
 یا علم و ہدایت پس اور کیا سائل کے کلام جہنم انجام کا جواب لکھا جاوے اور عذر شیعہ کہ حضرت امیر کے گلو
 میں سن بستہ بیخ لاکر بیعت کرادی اول تو وہی فصیحت اس قول نامعقول پر وارد ہو جو پہلے عرض ہو چکی اور دو
 یہ کہ حضرت عمر کے جو حضرت امیر سے اول بیعت کر لی جب کون سی بنجیر معاذ اللہ آپ کی گردن میں باندھی گئی تھی
 اور ایسا ہی حضرت عثمان کے ساتھ خلافت ابو بکر میں تو چہاہہ ہمت ہی باندھی ان اوقات میں اتنا کہتی ہو سکا تھا
 ایسے مجنون دشمنوں کو شرافت حاصل جہاں اجماع خلافت ابو بکر کا حسب ارشاد حضرت علیؑ تصدیق فعل حضرت
 امیر سے حق و موافق حکم کتاب اللہ ہوا تو بچا پے سنت جماعت کیوں اس اجماع پر ایمان نہ لادیں ہم تو ظاہر
 باطن محب علیؑ ہیں نہ مثل روافض اب کہو کہ تم کس کو جہلاً قرار دیتے ہو اپنے منہ پر طمانچہ مارو معاذ اللہ اگر
 وہ جاہل تھے تو ایک جاہل ان میں علیؑ بھی تھے اگر عمر کو شک فی النبوت تھا تو کلثوم کا شاک سے کیوں
 نکاح کرو یا تھا اور اگر عترت کے واسطے حکم خلافت خدا تعالیٰ کی طرف سے صادر ہوا تھا اس ہی عترت سے
 کیوں بیعت کر لی تھی مخالفت خدا و رسول کی تھی زیادہ تمہاری خرافات کا جواب کچھ ضرور نہیں اور جزا

اپنی کردار کو یاد کے اور حضرت موسیٰ کا ذکر نا بھی محض جہالت ہو اسباب میں کلام نہیں اور اب امامت میں قول حضرت
 ابراہیم کا ہمیشہ کر چکے ہیں اور ثعلبی ہرگز اہل سنت کے نزدیک معتبر نہیں اسکی روایات اکثر افاض سے منقول
 ہیں بیچ البلاغہ کو تو چھوڑو اور ثعلبی کے قول پر اعتماد کرو حیف برین محبت حضرت اور آیت انما ولیکم اللہ الایہ
 میں کلام طویل ہے اگر تسلیم کریں کہ خلافت حضرت امیرین نازل ہوئی تو خلافت بلا فصل کہاں سے نکلتی ہے
 ان کے وقت میں خلافت حقہ حضرت علی پر ہی تھی اور شیخ جو حصر مطلق کا دعویٰ کرتے ہیں تو لازم
 ہے کہ بعد حضرت امیر کے بھی کوئی امام حق نہ ہو سکے کیونکہ جب حصر حقیقی ہوا تو اول و آخر کیسا ہوگا عقل
 و درکار ہی ایسا ہی روایت پھر کرنے کی وہی موضوع ہے اور خطب خوارزم زیدی عالی کذاب ہی اسکی روایت
 کہنی ہی الزام اہل سنت میں جہالت ہے اور روز عذر حضرت کا ارشاد کہ من کنت مولاً فعلی مولاً
 اہل سنت کے بسر و چشم معتبر و مقبول چنانچہ مبارکباد دینا حضرت عمر کا حضرت امیر کو اس بشارت پر اہل سنت
 کی کتب میں موجود ہے مگر بلا دت شیخ کا کیا علاج حضرت امیر کے مولاً ہونے کا کس کو عذر و انکار ہے
 مولیٰ کے معنی ناصر اور دوست آتے ہیں اور حضرت کے معنی بھی ہیں سو یہ عبارت کہ بعد اس کے ہے۔

اللہم وال من والاه و عاد من عاداه وکیل ظاہر ہے کہ معنی مولاً کے یہاں دوست ہیں اگر عقل ہو سو
 دوستی حضرت علی کے ساتھ اہل سنت کو اور سب صحابہ کو یونان ثابت ہو چکی اور سلنا کہ معنی مولاً کے متصرف
 ہی ہیں تو حضرت امیر اپنے عہد خلافت میں لاریب متصرف تھے ہما کو کتب انکار ہے لیکن معنی مولاً کے
 اولیٰ بالتصرف کہیں لغت میں ثابت کر جب خلافت بلا فصل کا دعویٰ کرنا اور تماشایہ کہ حضرت البلاغہ
 اس امر کو کہ بزرگ شیخ رکن دین اسلام ہو اور حضرت خداوندی سے اس قدر تقاضا اس میں ہوا کہ۔ یا

ایہا الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ان لم تفعل فما بلغت رسالته والذی یعطیک من انکس ترجمہ
 اے رسول پہنچا دے جو کچھ آنا گیا تیری طرف میرے رب کی طرف سے اور جو کچھ گاتو نہیں پہنچایا ہوگا
 تو نے اسکی رسالت کو اور اللہ نگاہ رکھے گا تجھ کو لوگوں سے اور یہ رسالت اظہار خلافت علی کی تھی اور
 پھر ستر بار جب آپ کو حضور ہوا یہی تاکید ہوئی کہ ام خلافت علی کو ظاہر کر دو اور لوگوں کی اذیت کا
 ذمہ بھی حضرت علی نے کر لیا اس پر ایسی موہم عبارت سے فرمایا کہ اول تو مشترک لفظ ہونے اور اس میں
 یہی جو کچھ بعض معانی سے مفہوم ہو سکتا اس کے ساتھ بلا فصل کی قید نفرمانی پھر آخر فقرہ میں جہا لا مشاک
 کچھ وہم بھی جاتا تھا اسکو بھی زلا ملا دیا سبحان اللہ خوب رسالت ادا ہوئی اور خوب باوصف تاکید ملی خداوندی

کے اہلدار خلافت علی کی رسالہ کو ظاہر و باہر تبلیغ کیا اس میں شیخین صحابہ کی تفصیر جناب رسالہ پر معاذ اللہ بزرگم
 شیعہ عاصی ہو گئے ابھی تو بی یون کیوں فرمایا کہ اے لوگو بعد میرے بلا فصل میرا خلیفہ مطلق اور وصی علی بن
 ابی طالب ہو اور پھر طرفہ یہ ہو کہ باوجودیکہ حضرت رسالہ بزرگم شیعہ حضرت علی کو مجمع عام میں غدیر خم پر خلیفہ
 کر چکے تھے قطعاً پھر بھی حزن المؤمنین میں بروایت کلینی اور ابن بابویہ و شیخ طوسی و شیخ مفید باساتید متبرہ
 امام زین العابدین سے اور امام محمد باقر اور امام جعفر سے روایت ہو کہ شدت مرض میں حضرت علیہ السلام
 حضرت عباس کو اور حضرت امیر کو طلب فرما کر ہوا جب سب مہاجرین انصار کے ارشاد کیا کہ اے عباس
 میں انتقال کرنے والا ہوں بعد میرے خلافت میری تم قبول کر کے مجھ کو اس مہم خلیفہ بنانے سے
 سبکدوش کر دو حضرت عباس نے فرمایا کہ اس بنا خلافت کے قابل حضرت امیر ہیں مجھ کو لیاقت اس
 عہدہ کی نہیں ہو انہی سبحان اللہ دروغ گو را حافظہ نباشد اگر حضرت امیر کو مجمع عام میں روز غدیر خم
 کے خلیفہ بلا فصل کر دیا تھا تو حضرت عباس کو کیوں ارشاد خلافت تھا اور حضرت عباس کو کیا ضرورت
 لیاقت حضرت علی کے جہدانی کی تھی کیوں فرمایا کہ آپ ابھی دو اڑھائی ماہ گزریے کہ علی کو خلیفہ بنا چکا
 اور کوئی اہل بیت سے بولا تو معاذ اللہ یا تو جناب رسالت پر شیعہ غدیر ہزبان یا سہو تجویز کرن گے یا کوئی
 اور غدر نام مقول ہو گا مگر خداوند سبحان خیر گر خدا خواہد ہر مشورہ ملائکہ کا یہاں تعیین نبوت میں ذکر کرنا جہاں
 محل نزاع سے ہے بس زیادہ کچھ ضرورت جواب نہیں اب بعد ازین جو سائل بے ادب کلام بے لگام کچھ
 اپنے منہ سے بخدمت و امام علی مرتضیٰ بکتا ہے اور انکو منافق کر کے تعبیر کرتا ہی اس کا کیا جواب دین
 معاذ اللہ اگر وہ منافق تھے تو علی اور سنین ان سے بیعت کرتے اور اپنی بہن بیٹی کو نکاح کر کے کون
 ہونگے جزا اللہ شرابجزا اور حضرت فاروق حضرت خلیفہ سے بیشک اپنے ایمان کا ثبوت پوچھتے
 تھے مگر یہ کمال ایمان تھا جسکو اعدائے محل منقصہ پر کیا کیونکہ حدیث میں آچکا ہو کہ عبرت خاتمہ
 پر ہو بہت لوگ جنت کا عمل کرتے ہیں اور قریب موت کے کافر ہو جاتے ہیں تو فی الحقیقت انکا
 ایمان ایمان تھا بلکہ ظاہر میں ایمان اور نفس کے اندر کفر مکنون تھا کہ اسکو جاننا سو اعلام النبوۃ کے
 بشری میں نہیں یہاں تک کہ حضرت رسالت کو قرآن مجید میں حکم ہوا قل ادری بالی فعل بے ولاکم
 کہدے نہیں جانتا میں کیا کیا جاوے میرے ساتھ اور تمہارے ساتھ اور مؤمنین کی شرح میں فرمایا ان اللہ
 ہم جن شیعہ پر ہم مستغنون اور ملائکہ کے باب میں فرمایا یخافون بہم من توہم سو جب کہ حضرت علی نے اپنے

رسول کو باوصفیکہ ان سے خیریت خاتمہ کا وعدہ اور مغفرت جمیع ذنوب کا اقرار تھا اور نعمت عصمت کی بھی عطا فرمائی
 تھی مطمئن نہیں کر دیا اور ملائکہ معصومین ہی خوفناک ہیں اور منین باوصف ایمان عدم شرک صدقہ و خیرات
 خوف رکھتے ہیں اور اس خوف کو محل طرح میں اللہ تعالیٰ فرماتا ہے اب دیکھو بے نیازی اللہ تعالیٰ سے عمر
 کیونکر مطمئن ہو جائیں اور شیعہ جیکہ عدل کو ذمہ حق تعالیٰ کے واجب جاننے ہیں اور معصومین کو حجت دنیا
 ان کے مذہب میں حق تعالیٰ پر واجب ہی پیرا لگو کس خوف نے کہہ ایتھا اور ان کا خوف کیونکر محل طرح ہو گیا
 سو اس خوف میں حضرت عمر کی کیا تقصیر ہے حالانکہ حق تعالیٰ فرماتا ہے وَلَا يَأْمُرُ بِالْعَدْوٰلِ اِلَّا الْقَوْمُ الْخٰسِرُوْنَ
 سواب مطمئن ہو جانے والے اہل خسارت ہوئے جیسا شیعوں کا شعار ہے اور ڈرنے والے اہل ایمان ہوئے
 اگرچہ درباب عمر بشارت نبوی ہوں مگر بہر حال یہ بشارت وعدہ خداوندی سے جو دربارہ رسول اللہ تہیں
 لکچہ زیادہ نہیں تہیں سو جب رسول مطمئن نہ ہوں عمر تو عالم مایکون نہیں تھے اور نہ معصوم حضرت
 سجاد و فرماتے ہیں صحیفہ کاملہ میں موجود ہے۔ قد ملک الشیطان عناتی فی سور الظن و ضعف یقین انی اسکر
 سور مجاورت ملی و طاعہ نفسی ترجمہ اسبہ مالک ہو شیطان میری باگ کا باب بدظنی اور ضعف یقین
 میں اور میں شکایت کرتا ہوں بُرائی پڑوس شیطان کی اپنے ساتھ اور فرمان برداری نفس اپنے کی شیطان
 کے واسطے اور دوسری مناجات میں فرماتے ہیں انا الذین افسنت الذنوب عمرہ الخ سبحان اللہ حضرت
 سجاد معصوم عالم ماکان و مایکون باوصف عصمت جب اپنی باگ شیطان کے ہاتھ میں کہیں اور عمر کو گناہ
 میں کھونا پہچانیں اور سور مجاورت شیطان کا شکوہ کریں اور اپنے ایمان پر مطمئن نہ ہوں اگر حضرت عمر
 بیچارہ غیر معصوم اندیشہ نفاق رکھتے ہوں کیوں کیا محل طعن ہو گیا حضرت عمر تو فقط نفس کی چوری کا ایشیہ
 ہی رکھتے تھے اور امام سجاد و خود قطعاً اپنی باگ ضعف یقین کے باب میں شیطان کے ہاتھ میں فرماتے ہیں
 بعد ذرا کلمہ حضرت عمر اور کلمہ حضرت سجاد میں مواز نہ کر کے دیکھو تو کس کلمہ بڑا بکر ہے اگر کوئی توجیہ حضرت
 سجاد کے کلام کی ذہن میں سمائی ہے وہی توجیہ حضرت عمر کے کلام کی بھی ہے ایسا بے ادب کلمہ سجاد
 سخت خسارت دارین ہی خیر حضرت عمر تو مقام خشیہ میں پوچھتے تھے مگر حضرت خذیفہ جو ہمیشہ تسلی کرتے
 ہے سو یا تو حضرت عمر منافق نہیں تھے اور ہمارا یقین یوں ہی ہے نظر بحد ثقلین مصاہرت حضرت سجاد
 و صدق خذیفہ اور جو معاذ اللہ وہ منافق تھے تو بہت سی خرابی مذہب شیعہ پر وارد ہوتی ہے اور خذیفہ ہی
 معاذ اللہ منافق خائن کذاب ہونگے کہ ہر روز جھوٹ بولتے رہے اور باوصف استفسار کہی سچ نہ

ہمیشہ دست بنے ہے مگر ان جب تم نے حضرت امیرؓ کو سب کچھ بنا لیا حضرت خلیفہ سے کیا باگ رہ گیا
 اب فراسو چو کہ یہ غلطی کا لفظ کس کے منہ پر پہنچ گیا بیچ ہے کہ آسمان کا تہو کا تہو کئے والے کے منہ میں آتا ہے
 اور حضرت عمر کو خلیفہ بنانا ایسا کارگر ہوا کہ تمام مہاجرین انصار نے اور خود حضرت امیر نے قبول کر کے
 ان کو اولی الامر بنایا اب نہیں معلوم کہ آپ کے نزدیک حضرت امیر نے بت کا خدا قرار دیا تھا یا دوسرا خدا
 خواہش کا بنایا تھا اور ان پر کفر کا اطلاق تم جیسے محب کینہ پروردگار کو روگے یا کچھ پاس ادب رکھو گے
 اہل سنت تو اتباع ثقلین کا دم بہرتے ہیں اور حسب حکم خداوندی عمرت باجماع خلیفہ بناتے ہیں اب سب
 روایات واضحہ بیکر بیکر سمجھا دو کہ اپنی خواہش کا پوجنے والا کون ہے تلاب کے منہ سے حق ظاہر ہو جاوے والہ البہاد
 جواب سوال معجم۔ جواب اس سوال کا اوپر کی تحریرات سے مشرح معلوم ہو چکا ہے خلاصہ جواب یہ ہے
 کہ عمرت کو کاذب کہنا اور جاننے والا کافر ہے اور کذب خدا و رسول حسب زعم تمہارے کے بنا رہا علیہ
 جو مہاجرین انصار کو منافق اور مرتد جانے اور حضرت صدیق کو صدیق نہ کہے حالانکہ قرآن شریف میں
 حق تعالیٰ ان کو صیقلی فرماتا ہے اور حضرت امیر ان کو مقبول و مقرب بتلاتے ہیں اور حضرت محمد باقر البوکر
 کو صدیق اور صدیق بنانے والے ان کے کو کذب فی الدارین اور حضرت امیرؓ خلفائے ثلاثہ کی خلافت کو
 حق ارشاد کرتے ہیں تو وہ کذب الثقلین ہوا اور دائرہ اسلام سے خارج اور سزاوار دار
 ابوار جنہم اب دیکھو کہ مصداق اس کا کون ہے سنی یا شیعہ والہ البہاد
 جواب سوال ششم۔ یہ حدیث جس کا ترجمہ آپ نقل کرتے ہیں اور اس کو حدیث متفق علیہ فریقین قرار
 دیتے ہیں باین معنی ہرگز کسی اہل سنن کی کتاب میں یہ حدیث منقول نہیں ہے یہ محض آپکا دروغ بیفروغ ہے
 شیعوں کی عادت ہے کہ یا تحریف الفاظ میں کر دیتے ہیں یا معنی میں تبدیل متغیر کر دیتے ہیں اور مقصود
 مغالطہ دینا اہل اسلام کا اس فعل شنیع سے ہوتا ہے اب سنو کہ یہ حدیث جو بعضی کتب عقائد میں مسطور ہے
 باین الفاظ ہے من لم یعرف امام زمانہ فقد مات میتہ جاہلیتہ جس نے نہ پہچانا امام زمانہ اپنے کو تو وہ مرا مرنا
 زمانہ جاہلیتہ جیسا یعنی زمانہ جاہلیتہ قبل بعثت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے لوگ خود وضع تھے کسی ایک
 حاکم پر مجتمع نہ تھے گہر گہر حکومت تھی بعد بعثت ذوات بابرکات کے سب ایک حاکم پر جمع ہو گئے۔
 اب اگر کوئی اپنے وقت کو مقتدا کو نہ پہچانے اور اس سے جدا رہے تو اسکی موت بھی اسی زمانہ جاہلیتہ
 جیسی ہوتی اور لفظ امام خلیفہ کا حاکم ظاہر ہو رہے ہیں اور مقتدا اور پیغمبر سے دین کو یہی کہتے ہیں سو

باعتبار معنی اول کے تو حاصل حدیث یہ ہوا کہ اگر خلیفہ وقت کوئی موجود ہو تو اسے کہ اہل حل عقد نے اسکو اپنا
 امام مقرر کر لیا ہو اور پھر اسکو کوئی شخص مانے اور جماعت مسلمین سے جدا ہے اور اسی حالت میں وہ مر جائے
 تو اسکی موت جاہلیت کے زمانہ کی طرح کی موت ہوتی یہ معنی کہ وہ عاصی نہ نہ کافر اور اگر اس نے مانے میں کوئی ایسا
 امام المسلمین موجود ہی نہیں بلکہ زمانہ فتنہ و افتراق کا ہے تو نہ امام زمانہ موجود نہ اسکے پچانے کی کوئی سبیل کہ
 تعریف شے بعد وجود شے ہوتی ہے نہ قبل وجود شے چنانچہ حدیث میں وارد ہے کہ حضرت رسالت نے
 ایام فتنہ سے اور قتال فتنہ سے جب ڈرایا تو اس میں حضرت حذیفہ نے سوال کیا کہ یا رسول اللہ میں کیا
 کروں اگر اُس زمانہ کو پاؤں فرمایا کہ جماعت مسلمین کے ساتھ رہیو۔ عرض کیا کہ اگر نہ ہو امام و جماعت
 مسلمین فرمایا کہ یک سو ہو جا سب ان فرقوں سے تو معلوم ہوا کہ بعض نے مانے ایسا بھی ہو سکتا ہے کہ اُس میں
 امام مسلمین موجود نہ ہو ایسے حال میں تعریف امام زمانہ کا کیونکر ممکن ہو سکتا ہے اور اگر بمعنی ثانی ہے تو مقتدا سے
 دین ہر زمانہ میں ہوتا ہے جو ضروریات دین اور راہ رسم اسلام تلقین کرے اور بعد ہر مدت سو سال
 کے ایک شخص پیدا ہوتا ہے کہ بدعات حادثہ کو قمع کرتا ہے اور سب استعداد اہل اس زمانہ کے تجدید طریق
 تحصیل ظاہر دین و باطن دین کرتا ہے سو اس کا نہ جاننے والا ہی البتہ بموت جاہلی عصیان میں مرتا ہے
 سو یہ معنی حدیث کے تھے اب سائل کی تحریف معنوی سب پر ظاہر ہو گئی کہ ترجمہ حدیث کو یوں لکھتا ہے
 کہ جو نہ پچانے امام زمانہ کو وہ کافر مرتا ہے سبحان اللہ کیا جرأت ہے یا عدم سلیقہ اور تاواقصیت علم
 باعث اس خطا کا ہوتی ہے اور اگر شیعہ کے یہاں یہ حدیث ہمیں الفاظ ہے تو اہل سنت کو دہو کا دنیا
 کہ متفق علیہ فریقین ہی سخت بیجا بات ہے اور یہ بات ہرگز اس حدیث سے ثابت نہیں ہوتی کہ نہ زمانہ
 میں امام ظاہر کا ہونا ضرور ہے چنانچہ واضح ہو گیا اور نہ کسی حدیث اہل سنت سے یہ ثابت ہوا بلکہ
 اہل سنت کے یہاں یہ ثابت ہے کہ بعض زمانہ میں امام ظاہر نہیں ہوتا اور یہ خود بین بات ہے یہاں
 ایسے وقت میں مسلمانوں کو واجب ہے کہ اگر ممکن ہو تو اپنا امام مقرر کریں ورنہ گنہگار ہوں گے مگر شیعہ
 کے نزدیک ہر زمانہ میں امام ظاہر تعالیٰ پر ضرور ہے کہ مقرر کرے اور امام رکن اسلام ہے اور امام
 معصوم بھی ہونا چاہیے سو پاس ان قواعد کے جب ظاہر میں خلاف اس کے مشاہدہ ہی تو طرح طرح
 کی واہیات امامت کے باب میں خلاف عقل و نقل انکو اپنی سرپر دہرنی پرشی لہجہ اسکے اب
 سنو کہ پہلی معلوم ہو چکا کہ نصب امام بمشورہ ہوتا ہے اور حضرت امیر کی خلافت بمشورہ ہوئی اور خلفاء

عائشہ کی خلافت کو حضرت ابراہیم نے قبول کیا پہلے یہ سب نبی البلاغتہ سے منقول ہو چکا ہے اور حضرت زبیرؓ
 بھی جو کچھ ملال باقضا بے بشری رکھتی تھیں اسکو رفع کر کے بخوشی اجازت تصرف اموال بیت المال حضرت ابوبکرؓ
 کو دیکر اس رضامندی اپنی برحق تعالیٰ کو گواہ کر گئیں اور یہ سب ہم معتبرات کتب شیخوہ سے ثابت کر چکے ہیں
 تو یہ اقوال سائل کے کہ علیؓ مذبذب امامت ابوبکرؓ سے اور حضرت فاطمہؓ ناراض حضرت ابوبکرؓ سے مومن سب
 بالکل ہزبان محض گئی چنانچہ ہر عاقل پر مخفی نہیں اور ہم مثل سائل کے بار بار ایک بات کو قلم بند کریں۔
 کیا ضرورت ہے اور جب حضرت محمد باقرؓ نے ابوبکرؓ کو صدیق کہا اور جانا اہل سنت پر کیا طعن ہے
 اہستہ تم مذبذب امام اور غیر صدق القول فی اندرین بارشاد امام ہو اور حضرت عائشہؓ نے ہی ذی النورین
 کو امام جانا اور یہ جو سائل لکھتا ہے کہ عائشہؓ امام ثالث کو مصل کہتی تھیں اور لعنت کرتی تھیں معاذ اللہ یہ
 محض طوفان بہتان و واقف ہے اہل سنت کی کسی کتاب میں یہ بات نہیں امام کے ساتھ گستاخی ہوا
 مذہب میں حرام ہے البتہ شیعہ کے یہاں یہ عین دین ہے کہ اپنے ائمہ کو سب کچھ بنا رکھا ہے صریح زبان
 پر لہنے سے رُوان کھڑا ہوتا ہے اور کوئی اہل عقل باور کر سکتا ہے کہ حضرت عائشہؓ امام ثالث کو
 لعنت کیا کریں اور اپنے بہائی سے ہی ان کا قصاص طلب کریں یہ خبر پا کر کہ قائل خلیفہ میرا بہائی ہے
 اور بابت طلب قصاص اس قدر تکالیف اٹھائیں یہ بات خوش ہونے کی ہوتی مگر یہ خیالات فاسدہ
 مجاہدین و حمق کے ہیں کہ جن کے اصول دین ہی تخیلات پر مبنی ہیں ابن السمان محمد بن الخضر سے روایت
 کرتا ہے ان علیاً بلعنتہ ان عائشہ تلک من قباہ عثمان فرغ یدہ یہ حسی تلک بہا وجہ فقال انا العن قلیہ عثمان لعنکم
 فی السہل و العجیل مرتین اولئکثا۔ ترجمہ اہستہ علیؓ کو خبر پہنچی کہ عائشہ لعنت کرتی ہیں قاتلین عثمان کو پس
 انہارے ہاتھ حضرت علیؓ نے یہاں تک کہ بھنچا یاد و نون ہاتھ کو منہ کے تعامل تک پہنچا یا کہ میں
 کرتا ہوں قاتلین عثمان کو اللہ لعنت کرے ان پر زمین لپست و پہاڑ میں ڈونیا میں بار فرمایا اس روایت
 سے معلوم ہوا کہ عائشہ قاتلین کو لعنت کرتی تھیں اور حضرت علیؓ بھی قاتلین عثمان پر لعنت بھیجتے
 تھے اس سے حق جانتا خلافت عثمان کا حضرت عائشہؓ کی طرف سے تحقیق ہو چکا اور وہ سائل کا مرتفع ہو گیا
 اب سنو کہ حضرت امیر علیؓ خلافت کو بھی حضرت عائشہؓ جانتی نہیں اور انکی محبت کو عبادت پہنچاتی نہیں
 روایہ الذی یلی عن عائشہ انہا قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم حب علی عبادۃ اللہ و حبہ دلی فی روایت
 کیا حضرت عائشہؓ سے کہ وہ فرماتی تھیں کہ حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا کہ حب علیؓ کی عبادت

اور یہ واقعہ تھا کہ حضرت عثمان کا حضرت عائشہ کے پیچھے ہوا حضرت عائشہ حج کے واسطے مکہ گئیں اور
 اور سعید حضرت امیر بھی پیچھے ہی ہوئی تھی طلحہ اور زبیر اور بعض دیگر مدینہ میں قتل عثمان پر تاسف
 کرتے تھے اور قصاص عثمان پر حریص تھے اور قتلہ عثمان حضرت امیر پر حاوی ہوئے تھے لہذا
 استیفائے قصاص میں جلدی کرنی مصلحت نہیں تھی مفسدین کو جو یہ خبر پہنچی کہ یہ لوگ قصاص کی
 فکر میں ہیں انہوں نے طلحہ وغیرہ کے مارنے کا قصد کیا یہ مدینہ سے بہاگ کر مکہ پہنچے اور حضرت عائشہ سے
 بیان کیا جو کچھ واقع ہوا اور یہ بھی کہا کہ امیر المومنین بنا بر مصلحت قصاص لینے میں ساکت ہیں اور مفسدین
 کی طغیانی بڑھتی جاتی ہے جب تک قصاص نہ لیا جاوے گا بندوبست نہیں ہوگا حضرت عائشہ نے
 تجویز لیا کہ جب تک وہ اشقیاء مدینہ میں ہیں تم وہاں نہ جاؤ اور کہیں رہو اور امیر المومنین کو بہ تدبیر ان سے
 بدلا کر لوجب وہ تہاکے ساتھ ہو جاؤ جب قصاص لینا چاہیے سب نے اس صلاح کو پسند کر کے
 بصرہ وغیرہ کو کہ جمع جنوہ مسلمین تھا ارادہ کیا اور مصر ہوئے کہ حضرت عائشہ بھی ہمارے ساتھ چلیں کہ
 آپ کی پناہ میں بھلو اس نے ہے گانا چا حضرت عائشہ بھی بصرہ کو گئیں مفسدین نے حضرت علی کو یہ خبر پوری
 دی کہ عائشہ جنگ کے واسطے لوگوں کو جمع کرنے بصرہ گئی ہیں آپ انکا تعاقب کریں حضرت
 حسین اور عبداللہ بن جعفر اور ابن عباس بہر چند حضرت علی کو مانع ہوئے کہ اپنے جائین مگر رومی اشقیاء
 کی غالب آئی حضرت امیر لشکر اپنا مع ان اشقیاء کے لیکر قریب بصرہ کے پہنچے اول قفقاع کو حضرت
 عائشہ کے پاس بھیجا کہ تم یہاں کیوں آئی ہو حضرت عائشہ نے جواب دیا اصلاح کو اور بھی جواب
 زبیر و طلحہ نے دیا قفقاع نے کہا کہ پہر کیا صورت اصلاح ہے انہوں نے کہا کہ استیفاء قصاص عثمان
 قفقاع نے کہا کہ یہ تو بعد اتفاق ہو سکتا ہے اول صلح کرو انہوں نے کہا بہت خوب قفقاع نے یہ
 خبر حضرت امیر کو دی آپ خوش ہوئے صلح کی ہوئی تیسرے روز صبح کو ملاقات ٹھہری کہ اس وقت
 کوئی مفسدین میں سے موجود نہ ہو یہ خبر جو مفسدین کو پہنچی تو وہ گہرائے حیران ہو کر اپنے رئیس
 المفسدین عبداللہ بن سبا کے پاس گئے کہ اب کیا تدبیر سخت بلا آئی اس نے کہا کہ تم رات
 سے اوٹھ کر قتال شروع کرو اور مشہور کرو کہ زبیر کی طرف سے غدر ہوا مفسدین نے ایسا
 ہی کیا کہ رات سے اوٹھ کر لشکر زبیر سے آکر قتال شروع کر دیا اور حضرت امیر سے کہا کہ
 اس جانب سے غدر ہوا اور انکو معلوم ہوا کہ غدر حضرت امیر کی طرف سے ہوا غرض حضرت

حضرت امیر جو شریف لائے تو قتال گرم تھا بنا چاری بس ہوا جو کچھ ہوا اس معرکہ میں جب طلحہ وزیر ہوا
 حضرت امیر کے ہوئے اور حضرت امیر نے کچھ فرمایا تو زبیر نام ہو کر منے اور طلحہ ہی ہٹ گئے اس حالت
 واپسی میں بعد نماز توبہ یہ شہید ہوئے اور حضرت عائشہ بعد اس واقعہ کے اس خطا پر زرارہ و
 تھیں اور شیخ خود مطاعن عائشہ میں نقل کرتے ہیں کہ آخر حال میں عائشہ کہا کرتی تھیں۔ قابلیت حلیا
 و لودت انی کنت لسیانسیا۔ مقاتلہ کیا میں نے علی سے اور دوست رکھتی ہوں کہ ہوتی بہوں
 بہولائی گئی سو توبہ و نماز کو مطاعن میں شمار کرنا یہی ایک بلاوت ہے بہر حال عائشہ اور جو مقابلہ
 میں حضرت علی کے تھے مقصود ان کا طلب قصاص تھا اور ہرگز قتال بارادہ مخالفت نہیں ہوا
 محض خطا ہوئی اور پھر بھی توبہ آپ کی ثابت ہو چکی اور یہ لوگ معصوم عالم مایکون نہیں تھے زلت
 بسیار سے ہوئی ہے چنانچہ قصہ حضرت آدم اور حضرت موسیٰ کا مشہور ہے اور حضرت امیر
 باوصف عصمت و علم ماکان و مایکون فرمایا کرتے تھے لا تکفوا عن مقالہ بحق ابو مشورۃ لجدل فانی لہم
 امن ان اخطی رو لکنی ترجمہ مت باز روحی بات کہنے اور مشورہ عدل دینے سے کہ بیشک میں مومن ہوں
 ہوں خطا کرنے سے اور مہذا ثابت ہوا کہ شیخ کے نزدیک ایک دو گناہ کبیرہ سے تو عصمت
 ہی نہیں جاتی جب جائے اسلام و عدالت جیسا قصہ حضرت یونس میں منقول ہو چکا ہے پھر لوگ
 محارب حضرت علی باوصف توبہ و نماز کیوں ملازم ہیں۔ اس حاصل ان لوگوں نے امامت
 حضرت امیر کو پہچانا اور یہ سوال سائل محض افسانہ بیجا ہے اور ہم سب اہل سنت ائمہ اثنا عشر کو امام
 اور مقتداے دین و قطب ارشاد عقیدہ رکھتے ہیں اور امام ظاہر ہجرت امیر کے اور چہ مہینے
 حضرت حسن کے کسی کو نہیں جانتے اگرچہ ان میں لیاقت امامت ظاہرہ کی سب معاصرین سے
 زیادہ تھی مگر وقوع اس کا بسبب ان کے زہد کے تقدیر الہی میں نہوا اور یہ خود پیدا ہے اندھا کو
 باطن بھی اس بات کا انکار نہیں کر سکتا کیونکہ امام کا کام انتظام رعایا کا اور داؤد مظلوم ظالم
 لینا اور جہاد وغیرہ امور ہوتے ہیں اور پھر ان حضرات و بگناہ میں کبھی یہ بات ہوتی ہے جو انکو
 امام ظاہر کہا جائے ورنہ یوں تو جسکو چاہو امام کر نام رکھلو ہاں استحقاق و لیاقت میں کچھ
 کلام نہیں مگر محض لیاقت سے تو کام نہیں چلتا اگر لیاقت امام کا نام امام ہے تو اتنا تو ہم بھی
 ہیں ورنہ بقول سائل شیخہ کو وہی خواہش و ہوا کا امام بنا کر پستش کرنا بڑا خیر یہاں ہم زیادہ

کچھ نہیں لکھتے جو اب سائل کو شافی حاصل ہو گیا ہاں ابستہ حضرت امام مہدی زندہ تصور کر کے
 امام ٹھہراتا یہ بھی ایک مضحکہ صبیان ہے اور پابندی اپنے اصول میں ایسی ہزل پر عقیدہ کرنا محض
 حماقت اور خلفار اجماعی مہاجرین انصار اور حضرت امیر حضرت کو جو نہانے یہ تو لاریہ ہے
 کہ مذہب مخالف حضرت امیر کا ہوا اور حقیقت اس اجماع کی اور تصدیق و بیعت کرنا حضرت امیر
 کا اور پرانی کتابوں سے ثابت ہی ہو چکا تو اب شیعہ کا نقصان نہ ماننے میں کیوں نہیں شیعہ تو اپنے
 اصول کے موافق کافر ہو جاوین گے آپ ایسے کیوں مطمئن ہو گئے اور ہر زمانہ میں امام کا ہونا ہمارا
 نزدیک کسی حدیث سے ثابت نہیں آپ کا محض دعوائے بلا دلیل ہے اور ایسا ہی نص امامت
 ائمہ اثنا عشر اہل سنت کی کتابوں سے کہیں ثابت نہیں آپ تو مدعی تھے کہ کتب اہل سنت سے
 سب اپنا مذہب ثابت کر دوں گا تو وہ نصوص پیش کرنا کہ تمہارا حوصلہ معلوم ہوا اور تمہاری بیعت
 سے خود حضرت امیر کی ہی امامت بالشوری ثابت ہوئی تو یہ دعوائے شیعہ کے مذہب کے موافق
 ہی بلا دلیل ہی رہا سو الحمد للہ کہ شیعہ کی کتب سے ثابت ہو کہ امامت ظاہری بالشوری ہوتی ہے
 تو جو لوگ بمشاوہہ خلفار ہوئے انکو شیعہ امام حق نہ جان کر بلا تعرف امام زمانہ مرتے ہیں اور
 بزعم خود کافر ہوتے ہیں اور سنی امام حق کو حق اور ظاہر کو ظاہر باطن کو باطن پہچان کر عامل
 و اعطوا فی حق حق ہو کر مومنین برضا حضرت مرتے ہیں حق تعالیٰ شیعوں کو بھی ہدایت کرے تا حق
 کو حق جانیں اور اپنے باطل سے باز آویں و اللہ الباقی۔

جواب سوال نمبر ۱۰۰ - حضرت عائشہ کی حضرت علی سے خطا لڑائی ہوئی اور پھر تائب بھی
ہو گئیں مگر محاربہ علی سرگز کفر و ارتداد نہیں یہ سائل اور اسکے اسلاف کی کتنی جہالت اپنی کتب
اور اقوال ائمہ سے ہے کہ حضرت امیر کا ارشاد کہ اصمنا لقاتل اخواننا فی الاسلام۔ پہلے نقل
ہو چکا اب شیعہ خلاف حضرت امیر کے جو مومنین کو کافر بتاتے ہیں مذہب حضرت امیر جو کہ
بزعم خود کافر بتاتے ہیں بڑی حسرت کی جا ہے کہ اپنی کتابوں کو بھی نہیں مانتے اور ابو بکر نے حکم خدا اور علی
کو سرگز بنسوخ نہیں کیا امامت بلا فصل حق حضرت امیر کا حکم خداے تعالیٰ ہونا محض تمہارا ہی تخیل فاسد ہے
کہیں ثابت تو کیا ہوتا اور بالفرض اگر ہے تو خود حضرت امیر ہی ناسخ اس کے ہوئے کہ آپ نے بیعت
کی اور پھر ہمیشہ اس خلافت کو حق کہتے رہے بلکہ تمہاری کتب سے تو حق خلافت بلا فصل ابو بکر

کا بھی ثابت ہو چکی ہے آپ کا مفسر مجمع البیان میں لکھتا ہے۔ ذیل ان البنی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خلا بوا لعاشۃ
 مع جاریۃ القبطیۃ فتوفت حفصۃ علی ذلک فقال لہا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم لا تعلمی عاشرۃ بذلک
 وحرّم ماریۃ علی نفسہ فاعلمت حفصۃ عاشرۃ اخیر وکتمتہا ایاہ فاطمۃ اللہ نبیہ علی ذلک وہو قولہ و
 اذا ستر البنی الی بعض ائوہ واجہ حدیثا یعنی حفصۃ وعاشرۃ ولما حرّم ماریۃ اخیر حفصۃ انہ یملک من بعدہ
 ابو بکر و عمر الخ۔ کہا گیا کہ رسول اللہ نے خلوت کی عائشہ کے دن میں اپنی جاریہ قبطیہ سے پس حفصہ
 اس پر مطلع ہو گئی کہ رسول اللہ نے کہ عائشہ کو خیر مت کہجو اس بات کی اور حرام کیا ماریہ قبطیہ کو
 اپنے اوپر پس بتلا دیا حفصہ نے عائشہ کو یہ خبر اور چہا پیا حضرت سے پس خبردار کیا اللہ نے نبی اپنے
 کو اس بات کا اور یہ ہی ہے مراد قول اللہ تعالیٰ کی واذا ستر البنی الخ۔ یعنی حفصہ اور عائشہ اور جب
 حرام کیا آپ نے ماریہ کو خردی تھی حفصہ کو کہ مالک ہون گے بعد میرے ابو بکر و عمر سبحان اللہ کیا
 صاف خلافت شیخین بلا فصل مذکور ہے مگر شیعوں کے تعصب نے نظر انصاف بند کر دی اب مذہب
 حکم خدا و رسول شیعہ میں یا نہیں انصاف کر و کفر میں کون مبتلا ہے اور صدیق ہونا حضرت ابو بکر
 کا بہتاد معصوم محمد باقر اور ثابت ہو گیا اب انکو صدیق نہ جاننے والا دیکھو کون ہو اباقے
 یہ کہ کسی کو کوئی خطا ہو بوجہ خصوصیت اور کسی کو نہ ہو تو کیا شکایت ہو حضرت علی کو خطاب اسد اللہ
 ہو سنین اور عمار و حذیفہ کو کیوں نہ ہوا یہ آپ کی سفاہت کی باتیں ہیں ان کا کیا جواب الحاصل
 ہم ثابت کر چکے کہ یہ قتال خطا سے ہوا جب انبیا ربا وجود عصمت خطا سے مامون نہ ہوتے
 تو حضرت عائشہ تو کچھ معصوم بھی نہیں تھیں اور تائبہ بھی ہو گئیں اب آپ کی بات کا ذکر منہ پر لانا ایک
 جہالت ہے مگر آپ کی دانشمندی پر ہم غش ہیں کہ آپس کی بات نہ ہونی اور عترت کی برابر
 زوجہ کے نہونے کی دلیل کیا عجیب آپ نے لکھی ہے وہ یہ کہ زوجہ اسبیا مرتد بھی ہو گئی
 ہیں آپ کے جو اس نہکانے نہیں ہے عترت نبی کی بھی مرتد ہو گئی ہے پس نوح کی خبر قرآن
 میں موجود ہے شاید یہ قصہ بھی الحاقی آپ کے نزدیک ہو گا سو اس بات میں تو زوجہ و عترت
 برابر ہو گئی کوئی اور دلیل تلاش کرو مگر آپ کو کتنا لالچو لیا ہے کہ حضرت عائشہ اور حفصہ کو مرتد
 و کافر قرار دیتے ہو ہم پوچھتے ہیں کہ حبان سے خیانت ہوئی اور وہ خیانت کوئی کفر
 نہیں تھا بلکہ افسار سر تحریم ماریہ تھا اور وجہ افشائی بھی یہ تھی کہ وہ اس امر کو مذہب سمجھتی تھیں

امر جو بہنیں سمجھتی بہنیں تو وہ اس خیانت سے تمہارے نزدیک جب ہی مرتد ہو گئی تھیں یا بعد وفات حضرت
 سرور عالم کے اگر جب ہی معاذ اللہ مرتد ہو گئی تھیں تو پھر جو حضرت نے انکو گھر میں رکھا اور معاملہ
 زوجیت کا برتاؤ حضرت پر معاذ اللہ الزام لگتا ہی کیونکہ مرتدہ سے نکاح ہو سکتا ہی نہ مرتد عورت سے کسی
 اور طرح تصرف روا ہی اور اگر بعد وفات حضرت کے مرتد ہوئیں اس گناہ سے تو یہ بات ممکن
 نہیں کہ گناہ آج ہوا اور اس کا حکم ایک مدت کے بعد ثابت ہو شاید یہ بھی کوئی قاعدہ شیعہ کے
 مذہب میں ہوگا اور اگر بعد وفات کے اور گناہ ارتداد ہوا تو اس طعن کو بیچ میں گانا کیا ہرگز
 درائی سے اور اس گناہ کو بیان کرو اور وہ گناہ جو تمہارے دماغ میں پکا ہے یعنی محاربہ علی
 تو اس کا دفع کسی بار ہو چکا اگر عقل ہی تو سمجھ لو ورنہ بوجہل ہو اب سنو کہ جب آیات تخییر نازل ہوئی
 اور سب سے پہلے حضرت نے عائشہ پر بڑھین تو عائشہ نے آخرت کو پسند کیا اور حضرت کی خدمت
 میں رہیں اور ایسا ہی حصہ اور سب ازواج نے چنانچہ تفاسیر شیعہ موجود ہیں دیکھو تو ذرا ہوش کرو کہ رجوع
 اور بازگشت انکی ثابت ہوئی یا نہیں کیونکہ یہ آیات جب نازل ہوئی بہنیں کہ جب حضرت نے اس
 قصہ افتخار راز کے بعد عہدت کی اور بعد ایک ماہ کے تشریف گہر میں لائے اور سب ازواج
 سے وعدہ جو آیات تخییر میں حق تعالیٰ فرماتا ہے، فَإِنَّ اللَّهَ اَعَدَّ لِلْمُؤْمِنَاتِ مِمَّا كُنَّ اُجْرًا عَظِيمًا ترجمہ
 اور اگر تم ارادہ کرتی ہو اللہ اور رسول اور آخرت کا تو اللہ تعالیٰ نے مہیا کیا ہے تمہاری نیکیوں کے
 لئے بڑا اجر اس وعدہ میں بسبب اختیار کرنے رسول اللہ کے داخل ہو گئیں کہ نہیں ذرا آنکھ کھولو
 قرآن پر کیسا غیبیہ کو عبور ہے جو کچھ معلوم کرے مئے سنائے ڈکھو سلسلے پیش کر دینے آئے ہیں اور
 جب حضرت کو حکم ہوا اس واقعہ کے بعد کہ لَا يَحِلُّ لَكَ النَّسَاءُ مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ اِنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ اَزْوَاجٍ
 ترجمہ نہیں حلال تبہکو اور عورتیں آئندہ کو اور نہ یہ بات کہ بدلے تو انکی عوض اور عورتیں اور حضرت
 نے حسب اس حکم کے ان کو تادمت عمر گہر میں اور نکاح میں رکھا تو کہو کہ وجہ اسکی قبول رجوع
 انکی تھی یا معاذ اللہ ضامینات اور مردات کو ہی کہنے کا حکم ہوا تھا۔ آنکھ کھولو کہ قرآن کو دیکھا تو
 ہوتا حاصل یہ کہ بعد اس واقعہ کے آیات خیار نازل ہوئی اس میں یہ حکم تھا کہ جو رسول اور آخرت
 کو اختیار کرے اس کو تو اجر بیشمار ملے گا اور جو دنیا کو اختیار کرے اسکو رخصت کر دو
 اور پھر ازواج نے آخرت کو قبول کیا اور حضرت کو حکم عدم تبدیل کا ہوا تو رجوع انکی عند اللہ مستحب

و با خلاص ثابت ہو گئی اور آخرت میں داخل ہوئیں اور منکر اس جوع کا ذکر کہ الطیبات للطیبین۔
حق تعالیٰ قرآن مجید میں فرماتا ہے جو زوجہ کسی نبی کی مرتد ہوئی نکالی گئی اور ازواج حضرت مسلمان
طیبات تھیں وہ ساری عمر نبی کے ساتھ رہیں اس میں اور اس میں جو فرق نہ جانے احمق ہو اور خود
سورہ تحریم میں اول گناہ بتلا کر ارشاد تو بہ کیا اور پھر طرح طرح سے ڈرایا اور ارشاد کیا کہ کچھ تو
رسول کی زعم میں مت آنا کہ زوجہ نوح و لوط جو خیانت سے باز نہ آئیں تو دنیا میں خدمت رسول
سے دور ہوئیں اور آخرت میں دوزخ میں گنہگار تم بھی باز نہ آؤ گی تو دنیا میں بھی نکالی جاؤ گی
رسول کی خدمت سے اور آخرت میں بھی مال بد ہو گا اور پھر ساتھ اس کے فرمایا کہ یوم یحزی اللہ
النبی والذین آمنوا معہ جس دن رسوا نہ کرے گا اللہ رسول کو اور اسکے ساتھ کے مومنوں کو
تو بولو کہ جو زوجات حضرت کے ساتھ رہیں اور خدمت سے نہ نکالی گئیں بلکہ حکم ہوا کہ انکو مت
بدلو تو بوجہ جوع الی اللہ ہی یہ وعدہ انکو دیا گیا تھا یا معاذ اللہ حق تعالیٰ نے بھی جھوٹ فرما دیا تھا
کہ اگر باز نہ آؤ گی نکالی جاؤ گی کہ باوجود عدم رجوع نہ نکالا بلکہ اسی آیت سے جس سے آپ عذر
کرتے ہیں رجوع ثابت ہے کیونکہ فرمایا کہ اگر توبہ کرو تو قبول ہو گی تو بہ تمھاری پس نسبتہ مائل
ہو گئے ہیں دل تمھارے اور اگر چڑھائی کرو گی رسول پر تو اللہ اس کا ناصر ہے الخ اور توبہ کے
مقابلہ میں چڑھائی کا ذکر فرمایا تو چڑھائی عدم توبہ ہی پھر جب اللہ نے کوئی صدمہ انکو نہ دیا بلکہ عدم
تبدیل کی بشارت فرمادی اور نہ جبریل اور مومنین کی طرف سے کچھ ان کو صدمہ آیا تو رجوع صاف
ظاہر ہے قیاس استثنائی تو آپ نے ایسا غوجی میں بھی پڑھا ہو گا کہ رفع تالی سے رفع مقدم کا
نتیجہ نکلتا ہے کچھ تو فکر کرو بڑے افسوس کی بات ہے کہ قرآن کو بھی نہ بوجہا سمجھایوں ہی منہ سے جو
چاہا بیک دیا کچھ تو شرماؤ قرآن لغش میں تو سب کچھ موجود ہے مگر ہم خدا داد ہے
گرنہ بیند برد ز شپہ چشمہ چشمہ آفتاب را چہ گناہ پاد اور اگر محض عتاب خداوندی را کرہ اگر کر طعن
کرتے ہو اور ارتداد کا لفظ بکتے ہو تو دیکھو خود شروع سورہ تحریم میں یا ایہا النبی لم تحرم ما اکل اللہ لک
جناب رسالت پر عتاب ہی تو آپ کی شان میں بھی کچھ بکوا اور غفور رحیم کا لفظ خود قرینہ ہے کہ حضرت کے
تحریم حلال موجب نارضا مندی الہی کا ہوا جسکو معاف فرماتے ہیں اور حضرت پر چند بار عتاب ہوا
مگر یہ عتاب بطور شفقت ہے کہ اپنے مقبولوں کو توبہ فرماتے ہیں ایسا ہی ازواج نبی پر عتاب تھا

اصلاح کے لئے ہے۔ چشم بد اندیش کہ کبرند باد و عیب نماید ہنرش در نظر بہ الحاصل رجوع
انکی قرآن سے ثابت ہوئی سائل ذرا آنکہ کہو لکہ دیکھے اور حسب عدہ اپنے تسلیم کرے اور سلمان
ہوئے اور چونکہ عائشہ محبوبہ رسول اللہ میں انکی ایذا بھی ایذائے رسول اللہ ہے اور یہ روایات
سائل کی عبور صراط پر سے موقوف اجازت حضرت امیر پر ہی اور قبر میں سوال امامت حضرت
ایشہ کا ہوگا۔ و انقض کی روایات ہیں سدی صغیر افضی کذاب تھا اہل سنت پر ان روایات
سے حجت لانی جہل ہے وان سلنا تو جب کہ اہل سنت حب علی کو عبادت جانتے ہیں اور
ان کو امام پہچانتے ہیں چنانچہ حضرت عائشہ نے خود روایت کیا ہی تو ہجو کیا اندیش ہے
تو ہجو اس سے عین راحت ہو اور منکر علی کو اور بڑھنے والے انکے کو ہم بڑا جانتے ہیں مگر افض کی
فکر چاہیے کہ محبت کے پردہ میں کیسا کچھ حضرت امیر کو بنا رکھا ہے اور اذیت ابوہب وغیرہ
کفار کی حضرت رسالت کو بوجہ کفر اور عداوت اسلام تھی اور قتال حضرت عائشہ کا بوجہ خطا ہوا
تھا کہ مقصود اصلی ان کی اصلاح بین المسلمین اور استیفاء قصاص تھا کہ وہ بھی حکم اسلام ہی تو اسکو آ
پر قیاس کرنا سخت کم فہمی ہے خدا جانے یہ سائل کچھ علم بھی رکھتا ہی یا نہیں اور ایسا ہی قتل باہل
عمداً غیر مشروع بات پر ہوا قاتل نے میمان باوجودیکہ حکم خدا کو جان چکا تھا کہ اس عورت کے
میرا نکاح نہیں ہو سکتا مقتول مظلوم کو بلا وجہ و بغیر شبہ حسد کے سبب قتل کیا تھا اور یہاں تک معلوم
ہو لیا کہ محض اصلاح مشروع مقصود تھا اور قتال شورائیکہ ہی مفسدین سے ہوا اور وہ لوگ عالم
خفا یا نہیں تھے جب شروع قتال اس طرف سے دیکھا جانا کہ امیر کے حکم سے ہی ہوا ہے اور
پھر بھی خطا ہم انکی طرف سے رکھتے ہیں در نہ باوجود قرار و اد صلح کے حضرت علی نے کہ عالم
با یکتے کیوں تفتیش کی اور شریک قتال بجز مفسدین ہو گئے حالانکہ جانتے تھے کہ میرے لشکر
میں اہل فساد بھی بہرے ہوئے ہیں چنانچہ بیچ البلاغہ کے خطبوں سے خوبی بعض شکر بیان
جناب امیر معلوم ہو سکتی ہے ایک عبارت نقل کرتا ہوں۔ مثنیٰ نمونہ باشد از خردا سے، قال
رضی اللہ عنہم و اللہ من غرتموہ و من فاز بکم فاز بالسہم الباخس و من رجمکم رمی بافوق ناضل
اصحت اصدق توکم ولا اطع فی نصرکم و ما اودعکم العو بکم ترجمہ۔ دہو کے میں ڈالا گیا وہ ہی
کہ واللہ جبکو تم نے فریب دیا اور جبکو حاصل ہوئے تم حاصل ہو اس کو ناقص حصہ اور

اور جو تیر مارا گیا تمہارے ساتھ مارا گیا بڑے تیر سے صبح کی میں اللہ اس حال میں کہ تصدیق نہیں کرتا تمہارے قول کی اور نہیں صبح کرتا تمہاری نصرت میں اور نہیں ڈراتا میں ساتھ تمہارے دشمن کو۔ سبحان اللہ حضرت امیر کو اب بعد تاجر بہ خود انکا کذب ظاہر ہو گیا کہ آپ بھی ان کا عدم اعتبار قول بلف و ما بین تو اب اگر کوئی کہے کہ وہ تو عالم مایکون تھے کیوں ان کے قول پر خطا میں پڑے تو حضرت علی بھی خاطر ہوئے ہیں سو یہ سائل مجتہد کتنا بڑا عالم ہے کہ سبحان اللہ اس واقعہ کو اس پر قیاس کرتا ہے جائے انصاف و تامل ہے اور سائل جیسا شیعہ ہے اسی پر چند کلمہ توحید زبان سے کہے لیکن مسلمان نہیں ہو سکتا کیونکہ اگر ایک آیہ قرآن شریف کا کوئی کلمہ گو منکر و کذب ہو تو وہ کافر ہے کلمہ پڑھنے اور قبلہ کی طرف منہ کرنے سے مومن نہیں ہوتا تم صدہا آیات کے کذب اور عترت کے اقوال کے مخالف ہو اور خود عترت کی طرف کیسے کیسے نقصان لگاتے ہو خصوصاً حضرت کلثوم کہ معاذ اللہ اَوَّلُ فُجَّحٍ غَضِبَ مِنَّا تَمَّہارا مجتہد کہتا ہے اور حضرت امیر کی شان میں کیا کیا دہیات اعتقاد کیے ہوئے ہو چنانچہ اوپر کے جو ابون میں کچھ مذکور ہو اپر دعویٰ مجتہد و تمسک ثقلین کس منہ سے کرتے ہو کچھ شرم کر دیں تم خارج از اسلام ہو اور حضرت عائشہ ام المومنین ہیں نہ ام الکافین تکو ان سے کیا علاقہ اذیت محبوبہ رسول خدا اذیت رسول اللہ ہے اور موذی رسول کا کافر اور پھر بعد تسلیم عاق پر لعنت ہے اور عاق اپنی مادر کا جنت میں نہیں جاتا۔ ام المومنین اکمل المنظر محبوبہ رسول امین کا عاق قطعاً جہنمی ہے ایسے شریر دن کی تکفیر و تفسیق ہر مسلمان پر واجب ہے اور حضرت ابراہیم علیہ السلام نے کبھی اپنے باپ کافر سے کوئی کلام گستاخی کا نہیں کیا جب انکے باپ نے کہا کہ اگر تو باز نہ آویگا تو تمہکو سنگسار کر دوں گا اور تو مجھے الگ ہو جا تو اپنے فرمایا کہ سلام علیک میں تمہارے واسطے استغفار کروں گا اللہ سے یہ سورہ مریم میں موجود ہے دیکھو اور پھر بعد ہجرت کے اپنے دعا کی جب حکم ہوا کہ وہ کافر ہے اس کے واسطے دعا مست کرو آپ اس سے بیزار ہو گئے یہ سورہ تو بہ میں موجود ہے اب آپ سیرت حضرت ابراہیم کو دیکھو کہ باوجود کفر پر کے ملائیم کلامی اور استغفار کرتے ہے اور انکے تشدد پر بھی سلام ہی کہا اور اپنی شہادت کو دیکھو کہ باوجودیکہ عائشہ محبوبہ رسول اللہ ہیں اور ام المومنین اور ایمان

ایمان کامل رکھتی ہیں تم انکو لعن کر کے اپنی عاقبت خراب کرتے ہو اور پہلے اپنے آپ کو منع ابراہیم بتاتے ہو لاجول ولاقوة الا باللہ اس ہٹ دہرمی اور بے شرمی کا کیا علاج باقی سائل کی ہزلیات پہلے سے عقل خود جان لے گا کہ کیسا داہیات اُس کا کلام بے معنی ہوا ان الفاظ یہ ہو وہ کا جواب ضرور نہیں اور ویسا ہی نہرینے دلانے والا حضرت حسن کا ناحق عدا قاتل و ہالک ہوا ہے فاسق ہے خلاف محارب کے کہ وہ خطا سے واقف ہوا اور بلکہ حسب اصول شیخ حضرت امیر سے سخت خطا ہوئی کہ قتال عائشہ میں کذاب کے قول پر باوجودیکہ انکو کذاب جانتے تھے عمل کیا بخلاف مقابلین کے کہ وہ عالم مایکون نہیں تھے اُس کو اہل اُس کو برابر جاننے والا محض احمق جاہل ہی حیف کہ دعویٰ علم اور سرور بن کی تمیز نہیں اور ہم کہتے ہیں کہ وہ تینوں فرقے ناجی تھے کیونکہ عقائد و اصول و ایمان میں سب متفق تھے نزاع فقط ایک بات میں ہے کہ وہ لیکن دین نہیں مگر جس سے خطا ہوئی وہ معافی میں ہے اور جس نے دیدہ دانستہ کیا وہ گنہگار بعد تو بہ کے معاف ہوا اور شیخ محض براہ عناد مخالف ثقلین کے ہیں مخالف قرآن شریف کے جو ہوا وہ مردود اور نصوص تمہاری موضوع خلاف ثقلین واجب التکرہ میں سب کا بیان سابق مشرح ہو چکا تکرار کی ضرورت نہیں اب اگر کچھ بھی بولے ایمان ہے تو اُسکو بوجہ اور اپنی خبیث عقائد سے باز آؤ اور ہکول بشارت اپنی توبہ اور ایمان کی دو والد اللہادی

جواب سوال ہشتم۔ اللہ اکبر۔ یہ سائل کتاب جو اس آدمی ہے کہ ایسی شہوبیات کو کہ زبان زد خاص و عام ہے کس طرح الثابیان کرتا ہے اے شیخو ذرا اپنے اس مجتہد مقام کی تحقیق کو سنو کہ حضرت حسن کے ساتھ قریب ایک لاکھ آدمی نے جان دینے پر بیعت کی تھی اور سب جان فدا کرنے کو مستعد تھے حضرت حسن نے محض محافظہ خون مسلمین کے لیے صلح کی نہ عجز و ضعف سے چنانچہ حضرت حسن کا خطبہ موجود ہے کہ فرمایا۔ ان معاویہ قد نازعنی حقالی و ذنہ فنظرت الصلاح الملاءم و قطع الفتنة وقد

لنتم بالعتقنی علی ان تسالموا من سالمنی و تحاربوا من حاربنی و رایت ان حقن دمار المسلمین خیر من سفکھا و لم ارد بذلك الا صلاحکم۔ ترجمہ تحقیق معاویہ نے بیشک جھگڑا کیا مجھ سے میرے حق میں نہ اُسکی حق میں سو دیکھی میں نے مستحسن اصلاح اس کام میں اور قطع کرنا فتنة کو اور البتہ بیعت کی تھی تم نے مجھے اس بات پر کہ صلح کرو تم میرے مصالح سے اور حرب کرو مجھ سے میرے سے اور جانا میں نے کہ حفاظت خونوں مسلمانوں کی بہتر ہے خونہ یزی سے اور نہیں ارادہ میرا اس صلح

سے مگر بہلانی تمہاری اور حضرت حسین کا قول کتب شیعہ میں موجود ہے کہ اگر میری ناک کاٹی جاتی تو میرے
نزدیک اس صلح سے کہ بہانی میرے حسن نے کی بہتر تھا اور ظاہر ہے کہ یہ غیرت باوجود قدرت و
توقع غلبہ کے آتی ہے ورنہ بیچارگی میں کیا غیرت کی بات ہے سو آپ کے یہ مجتہدائے شیعہ حضرت حسن
کو تو بے ناصر و مددگار قرار دیتے ہیں اور مجبورانہ صلح کرینو اے خلاف اپنی کتب کی روایات کی بہیرا
ہیں اور حضرت حسین جو محض غداران کو ذہ کے بہرے گہرے نکلے اور راہ میں محصور ہوئے کہ سوائے
چند نفر اہل بیت کے کوئی ناصر و رفیق نہ تھا ہر چہ اسی طرف فوج اعدا تھی فقط اتنا ہی چاہتے تھے کہ
بیعت کر لو اور جہان چاہو رہو اور جو چاہو کرو اتنی بات کو قبول نہ کیا اور کس بیکسی میں شجاعانہ
شہید ہوئے ہر شخص مرثیہ خوان عامی جانتا ہی انکو آپ کے مجتہد العصر فرماتے ہیں کہ ناصر و مددگار بنے
اور شہید ہوئے کیسا آفتاب کو خاک سے چہ پاتے ہیں کیا قیامت دروغ ہے ہر چند سب آپ کے
اقوال ایسے ہی ہیں مگر یہ قول ہر عامی بازاری بھی جان سکتا ہے کہ غلط ہے اور دیگر انکے کذب کو
واقف کا پہچانتے ہیں اور یہاں سے یہ بھی ثابت ہو گیا کہ خلافت معاویہ کو حضرت حسن نے نظر
اصلاح جائز رکھا اگرچہ خلافت نبوت نہ تھی مگر خلافت ملوکانہ تھی اور نہج البلاغہ میں حضرت امیر سے منقول
ہے کہ فرمایا لا بد للناس من امیر اور فاجر ترجمہ ضرور ہے آدمیوں کے واسطے کوئی امیر
نیک ہو یا گنہگار احمد لکھتا ہے کہ اس قول حضرت امیر سے اور فعل حضرت حسن سے یہ بھی ثابت ہو گیا کہ خلیفہ
کا معصوم ہونا ضرور نہیں اور گنہگار بھی خلیفہ اور امیر ہوتا ہے اگرچہ خلافت نبوت نہ ہو مگر خلافت ہی
اور یہی مذہب اہل سنت کا ہے اور اہل سنت کے نزدیک چار ہی خلیفہ حق ہوئے اور بنائے ہیں
ان پر محض آپ کا طوفان ہی اہل سنت تو چاہو یہ اور پانچویں حضرت حسن چچہ ہبیینہ کو پانچویں کو خلیفہ بسیرت نبوت
جانتے ہیں اور حضرت حسن سے امام مہدی تک سب کو خلافت ظاہرہ کا خواہ مخواہ اعتقاد نہیں کرتے
امام باطن سمجھتے ہیں اور انکے دورہ میں جو خلفا ہے وہ ملوک تھے انکو ہم کب امام نبوت کہتے ہیں البتہ
اکثر ان میں جابر تھے اور بعض عادل بھی تھے۔ مگر تم شیعوں کو اگر بیان میں منہ ڈالو دیکھو کہ امام کس واسطے
ہوتا ہے آیا گہرین چہ پ کے گننام ہو جانے کے واسطے یا انتظام ملک مال و رعایا و داد و منکوم و
جمع کھرو جہاد کی واسطے یوں محض اپنے خیال میں یہ بچا کر کہ میں شاہ عالم ہوں اور سب ملک مال و
رعایا میری ہی ہے۔ حالانکہ گہر تک کا مالک نہ ہو اور جان پر اس رخ رکھتا ہو ہر کوئی امام بن نہیںا کہے

بہر حال لفظ پھر لفظ عین ایمان ہے کہ حضرت رسالت پر بند بیان نہیں ہو سکتا اب ان دونوں لفظوں میں فرق میں معلوم ہو گیا ۵ سخن شناسی و لبر اخطا ایجاب است ۶ مگر حیف کہ رسول اللہ کو سزاوار تاکید ہوئی برزعم شیعہ کہ علی کو وصی بنا دیا اور خلیفہ بنا دیا اور آپ کو ہمیشہ اس کا وہ بیان رہا فقط ایک عمر کے کہنے سے حضرت اس حکم موکد کہ اس ایمان و دین تھا اور برزعم آپ کے فان لم تفعل فما بلغت رسالتہ بھی اسی باب میں نازل ہو چکا تھا پھر انعام نہ کر کے اور مرتے دم بھی اس قدر خوف اندیشہ رکھ رہا کہ انہما حق نہ کر سکے حالانکہ مرتے دم کیا کسی کی پروردگار اللہ حضرت بھی اس امر کے عدم الفاظ سے عاصی ہی گئے بلو یہ عقیدہ تکذیب خدا تعالیٰ اور رسول اللہ اور کفر بالقرآن اور مخالفت عترت ہی یا نہیں اسے ظالم و ذرا تو سچ سمجھ کر ایمان ہو ۷ ہرگز نہ ہوئے مغز سخن سے آگاہ للاحول لا قوۃ الا باللہ

جواب سوال ۸ اس کا جواب سوال ۱۱م کے جواب میں مذکور ہو لیا یہاں پر مختصر لکھنا پڑا اپنے غفلت گزشت ہوش سے نکال کر سنو کہ مخاطب اس حکم کے مومنین ہیں خاصہ خواص مومنین انھیں مخصوص اہل عترت و اہل بیت ازواج و اہل قرابت رسول امین میں خلاصہ حکم یہ ہے کہ ہرگز کبھی کوئی برزعم اعتماد و ایمان یا تقربت قرابت و زوجیت رسول کی نافرمانی نہ کرے یا گناہ پر بصر نہ ہو کہ عاصی کو کچھ ان وسائل میں سے عذاب خداوندی نہیں بچا سکتا نہ وجہ نوح و لوط کا حال دیکھو کہ انکو کچھ زوجیت نے نفع نہ پہنچا جب گناہ کر کے توبہ کی اور مصر میں تو دنیا میں نبی کی خدمت سے جدی ہوئیں اور آخرت میں دوزخ میں گینیں ایسا ہی اگر کوئی کرے گا تو وہی سزا ہوگی اور بعد اس عتاب کے آیات تخییر میں فہمائش کی جو رسول کو پسند کر لگی اسکو بڑے اجر میں اور پھر حکم ہوا کہ اے رسول انکو مست بدلو اور حضرت نے ساری عمر انکو خدمت میں رکھا تو لاریب اجر عظیم انکو آخرت میں حاصل اور معیت رسول اللہ دنیا و آخرت انکی شامل ہوئے اور وعدہ یوم لا ینجزی اللہ النبی والذین آمنوا معہ کاتاج انکو ملا اور دشمنان اہل بیت کو خسران و عذاب نصیب ہوا اور اس تہدید عتاب سے کچھ حرج اور نقصان شان اہلبیت میں نہیں ہوا اولیٰ تو سب بندے اُسکے ہیں جو چاہے فرما دے عین سعادت اہل سعادت ہے دوسرے یہ کہ تہدید بطور شفقت خداوندی اور تربیت بندگان خاص کے ہے اور خود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کو بہت جا قرآن شریف میں اے عتاب عنایت آمیز ہے یاد و شاد فرمایا ہی عفا اللہ عنک لم اذنت لہم الخ ولا یحزن لکن ینین حصنا و استغفر اللہ ان اللہ کان غفوراً حسیماً

ماکان للنبی ان یکون لہ امری حتی ینزل فی الارض یریدون عرض اللہ و اللہ یرید الآخرة اور خود شروع سورہ تحریم یا ایہا النبئی لم یحرم ما اهل اللہ لک تبغی مرضاة ارجواک و اللہ غفور رحیم سواب شیعہ حضرت رسالتہ

کی جناب میں بھی کچھ وہیات بول کر اپنے دین ایمان کو برباد کرین معاذ اللہ الغرض اہل سنت کے نزدیک ایسے
 خطاب عتاب کے لائق ہیں کہ تقرب الہی کہتے ہیں کہ اگر کچھ بھی خلافِ رضا ان سے سرزد ہوتا ہے معاً
 تہنیہ و نادیب فرماتے ہیں اور جو لوگ اپنے ہوا و مشغوف نفسانیت میں اور مخموم ختم ختم اللہ علی قلوبہم انکے لیے
 و اہل ہم ان کیدی متین کا ارشاد ہے اب جو سائل اپنے آپ کو تمسک سفینہ نجات اور اہل سنت کو مخالف
 عن سفینۃ العترۃ والال قرار دیتا ہے تو اسکے جواب میں عبارت بقاب لال الکذاب کی نجد ف تغیر
 بعض الفاظ و عبارت تبرکاً نقل کرتا ہوں اور جواب کا اختتام اُس پر کرتا ہوں اگرچہ الفاظ تند لکنے کا قصد تھا
 مگر آپ کی کج ادائیگی اور ہرزہ درائی و بد لگامی باعث اسکے ہوئی قال سلمہ ربہ بارک اللہ کیا جرأت اور
 بیباکی اور قحاحت چالاکی ہے کہ تمسکین سفینہ عترت و آل کو مخالفین اور مخالفین سفینہ عترت و آل کو تمسکین
 بتاتے ہیں عترت و آل کا آیا یہی تمسک ہو کہ علم نہ چاہیے عمرے بنائے حالانکہ من لا یحضر من یومہ
 جدو قبر اول مثلاً لا یندرج عن الاسلام فی قولہ من مثل مثلاً انہ من لیدع بدعہ و دعایہا و وضع دینا فک
 خرج من الاسلام و قوی ذلک قول الامم یعنی جس نے کہ قبر کی نقل کی یا کوئی تمثال بنائی یعنی بدعت
 نکالی ان لوگوں کو اس کی طرف بلایا اور ایک نیا دین ٹھہرایا تو وہ اسلام کی حد سے باہر آیا یہی ہے
 قول لکم کا آیا یہی تمسک ہو کہ دلیل سدہا ہے تابوت پھر ایسے حالانکہ مختار کا یہ فعل نامختار ہے کہ طفیل
 بن جعدہ گندھی کی دکان سے کرسی اٹھالا یا اسکو تابوت السکینہ نام کر کر پھوپھوایا آیا یہی تمسک ہو کہ جس
 اور ایسے اور چھپتیوں میں نوے گائے حالانکہ کلینی میں امام سجاد سے مروی ہے کہ انما تحتاج المرء
 الی النوح حتی یسئل و مہاد و لایبغی لہا ان تقول مجراً عورتوں کو نوحہ میں اتنا ہی چاہیے کہ آنسو بہنے اور
 یہود وہ بکنا نچاہیے آیا یہی تمسک ہے کہ ڈہول بجائے مشرکے پر وہ میں حضرت شہر بانو کا رنڈا پایا
 گائے حالانکہ یہ فعل باتفاق حرام ہی آیا یہی تمسک ہے کہ لوگوں کو ناحق رلائیے کتاب سینہ کی اوٹ
 میں جناب نرس کا سہاگ پورہ دکھائیے۔ حالانکہ یہ ہڈیاں بستہ شیطان ہیں آیا یہی تمسک ہو کہ شریعت
 کی مخالفت کیجئے یہ تجویز مجلسی وغیرہ سلاطین کے آگے سرسجدہ میں دیکھئے حالانکہ یہ بعض قرآن ممنوع ہے
 لا تسجدوا للشمس ولا للقرن و لا لکبر و لا لتبید و لا لاجناب سید البرار اور آئمہ اطہار میں سجدہ کے زیادہ تر سنہ اور تھے نہ
 شاہ عباس اور طہماسپ خناس آیا یہی تمسک ہے کہ جناب مرتضوی کو خالف و جہان اور آپ کی
 اولاد کو کذاب و مغضوب خوان ٹھہرایے حالانکہ یہ شجاعت کے منافی ہے آیا یہی تمسک ہے

کہ تقلید مجوس کے بنگ و ناموس اعیان و ملتہ ہوئے العیدین اصداث کیجئے حالانکہ خم غدیر میں کب جناب امیر کو حضرت
 نے خلیفہ کیا جس پر عید غدیر مقرر ہوئی اور عید شجاع گہرون کا فعل ہے کہ شہادت فاروقی شکر خوشی میں
 آئے احمد بن اسحاق شیعہ نے اسلام میں اسکو رواج دیا مصائب النواصب میں لکھا ہے کہ علمائے اس عید
 کے جواز کا فتویٰ نہیں دیا خلاف نے پیش خود بسبیل خلاف تجویز کیا اور عید نوروز سلاطین ایران سے کبر
 سیرت مجوسی فطرت نے بطور عید اس دن جشن کیا انکے یادگار شیعہ اشرار نے اسلام میں داخل کیا
 جیلہ کیا کہ آج کے دن جناب مر قنوی سریر آراے خلافت مصطفوی ہوئے۔ انہم الفواہا بہم ضالین
 فہم علی آثارہم یخیر عون غرضی مشق نمونہ از خود اسے ہے بالجملہ ہر گاہ ملازمان نے اس مقام میں تمسک اور
 تخلف کا ذکر کیا ضرور ہے کہ تمسکین اور تخلفین کا کچھ نشان دیا جاوے پس اصحاب دین اور ارباب
 اعتماد و مخفی نہیں کہ تخلف خلاف تمسک ہے اور احادیث مامورہ تمسک کہ نجات و فلاح کی نسبت وارد
 ہیں از انجملہ ایک حدیث ثقلین ہے کہ اتنی تارک فیکم الثقلین ان تمسکتہما ان تضلوا بعدی احد ہما اعظم
 من الآخر کتاب اللہ و عمرتی اہل بیٹی یعنی بخطاب امت حضرت کا ارشاد ہے کہ میں تم میں دو چیز
 گرانا چھوڑ جاتا ہوں کہ جب تک تم ان دونوں سے تمسک کرتے رہو گے ہرگز گمراہ نہو گے ایک ان
 دونوں میں بزرگ تر ہے دوسرے سے قرآن خدا اور یہ کہ اقربا دوسرے حدیث نجوم اصحابی
 کا نجوم باہم اقتدیم ہتدیم میرے اصحاب کا حال ستاروں کی طرح ہے ان میں جن کی اقتدا کرو گے
 راہ پاؤ گے تیسری حدیث سفینہ کہ مثل اہل بیٹی فیکم مثل سفینۃ نوح من رکبہا نجا و من تخلف عنہا غرق میرے
 گہر و الون کا حال کشتی نوح کا سا ہے کہ جو اس کشتی میں سوار ہوا نجات پایا اور جس نے اس سے
 پیٹھ پھری غرق ہوا ملا یعقوب ملتانی افادہ فرماتے ہیں کہ ان دونوں حدیثوں میں جو صحابہ کو نجوم
 اور اہل بیت کو سفینہ ارشاد فرمایا اس میں یہ اشارہ ہے کہ شریعت کو صحابہ سے سیکھنا چاہئے اور
 طریقت اہلیت سے اسوا سطلے کہ خوض دریا کے حقیقت اور معرفت میں بدون محافظت نہ
 اور طریقت کے محال ہے جیسا سفر دریا بدون رکوب سفن اور ہتدایہ نجوم متعذر ہے پس وصول الی
 المطلوب جیسا تہنا بدون مراعاة نجوم غیر متصور ہے ویسا ہی بغیر مراعاة رکوب سفن بے اثر
 بیان اول کا یہ ہے کہ خلاف محققین قوم بتاسی بعض متعصبین مستوجب اللوم اکثر شیعہ زمان جیسا آپ
 اور آپ کے بہائی باپ قرآن موجود کو صحت اور کمال سے معرا اور تحریف یسر اور فی انجملہ

تیز و تہل سے محشی سمجھتے ہیں چنانچہ بارقہ ضنیہ میں فرماتے ہیں کہ چون نظم قرآنی نظم عثمانی سب سے
شیعیان احتجاج بان لٹاید و فی موضع آخر منہا علاوہ آنکہ چون ناظم قرآنی خلیفہ ثالث اند احتجاج بان بر
شیعیان درست نے تو اند شد انتہی ببارتہ المفصیۃ الی جبارتہ اور بیان ثانی کا یہ ہے کہ اثنا عشریہ
بالخصوص حضرت عباس اور ابن عباس کو کہ جناب رسالت کے چچا اور چچا زاد بہائی ہیں بد کہتے ہیں اس
سبب کہ حضرت فاروق اور کلثوم کی تزویج میں واسطے ہوئے تھے حالانکہ غوستری کی مجالس وغیرہ
میں موجود ہے کہ حضرت خیر الناس جناب عباس کی عظمت بجا لانتے تھے اور انکے حق میں صنویٰ و تامل
تھے اسی طرح زبیر بن العوام کو کہ مادر اقدس انکی صفیہ عمہ مکرمہ جناب مصطفویہ اور مرثویہ میں جنگ
جمل کی شرکت کی سبب دشمن بتاتے ہیں حالانکہ کشف الغمہ میں مکشوف ہے کہ جب اس جنگ میں ابن
بر نور عین نے آپ کو شریعت شہادت پلا یا حضرت امیر شہ کو مرثوہ سنایا کہ میں نے تیرے بد خواہ
کو ٹہکانے لگایا آپ نے فرمایا کہ مجھ کو خیر العباد سے یاد ہے کہ زبیر کا قاتل چہمی ہے غصہ میں آیا اپنے
تین آپ خجکے دار بواہرہم میں پہنچا یا حضرت امیر نے فرمایا لقد صدق رسول اللہ بشر قال ابن صفیہ
بالنار اسی طرح رقیہ اور کلثوم کہ حضرت کی نبات طیبات ہیں بہت تحقیق علاقہ زوجیت میں ما و بین
سیدنا عثمان عترت سے کرتے ہیں چنانچہ احقاق الحق میں ہے کہ رقیہ و کلثوم نہ حضرت کی دختر تھیں
نہ لطن خدیجہ سے اور نہ ج الفاصلین میں ہے کہ سوائے حضرت فاطمہ کے کوئی دختر آپ کی نہیں
حالانکہ قرآن میں بصیغہ جمع ارشاد ہے یا ایہا البنی قل لا زواجک و بناتک اور ظاہر ہے کہ اطلاق
جمع کاتین سے کتر بد درست نہیں و مہذا زاد المعاد میں ہے کہ اللہ صلی علی رقیہ بنت نبیک و علی
ام کلثوم بنت نبیک اسی طرح اکثر اولاد حسنین کو نہیں ٹٹتی اور امام نہیں جانتے۔ حسن بن حسن
ٹٹتی اور عبد اللہ محض اور نفس زکیہ وغیرہ کو کہ حسنی ہیں کافر متد بتاتے ہیں حالانکہ جامع اخبار میں ہے
اکرم اولادہی و من مات علی حب آل محمدات علی السنۃ و الجماعۃ میری اولاد کو گرامی رکھو اور
جو مرا میری آل کی محبت پر تو وہ مرا سنت جماعت امام حسین کی اولاد میں جعفر بن موسی کاظم اور
جعفر بن علی برادر حضرت امام حسن عسکری کو کذاب بتاتے ہیں اور سلسلہ امامت کا تا با امام
حسن عسکری پہنچانے میں من بعد جعفر یہ جعفر بن علی کے امامت کے قائل ہیں اور کہتے ہیں کہ
امام حسن عسکری لا ولد تھے اور بعضے کہتے ہیں کہ آپ کے فرزند امام آخر الزمان ہیں کہ صغیر

سن میں باپ کے روبرو وفات پائی اور بعضوں نے حد بلوغ کو پہنچایا۔ فاختلفوا فیہ فقال بعضہم مات
 فی الصلوٰۃ فجارتہ وقیل قتل وقیل حی غائب منتظر واللداعلم۔ اور بیان ثالث کا یہ ہے کہ اہل بیت جمع
 یعنی ازواج مطہرات جن کے حق میں آیہ تطہیر انما یرید اللہ لیزہب عنکم الرجس اہل البیت ویطہرکم
 تطہیراً۔ نازل ہو جیسا ابن عباس وغیرہ نے فرمایا انما انزلت فی نساء البنی خصوصاً صدیقہ اور حفصہ کو
 اس سبب سے کہ انکی زوجیت میں شیخین کی فضیلت اور عظمت ثابت ہوتی ہے اہل بیت حجاز
 بھی نہیں جانتے اور جو مجازاً داخل ہیں ان میں حقیقت کو صرف کرتے ہیں حالانکہ شان نزول
 مذکور اور سابق سیاق اسی پر دل ہے کہ آیہ ازواج کے حق میں نازل ہوئی اس واسطے کہ ابتدا یا نساء
 البنی لستن کا حد من النساء سے لفظ و احکمہ تک ازواج کی جانب خطاب ہی پس بدون القطاع
 کلام سابق اور افتتاح کلام لاحق درمیان میں اور کا حال مذکور ہونا مخالف نص قرآنی ہے اسی واسطے
 ترمذی وغیرہ میں آیا ہے کہ ہر گاہ اس آیہ نے نزول پایا حضرت نے آل عباس کے حق میں دعا
 کی کہ اللہم یوزل اہل بیتی فاذهب عنہم الرجس و طہرہم تطہیراً ام سلمہ نے عرض کیا۔ الست باہلک
 یا رسول اللہ۔ فرمایا۔ انت علی خیر وانت علی مکانک۔ یعنی تو تو بطریق اولی بجائے خود اہلبیت
 ہے پس معلوم ہوا کہ یہ آیہ ازواج کے حق میں ہے خصوصاً اور اولاد کے حق میں عموماً والاولاد
 کی کیا حاجت تھی اور بیان رابع کا یہ ہے کہ یہ فرقہ باجمہاتامی صحابہ کو کافر اور مرتد اعتقاد
 کرتا ہے۔ اللہم الاثنا ذمہم۔ کسی نے بروایت امام صادق لکھا کہ۔ لمات البنی ارتدت
 الصحابۃ کلہم الا اربعۃ منہم مقداد و حذیفہ و سلمان و ابوذر۔ حالانکہ جامع الاخبار میں ہے من سب
 صحابی فقد کفر۔ اور کتاب خصال میں زبانی امام صادق موجود ہے کہ کان اصحاب رسول اللہ
 اثنی عشر القا ثانیۃ آلف من المدینۃ والیفین من غیر المدینۃ والیفین من الطقارم یرفہم قدری و لامرجی
 ولا حوری ولا معزلی ولا صاحب رائے وکانوا یشکون اللیل ویقولون اقبض روحنا قبل ان
 کمال خبر الخمیر۔ جناب شیخین کہ فضل صحابہ اور یار غار سید الثقلین ہیں انکی عداوت اور ہزاری کو عین
 عداوت جانتے ہیں تاآنکہ انکو صنم قریش قرار دیکر دعائے صنمی قریش بنایا ہے اور اسکو دعا قنوت
 جناب مرتضوی بتایا ہے حالانکہ احقاق الحق میں زبانی امام صادق انکے حق میں موجود ہے۔ ہما
 اما ان عادلان قاسطان کانا علی الحق ومانا علیہ فعلیہما رحمۃ اللہ لوم القیمۃ۔ پس اب ان بیانات

اربعہ سے کانور علی قلل الجبال افضاح حال ہوا کہ متخلف سفینہ عترت و آل روافض ہیں عموماً اور
 ملا زمان مدعی تمسک خصوصاً کہ لغو اسے افتومنون بعض الکتاب و مکفرون بعض اکثر قرآن و عترت
 کہ بیشتر اصحاب و اہلبیت حضرت کے ساتھ بغض اور کفران کہتے ہیں نہ اہل سنت کہ یہود کے
 لا لفرق ہیں احد نہم۔ سائران بزرگوار اربعہ کی نسبت انکو محبت اور ایمان ہے عموماً اور ختنین کی
 نسبت خصوصاً اور یہ خود ظاہر ہے حاجت بیان نہیں رہے اس مقام میں دو شبہ کہ اشار
 عشریہ کی سدرہ ہیں ایک یہ کہ تمسک کل اہلبیت کا کیا حاجت تمسک بعض بھی نجات کے لیے
 کافی ہے کیونکہ اگر کشتی کے کسی کو نہ پرہیے تو یہی غرق سے امین ہے دفع اس کا یہ ہو کہ اہل کلام
 میں کیسا نہ مختار یہ زید یہ موسویہ وغیرہ فرق کو گمراہ جاننا غلط ہوگا کیونکہ ہر ایک نے کشتی کا ایک
 کج لیا ہے بلکہ عین اثنا عشریہ بھی باطل ہوگی پس بنا علیہ تمام مذہب اثنا عشریہ برہم ہوا اور
 حل شبہ یہ ہو کہ ایک کونہ میں بیہنا اسوقت نافع ہے کہ اور کسی کونہ میں ختم نہ ہو اور ہر گاہ
 کسی کج میں رخنہ کیا بے شبہ غرق ہوگا اور شیعہ کا کوئی فرد ایسا نہیں کہ ایک کج میں بیٹھے اور
 دوسرے میں رخنہ نہ ڈالے ہاں اہل سنت ہر چند زوایاے مختلفہ میں آمد و شد کہتے ہیں
 مگر انکی کشتی کے کسی کج میں رخنہ نہیں دوسرے یہ کہ جناب مجتہد مقام عماد الاسلام میں فرماتے ہیں
 کہ حدیث اقتدا مجمل ہے کیونکہ اس میں مذکور نہیں کہ کس چیز میں اقتدا شیخین چاہیے گمان کیا جاتا
 ہے کہ سبب ارشاد یہ ہوگا کہ کہیں تشریف لے جاتے ہوں گے اور شیخین شریف پر ہونگے
 کسی نے پوچھا ہوگا کہ میں کس راہ سے آؤں آپ نے فرمایا کہ شیخین کے پیچھے پیچھے آؤ مجھ کو یا
 اہل انصاف پر یہ بات ظاہر ہے کہ جناب مجتہد باوصف فہم و کیا ست۔ کیا اجتہاد کر رہے
 ہیں اور حکم بنی قصر او ہدم مصر تمام تمسکات قوم کی تار پود کو برباد دیا۔ ہائے اتنا بھی نہ سمجھے
 کہ یہ اجمال اگر منافی اقتدا شیخین ہے تو وہ اجمال و احتمال کہ احادیث متواترہ مقبولہ قوم
 مستوجب العذاب واللوم ہیں لاسیما کہ تمسک اہلبیت کی نسبت وارد ہیں کیونکہ مجوز اقتدار ائمہ
 ہونگے باعتراف شیعہ پیدا ہے کہ حصول نجات کے لیے کوئی حدیث حدیث نقلین سے بڑھ کر
 نہیں اس میں بھی وہ اجمال احتمال پیدا ہے کیونکہ اصلاً اس میں مذکور نہیں کہ کس چیز میں انکے ساتھ
 تمسک کرنا چاہیے آیا محبت و اخلاص میں یا اتباع و پیروی میں پھر اس تقدیر پر بھی عمل ہو کہ آیا

وصول میں تمسک چاہیے جیسا توحید باری اور امامت ائمہ وغیرہ میں یا فروع میں جیسا عین نماز
 میں خصیوں یا قضیب سے کیلئے میں یا فرج کا بوسہ لینے میں یا دخول فی الدبر وغیرہ میں بعدہ اس میں
 ملامت ہے کہ صحیح اہلبیت مراد میں یا بعض و بر تقدیر اول ہجرت اثنا عشر باطل ہے اور تقدیر ثانی ترجیح بلا مرجح
 بل ترجیح مرجح لازم مہذا احادیث کہ بلفظ طریق سلوک بحق کشتی دریا و بیابان صحرا مروی ہیں ان میں
 بھی یہی احتمال ہوگا۔ کسی نے پوچھا ہوگا کہ فلانے شہر میں کیونکر پہنچوں اور اثنار راہ میں دریا سے
 ناپید اکھاڑا اور صحرا سے دشوار گزار واقع ہیں۔ حضرت نے فرمایا کہ علی بن ابی طالب کے ہمراہ جانا
 چاہیے کہ نشیب و فراز میدانوں کا جانے اور عمق دریا کا پہچانے ہوئے ہیں اے غیر ذلک میں
 الاحتمالات۔ این گل دیگر شکفت فافہم ولا تکن من الغافلین اب اہل انصاف از روی انصاف و
 ایمان بلا اعتساف دیکھیں کہ مخالف یا تمسک سفینہ عمرت و آل اہل سنت ہیں یا شیعہ ضال بڑے
 گول کا سر نیچا من بعد ملا زمان اپنی ہٹ دہرمی سے اگر باز نہ آئیں اور اپنے آپ کو تمسک بنائیں
 اسی بات کے مصداق ہونگے کہ جو لاپے کو مومن اور صدقہ خور کو مصلیٰ اور حبشی کو شیعہ ہی سمجھا
 کس کو حلال خور کہتے ہیں مشرکین کہ اپنے آپ کو تابع ملت ابراہیمی جانتے تھے اور مسلمانوں کو صلیبی
 یہود و نصاریٰ آپ کو موسوی عیسوی بتاتے تھے اور عبدالقدوس سلام اور نجاشی کو بیدین مثنوی
 لیکن سوائے ذلت و رسوائی کیا حاصل نام کسی کا لینا اور خلاف اسکے کہ تاؤل دنیا کمال و قاحت
 بیچائی ہے واللہ اہادی فقط الحمد کہ یہ رسالہ ہدایۃ الشیعہ باختصار تمام اتمام کو پہنچا
 اب سائل مدعی خصوصاً اور سب شیعہ عموماً اس کو بنظر انصاف دیکھ کر اپنا کھل لبصر بناویں اور اپنے
 غواوت کو چھوڑ کر ہدایت پر آویں تا قیامت کو خسران عذاب سے نجات پاویں ورنہ اس دن
 ہرگز کچھ تقلید آبار و اجداد کا رگر نہوگی۔

ہمارا کام کہہ دینا ہے یا روہ اب آگے چاہو تم مانو نہ مانو

ۛ وصلی اللہ تعالیٰ علی خیر خلقہ سیدنا و مولانا محمد وآلہ واصحابہ اجمعین ۛ

— — — — —

اشتہار ضروری

بعد صلوٰۃ کے عرض کرتا ہے یہ حقیر محمد باودی ابن مرزا علی صالح باشندہ مکمل تمامی علماء اہل سنت کی خدمت میں کچھ اکثر سماعت میں آیا ہے کہ آپ حضرات جب کہیں ضغائنہ شیعہ کو تنہا پاتے ہیں تو انواع و اقسام کے دلائل اپنے مذہب کی حقیقت کے اور فضائل محاربان اور مخالفان پیغمبر کی عزت کے بیان فرما کر نہایت فخر فرماتے ہیں گو یاد پر وہ علماء امامیہ کو چہرے پر ہن اگر ادھر سے جواب نہ دیا جائے اور اپنے دعوے پر اصرار کرتے ہیں چنانچہ میر سید حسن کمال نے مرزا میر جان صاحب سے ناحق بحث شروع کی اور گفتگو یہاں تک بڑھ گئی کہ فرمایا کیا ہوا جناب فاطمہ ناخوش گئی اور اسی طرح میر حامد حسین صاحب نے کلمات ناشائستہ شان اہل بیت میں اور سخنان ناشائستہ علماء امامیہ کے حق میں سنائے اور مظہر حسین ناظر اوتسل حج ساکن محلہ اسلام پور نے خادم حسن کو بریشان کیا قطع نظر اسکے صفدر علی نے مجھے لکھا بھیجا کہ پیغمبر خدا شیعہ تھے یا سنی اور دو چار مہینہ کے عرصہ میں مقام نکاری سے دو دو قطع کر کے سوالات آئے جن کے لیے دو سالہ لکھنے کا اتفاق ہوا اور چار سوال ایک دفعہ اور ایک صاحب نے حاجی بکانی کی معرفت بھیجے تھے کہ میں نے انکا جواب تہنہ السائل لکھا۔ میں پوچھتا ہوں کہ یہ صاحب میرے پاس کیوں نہیں آتے کہ میں انکی اچھی تسکین کر دوں مگر معلوم ہوا کہ یہ لوگ گہر بیٹھے بیٹھے نہ کتاب ذیقین دیکھتے ہیں نہ تحقیق کا شوق ہی بعضے تو سنی سنانی اور بہت تحفہ کے سوالات سے ایک دو سوالات جن کا جواب صدمہ طبع سے ہو چکا ہے تفریحاً لکھ لیتے ہیں اور یہاں انکے جواب میں تحفہ کے تحفہ سیاہ کرنے بیٹھے ہیں اگر جواب انکے پاس جاتا ہوا اسکو دیکھتے تک نہیں اور نہ قائل ہوتے ہیں ایسی صورت میں کہانتک کا خذ سیاہ کیا جائے اور کتب تک جواب تحریری دیا جائے جب وہ خود چہرے پر ہن اور واقعی سمجھتے ہیں اور تسکین کے طالب ہیں تو مجھے بھی ضرور ہوا کہ اس طرح انکی تسکین کر دوں کہ جمع علماء اہل سنت کو اطلاع دوں کہ تقریر کو صدمہ برس سے ہوتی آئی ہے اب تقریر سے صفائی ہو جائے تو بہت اچھی بات ہو اگر آپ لوگ اپنے دعوے پر صادق اور اپنی سمجھ پر واثق ہیں تو ایک کام کیجئے کہ ایک اقرار نامہ کامل پر جس بڑی کروا کر چار ثالث دو انگریز اور دو شیخ

ذی علم و ذی فہم مقرر کر کے باہم مباحثہ کریں جو اپنے مذہب کی حقیقت باہمی ہونا اپنا دوسرے کی کتاب سے ثابت کر دے وہ حق پر ہے پھر دوسرا ایمان لانے میں حجت و تکرار نہ کرے اور خرچ مالوں اور انجمن کا وہی ہے اور جو اُس سے نکل جائے تو پھر اپنے مذہب کی حقیقت کو اپنی صحبت کیا دل میں بھی خیال نہ کرے چنانچہ میں نے نگاری کے سوالات کے جواب میں یہی پہلے جہگڑا اچھانے کو بھی درخواست کی تھی کہ ایک سے ہزار تک ان شہادتوں پر موجود ہوں اور جو لوگ ضعفانے شیعوں کو چھیڑتے ہیں وہ میرے سامنے آئیں اور دیکھیں معجزات ائمہ اثنا عشر کو اور حقیقت عترت پیغمبر کو وبالسد التوفیق و بس قطعاً ہر ایک طرح یو بارہ اپنے ہوئے ہیم اللہ والوں سے چھکے چھکے اڑا کر سرزد و تاریخ لکھو؛ و خمس سوالوں سے چھکے چھکے؛ فقط تحریر ہستہ ماہ جمادی الآخر روز شنبہ قریب نصف النہار شہرہ ہجرے سمت ختم پذیر ہفت؛

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد للخالق الشمس والقمر و صلی اللہ علی الخیر البشر سجاد و صبیہ و خلیفۃ علی بن ابی طالب قاطع باب خمیر و اسلام علی صحابہ الذین لم یتخلفوا عن نقل الاصح و الاکبر۔ اما بعد عرض کرتا ہوں بندہ اصغر خداوند اکبر محمد ہادی بن مرزا علی صالح باشندہ لکھنؤ کہ جمادی الآخری کی اول تاریخ سے تاریخ و زعیق قربان برابر ہر سال مظفر پور میں ضرور ہوتا ہوں کہ جناب نواب سید محمد تقی صاحب بہادر دام اقبالہ کا ملازم ہوں اشتہار سے واضح ہوا ہوگا کہ میں نے حضرات علماء اہل سنت سے مناظرہ طلب کیا ہے معہ اقرار نامہ اختیاریہ مذہب اور اب پھر عرض کرتا ہوں کہ جس کا جی چاہے شرائط مندرجہ اشتہار کا عامل ہو کر تشریف ارزانی فرمائے اور صفائے اہل سنت کی خدمت میں یہ گزارش ہے کہ امر دین میں جسکو شک ہو وہ بے تکلف تشریف لائے۔ انشاء اللہ تعالیٰ کوئی کلمہ انکے مزاج مبارک کے خلاف میری زبان سے نہ نکلے گا اور آیات قرآنی اور احادیث صحیب سبحانی کتب اہل سنت سے نکالکر ان کا کحل البصر کر دوں گا انشاء اللہ المستعان تاکہ حق کو بے حجاب دیکھیں اے مسلمانوں جانو کہ دریافت حق زندگی میں واجب ہے جب سفر آخرت کا سامان ہوا تو کچھ مفید نہیں عذر طریقہ آسانی سنا جاوے گا

نہ تقلید علماء کام آئے گی پس خدا نے عقل دی ہے اور غافل نہ ہو کہ اہل امت کلمہ گو میں تہتر
فرقوں سے ایک ہی فرقہ جہنم سے نجات پائے گا کس لیے کہ آنحضرت کا قول لغو نہیں ہے
اور بغیر اس فرقہ ناجی کے اختیار کیے سب عبادت بیکار ہے کیونکہ اگر فقط عبادت سے نجات
ہوتی تو پھر نجات کو عبادت ہی کی قید کافی تھی۔ اب اؤ ہم تمہیں راہ ہدایت دکھائیں اگر حق
پہچان گئے فہو المراد اور اگر شک رہے تو اپنے علماء سے تسکین چاہو اگر وہ تمہاری کتب سے
تسکین کر دیں تو بہلا ہم ہی تمہاری بدولت ہدایت پائیں یہ احسان ہوگا کہ باطل کو چھوڑ کر
راہ پر آجائیں گور نہ آپ لوگوں کو ملت پیغمبر ملیگی اور تمسک ثقلین سے ہوگا یعنی کتاب اللہ اور
عترت رسول اللہ سے کہ بغیر اطاعت ثقلین نجات محال ہے پس تشریف لانے میں کی طرح

کا نقصان نہیں ہے قائدہ ہی قائدہ ہے فسمیتہ بداعی المسلمین الی الحق والیقین والحد الباقی
والعین ولسعین پس چند سوال کہ جاوہ حق دکھانے والے ہیں بیان کرتا ہوں تاکہ انکے وسیلے
آپ لوگوں کی ملاقات سے مشرف ہوں کہ پہلے اپنے علماء سے پوچھیں پھر مجھے سرفراز
کرین تا میں سہمہ حق میں آپ کی چشم حق جو میں لگاؤں؛

سوال پہلا پوچھو اپنے علماء سے کہ آپ جو یہ فرماتے ہیں کہ شیعہ کل صحابہ کو برا جانتے
ہیں اور ہم شنی کل صحابہ کو نیک اور عادل جانتے ہیں اگر یہ سچ ہے تو کوئی سند لاؤ کس لئے کہ شیعہ
تو کہتے ہیں کہ صحابہ کے دو معنی ہیں یعنی ایک تشریف عام کہ جو صحبت پیغمبر خدا میں پہنچا وہ
اصحاب ہے دوسری تشریف خاص ہے کہ جو آنحضرت کی خدمت میں حاضر ہوا اور ایمان
پر دنیا سے گیا اور قرآن شریف میں بھی جیسے اصحاب کی تشریف ایمان اور صلح پر آئی ہے
وہی ہے کفر و نفاق و ارتداد پر آئی ہے اور اسی طرح حضرت کے دین سے ان کے پر جانے
کی بھی خبر ہے چنانچہ ارشاد رسول خدا بھی یہی ہے اور اسکے راوی آپ کے عالم مشہور شاہ عبد
دہلوی اور اخطب خوارزم ہیں کہ آنحضرت نے رو کے فرمایا اے علی لوگوں کے دلوں میں میری
عداوت ہے اور میرے بعد ظاہر کریں گے ان پر لعنت کرے گا خدا اور ملائکہ اور جن و انس
اور حجج بین الصمعیین میں موجود ہے کہ حضرت نے فرمایا کہ روز قیامت کو میرے اصحاب کو ایک
گروہ ملائکہ جہنم کو لیے جاتے ہونگے میں انکی شفاعت کروں گا تو خدا فرمادے گا کہ تو نہیں جانتا کہ

تیرے بعد کیا حادثے برپا کئے مرتد ہو گئے بعد تیرے اور ایسے ہی بلکہ اس سے واضح تر حدیثین
 آپ کی کتب میں بہت ہیں۔ پس جب تعریف سے ارشاد خدا اور رسول کے ثابت ہوا کہ اصحاب
 آنحضرت کے مومن اور منافق دونوں تھے پس کل کا بُرا جاننے والا ملت اسلام سے باہر
 اور قرآن کا منکر ہے اچھوکل کو اچھا جانے وہ بھی قرآن کا منکر ہے پس دیکھو تو کہ شیعوں نے
 تو تیسک ثقلین اچھے بڑے میں خوب تمیز کر لی یعنی جسے عترت نے بُرا کہا اُسے بُرا کہتے ہیں
 اور جسے جھوٹا کہا اُسے جھوٹا جانتے ہیں اور جسے اچھا کہا اُسے اچھا جانتے ہیں اور اب بھی خبر
 نے اہلبیت سے محبت کی اُسے مومن جانا اور جس نے عداوت کی اُسے منافق اور اُس
 پر بھی ہم احادیث رسول خدا سند رکھتے ہیں آپ ہی کی کتب سے مگر آپ تو زمانے آپ جو یہ
 فتوے بارعام دیتے ہیں کہ کل صحابہ عادل ہیں سو وطن کسی اصحاب سے نہیں کرنا چاہئے کہ ظن
 بد کرنا کفر ہے پس عجب حیرت کا مقام ہے کہ خدا تو ایسے کفر و نفاق کی گواہی ہے اور آپ اسکو
 نہ مانیں اور ظن بد کو جانب کل صحابہ کفر کہیں پس یہ حکم آپ کا مخالف قرآن ہی یا نہیں اور یہ کفر ہوا
 یا اسلام اگر وہ کہیں کہ ہم بھی بنا بر تعریف خاص کے انہیں صحابہ کہ جو اطاعت عترت میں تھے
 دوست رکھتے ہیں اور بڑے اصحاب کو ہم بھی بُرا جانتے ہیں تو پوچھو کہ بڑے اصحاب سے شیعوں
 کو آگاہی فرماتے کس لئے کہ جنہوں نے مع اہلبیت گھر جلانے کا حکم دیا اور جو جلانے کو آئے
 اور اس واقعہ پر ہم میں کتابیں آپ کی گواہ رکھتے ہیں یہاں تک کہ جو لڑے حتیٰ کہ معاد یہ بھی آپ کے
 نزدیک معافی مجتہدوں میں ہے، یہ سب تو آپ کی تجویز میں دوستانہ خالص اہل بیت
 و عترت پیغمبر ہیں وہ دشمن کون تھے جنکی خبر خدا اور رسول نے دی ہے اور پوچھو کہ جب ان امور مذکورہ
 بالا پر وہ لوگ مومن اور دوست ٹھہرے تو شیعہ بچائے کیوں کافر ہو گئے کہ ان کا قول کیا تکذیب
 عترت اور انکے حکم قتل سے زیادہ ہے اس کا جواب دو دو

سوال دوسرا۔ پوچھو اپنے علماء سے کہ شیعہ کہتے ہیں یہ جو احادیث و آیات آپ لوگوں
 کی کتب میں مذکور ہیں کہ فلان سورہ اور فلان آیت اور حدیث شان حضرت شیوخ میں وارد ہو اور
 انکی فضل خلافت اور وجوب اقتدار پر دلالت کرتی ہے کیا روز سقیفہ یہ سب تیار نہ ہوئی تھیں یا
 سب صاحب فراموش کر گئے تھے ہاں جب دنیا سے تشریف لے گئے تو شاید وہاں

لوح محفوظہ ملاحظہ فرما کر اور رسول خدا سے تحقیق کر کے اپنے مطیعان مشرب کو الہام فرمایا کس لیے کہ
 اس وقت خلافت کے روز کوئی سند بیان نہیں ہوئی سوائے قریش ہونے اور پیری کے کہ اسی
 پر شیخ ثانی نے بیعت کر لی اب پوچھنا چاہیے کہ اگر یہ پہلے سے بھی ہوتی تو مثل سخن معاشر الانبیاء
 کے معرکہ میں کیا یہ بیان نہوتین ان کا جواب شافی لا کر دو روزہ یہ سب ہمارے نزدیک موضوعات
 احباب میں۔ سوال تیسرا۔ پوچھو اپنے علماء سے کہ آپ کے بڑے عالم صاحب جامع
 الاصول کہ ابن اثیر میں کتاب ہدایہ میں لغت سلمہ میں خطبہ جناب فاطمہ کو نقل کرتے ہیں اور خودی
 مروج الذهب میں لکھتا ہے اور ابو بکر جو ہری نے تمام و کمال لکھا ہے کہ شیخ ابن ابی الحدید نے
 اس نقل کی ہے اس خطبہ کو دیکھو ہم یہاں مختصر میں بیان نہیں کر سکتے کہ جز بہر کا ہے اگر کوئی
 طلب کرے تو حاضر ہے خلاصہ اس کا یہ ہے کہ کہتے ہیں کہ جب جناب فاطمہ نے منع فدک
 ابو بکر کا اصرار پایا تو حضرت ایک گروہ زنانہ بنی ہاشم کو ساتھ لیکر مسجد میں آئیں اور پس پردہ تشریف
 رکھی ایک خطبہ مشتمل حمد و ثناء الہی اور نعت رسالت پناہی پڑھا اور حقوق اور احسانات آنحضرت
 کے جو اصحاب پر تھے بیان کئے کہ سب رونے لگے اور پھر آیات قرآنی اور اقوال پور بگو اور
 سے سند لا کر کوئی کلمہ تکفیر و تفسیق وار تدا اور غضب خلافت اور فدک اور اپنی بددک کے
 ترک کا اٹھا نہیں رکھا اور کیا کچھ نہیں فرمایا اور دیکھو تو معلوم ہو پس اب پھر اس حقیر کی طرف سے
 پوچھو کہ وہ احادیث آیات فضیلت شیخین جو کتب میں لکھتے ہو اس وقت نہیں یا نہیں اگر نہیں تو
 کسی نے بیان کیوں نہیں کہ جناب فاطمہ قائل ہوتیں پھر اب لوگ انکے دوست انکی وفات
 کے بعد مراقبہ کر کے جو کچھ نشہ محبت میں لوح محفوظہ سے لائے مشت بعد از جنگ ہے اور
 تریاق فاروق بعد مردن مار گریدہ اس سے کیا حاصل ایسے تو سمجھو کہ اگر کوئی فضل ان کا
 واقعی ہوتا یا بد کہنا باعث معصیت نہیں تا تو معصومہ مظلومہ ان کے حق میں کیوں ایسے کلمات فرما
 اور اصحاب موجودہ سے کوئی تو مانع ہوتا یا حضرت ابو بکر خود رو کرتے دلیل کافی اور جواب شافی
 قول خدا و رسول سے دیتے نہ کلمات سخت خشونت کے جو قریب مذکور ہوتے ہیں مغلوبیت
 کی جہت سے کہنے پڑتے غرض علماء مذکور کہتے ہیں کہ جب ابو بکر نے دلائل اور براہین جناب
 فاطمہ کے سنے ممبر بد تشریف لیکن اور پہلے تو حضار پر خلی کی استماع کلام جناب سیدہ سے

کہ تم کیوں آپ کی طرف مخاطب ہو کر منہ سے ہو اور پر جناب کی طرف اشارہ کر کے کہا۔ انا
 ہو کثابتہ شمشیدہ ذنبہ مرب لکل فتنة ہو الذی یقول کرد با خد عہ بعد ما ہرمت لیستغینون بضف
 ویتقرون بالنساء کام طحال احب الیہا الیہا البغی۔ حاصل یہ ہے کہ یعنی نہیں ہو وہ مگر مثل لوی
 کے کہ گواہ رکھے اپنے دعوے پر اپنے دم کو وہ پالتا ہے ہر فتنہ و فساد کو وہ چاہتا ہے کہ فتنہ پارت
 کو تازہ کرے اب جو کچھ نہ ہو سکا تو مدد چاہتا ہے ضعیفون اور عورتوں سے مانند ام طحال
 کے کہ وہ دوست رکھتے تھے زنا کاروں کو۔ الامان یہ کلمات عترت رسول کائنات کی شان
 میں کیسے ہیں کیا مودۃ ذوالقربی اسی کا نام ہے اب میں ان لوگوں سے پوچھتا ہوں جو کل صحابہ
 کو عادل اور دوست عترت رسول جانتے ہیں کہ دعویٰ جناب سیدہ اور دلائل اور براہین
 معصومہ کا جواب یہی تھا جو ابو بکر نے دیا تھا کہ عدل میں حکومت کی خود پسندی اور زور اور
 نفسانیت کا تقاضا ہی شامل ہو سکتا ہے جو حاکم مدعی کے دعوے کو دلائل و براہین سے
 رو نہ کرے اور اس کے عوض میں کلمات خشونت آمیز کہے اس حاکم کو صاحبان عقل سلیم
 عادل یا ظالم کہیں گے اور پر ایسے کہنے والے کو دوست سمجھیں گے یا دشمن ذرا تو غور کرو
 اور گریبان میں سر ڈالو اور ان کلمات ناشائستہ کا نتیجہ سنو کہ جب آپ کے حضرت ابو بکر
 نے وہ کلمے بیان کیے تو ہماری سیدہ گریبان گہری گئیں انتہی اور ظاہر ہے کہ دنیا سے انہیں
 ایسی غضب ناک تشریف لیگئیں کہ جناب امیر نے شب کو انہیں ایسا مخفی دفن کیا کہ اب تک
 نشان قبر بھی حضرت کا آپ لوگوں کو معلوم نہوا کہ آج تک اہل مدینہ دو جا قبر کا نشان دیتے
 ہیں برائے ذرا لے مسلمانوں کوئی تو انصاف کرو کہ ان باتوں پر تو کافر کو تاب نہ رہی گی
 نہ مسلمان کو کہ عترت پیغمبر کو کوئی بد کہے اور وہ سننے اور پھر اسے مسلمان اور عترت پیغمبر میں جانے
 یہی ملت پیغمبر تھی اور اسی سیرت شیخین پر چلنے کو کہتے ہو **پلیٹ** ہرگز م باور بخو آید زردی اتقا
 انیمہ بالفتن دین پیروا کشتن پیغمبر تو ایذا سے علی اور فاطمہ پر کفر کا حکم فرمایا اور خدا موزیان
 پیغمبر پر اور حق چھپا نیوالوں پر باعلان لعنت کرے اور حکم دے اور آپ اسکو خیال میں لائیں
 دیکھو قرآن کو ایسے قرآن پر صحنے حاصل کیا پس ایسوں سے حسن ظن رکھنا کفر ہے یا صدق
 کہنا خدا و رسول کو جو سچا جانتا ہو اس میں خوب تحقیق کر کے ہماری تسکین کر دے

سوال چوتھا پوچھا اپنے علماء سے کہ حضرت آدم سے حضرت خاتم تک کوئی نبی یا اس کا
 خلیفہ بغیر تقرر خدا ہوا ہو تو ہمیں بتائیے بلکہ جس نبی اور رسول کو خدا نے بھیجا تو امت نے اس سے
 معجزے طلب کئے اُس پر بھی قلیل ایمان لائے اُن میں بھی خالص کم اور منافق زیادہ جو کہ کسی مصلحت
 دنیا سے ایمان لائے دور کیوں جاؤ اسی امت کا حال دیکھو کہ جناب رسول خدا کے کیسے معجزے
 دیکھے اُس پر ایمان نہ لائے تا آنکہ یہ ارادہ کیا کہ منزل عقبہ میں حضرت پیغمبر خدا کو شہید کر ڈالیں تفسیر
 کثاف اور استیعاب میں دیکھو اور صحیح بخاری میں دیکھو کہ اُن میں کون منافق تھے اُن میں سے
 کوئی صاحب بھی ان معجزات باہرہ پر ایمان نہ لائے اور نبوت کا یقین نہ کیا سب جانے دو
 اُنکے بیان میں طول ہے مشکوٰۃ شریف کو ملاحظہ کرو حضرت فاروق کا حال کیا لکھا ہے یہ
 تو ظاہر ہے کہ سن شریف تو بت پرستی ہی میں کمال کو پہنچ گیا تھا کلمہ اسلام بھی کتنے معجزات
 دیکھ کر بڑھا اور کتنے معجزے حضرت کی خدمت میں رہ کر دیکھے پہر بھی جب آنحضرت نے حضور
 میں کفار سے صلح کی تو اس وقت بطون ان کا چہرہ نہ سکا آخر کہل ہی پڑے اور بولے کہ مجھے
 ایسا شک نبوت میں کبھی نہ ہوا تھا جیسا آج ہوا دیکھو معجزات کے مشاہدہ پر تو ان کا یہ حال ہوا
 اب یہاں کوئی بتاؤ کہ اجماع کونسی کتاب کے حکم پر ہوا کہ صاحب کی نبوت ہی میں شک تھا
 اور حضرت ابو بکر میں کونسا معجزہ سب پیغمبروں سے کامل دیکھا کہ اُن پر ایمان لائے اور اب
 حضرات اہل سنت نے کون سے معجزات اور دلائل اور براہین پر چند جہلا کی خلافت اجماعی کو
 قبول کیا کہ جبکی نہیں اور بانی مبنانی ہی کو نبوت میں شک تھا اور خلافت اجماعی پر کیونکر اعتقاد
 قائم ہوا باوجودیکہ وہ سترت پیغمبر صاحب فضل بھی موجود تھے جبکی اطاعت کو حکم خدا اور پھر
 کا حکم عام و خاص ہو چکا تھا وہ لوگ اولوالامر چاہتے تھے یا خواہش نفس کی یہ سرسری معجزات
 خدا و رسول کی ہے اسی کا نام اسلام ہے۔ سبحان اللہ ایسوں کی اطاعت خدا و رسول کی اطاعت
 ہے یا اولوالامر ملکی کچھ تو آلہ ہوا کی اطاعت سے منہ موڑو وغور تو کرو کیا اہل اجماع کامرتبہ نسبتاً
 سے بھی بڑھا ہوا ہے دیکھو حضرت موسیٰ علیہ السلام نے حکم خدا حضرت ہارون کو خلیفہ نہ کر سکے اپنی
 کتابوں کو تو دیکھو تعلیبی وغیرہ علماء اہل سنت روایت کرتے ہیں اُسکے بیان میں طول ہے
 خلاصہ یہ ہے کہ جناب امیر المؤمنین علیہ السلام نے انگوٹھی سائل کو رکوع میں دی تو جناب

پیغمبر نے بھی عاکی مثل حضرت موسیٰ کے اور یہ عرض کی و اجعل لی وزیرا من امی علیا یعنی گردان میرا
 وزیر علی کو خدا نے انما ولیمکم اللہ نازل کیا یا روز غدیر کے بعد جب سب لوگ اقرار و عہد کر چکے
 ولایت جناب امیر کا تو ایک منافق پر کہ ظاہر اُسے حاکم ہونا حضرت کا ناگوار ہوا آسمان سے پتھر
 گرا تفسیر ثعلبی میں دیکھو پس خطبہ عوارزم نے لکھا ہے کہ جب جبیر بنل علیہ السلام نے حکم دیا کہ علیؑ کو سب
 لوگ امیر المؤمنین کہا کریں کوئی نام نہ لے تب آنحضرت نے حکم دیا اور اپنی طرف سے حکم نہ دیا دیکھو
 قرآن میں کہ ملائکہ کی رے بابت خلافت ملائکہ میں قبول نہوتی کیا اہل اجماع کی رے سب پر
 بلند تھی حالانکہ بعضی اپنے نفاق و ایمان کا حال تو خلیفہ سے پوچھتے تھے بخاری میں دیکھو سبحان
 اللہ ایسے خود غلط ہوں وہ غیر کو وزیر و خلیفہ بنانے کو نہیں اور امیر المؤمنین بنا دین اور اولوالا
 قرار دین یہ توبت کا خدا قرار دینا ٹھیرا پس جس نے اولوالامر اپنی خواہش نفس سے بنایا اُس نے
 دوسرا خدا ہی بنایا ایسی حالت میں جو لوگ سوائے معبود برحق کے غیروں کو خدا جانتے ہیں اُن
 پر کفر کا اطلاق اہل سنت کو نہ چاہیے کیا اُمم سابقہ کا حال قرآن میں نہیں پڑتا۔ پس اُن میں اور
 تم میں کیا فرق ہے اگر تم ان حرکتوں کیساتھ مسلمان رہے تو وہ کیوں کافر ہے کس لیے کہ اس
 میں اور اُس میں دونوں میں بندگی الہ ہوا کی ہے ارایت من اتخذ الہم ہواہ خدا نے کس کو فرمایا ہے
 پس بغیر حکم پیغمبر کسی کو نائب خلیفہ پیغمبر بنانے اور جاننے والے بندگان خدا سے باہر نہیں یا نہیں
 ہمیں سمجھاؤ فقط۔ سوال یا پوچھنا پوچھنا اپنے علم سے کہ عترت پیغمبر کو ہونا کہنہ والا اور
 جاننے والا مسلمان ہے یا کافر اور کذب خدا اور سول ہے یا نہیں پس وہ جب علماء اقرار کریں
 کہ ہاں ایسا شخص کذب خدا اور سول ہے تو پوچھو کہ جنہوں نے بعد امور معلومہ کے آپ کو صدق
 اور فاروق کہلوایا اور تم سب لوگوں نے کہا پس ایسی صورت میں کذب ہو کر مسلمان رہے یا نہیں
 اس کا جواب اُن سے لوفظ سوال چہا پوچھنا اپنے علم سے کہ یہ حدیث متفق علیہ یقین ہے
 کہ جو نہ پہچانے امام زمان کو وہ کافر مرتا ہے پس جناب امیر المؤمنین کذب خلافت ابو بکر اور علیؑ
 خلافت تھے جیسا کہ کلمات ابو بکر سے سوال سوم میں ظاہر ہوا کہ اگر کوئی چاہے تو اسباب
 میں ایک کتاب تیار ہو سکتی ہے غرض بتاؤ کہ اُن میں سے کس لیے امام برحق کو نہ پہچانا اور
 سب تو سب جناب فاطمہ جو بالاتفاق ناراض گئیں وہ کسکو امام جانتی تھیں پہلا انکو تو تم کا ہی کو

مانو گے کہ انکی تو تم تکذیب ہی کرتے ہو کہ مقابل کو صدیق اور فاروق کہتے ہو مگر یہ بتاؤ کہ ام المومنین
 عائشہ کس کو امام پہچان کر دنیا سے گئیں کہ وہ تو تیسرے خلیفہ کو مفضل کہا کین اور لعنت کیا کین
 اور چوتھے سے لکین اُسکے سوا اب بھی سارے ائمہ اثنا عشر کے منکر کسکو امام جانکر کس دین
 پر مرتے ہیں کہ حدیث سے ثابت ہے کہ ہر زمانہ میں امام ہوگا اور اگر نہ ہوگا تو قول پیغمبر لغو نہیں تا
 ہے اور یہ مجال اور خلاف دین ہے اگر کوئی کہے کہ امامت بنا بر مذہب اہل سنت رکن ایمان
 نہیں ہے تو کہو پھر ترک خلفاء اجماعی پر شیعہ کا کیا نقصان ہو کس لیے کہ انہوں نے بارہ خلیفہ
 معین کردہ خدا مانے اگر انکا مذہب حق ہی تو آپ کس دین پر گئے کیونکہ انکے نزدیک امامت رکن
 ایمان ہے۔ فقط سوال سا تو ان پوچھو اپنے علماء سے کہ آپکی ام المومنین جو امیر المومنین سے
 لڑیں تو امام جانکر لڑیں یا بغیر امام جانے کہ دونوں صورت میں بنا بر قاعدہ شرع کے یا کفر ہو یا تہ
 ماسوا اس کے سیرت پدر کی اپنے مخالفت کی کہ اُس نے حکم اجماع ناسخ حکم خدا و رسول قرار دیا تھا۔
 سبحان اللہ وہ تو تکذیب عترت کر کے صدیق ہوئے اور یہ جنگ نفس رسول سے صدیقہ کہلا
 مگر اصحاب میں حضرت سلیمان و ابو ذر و خلیفہ وغیر ہم کو اور ازواج میں حضرت خدیجہ اور حضرت
 ام سلمہ کو صدیق اور صدیقہ کے خطاب کے قابل نہ پایا اس بن بیٹھے کو کیا کہنے سوائے دشمنان
 عترت کے اپنے علماء سے اسباب میں استکین چاہو اور اگر کوئی بھکا دے اور آپس کی بات کہہ
 ٹالے تو فریب میں نہ آؤ اور کہو آپس کی بات اسکو کہتے ہیں جہاں مراتب علم اور کمال اور شرافتیں
 برابر ہوں دیکھو تو کہاں عترت پیغمبر نفس رسول اور کہاں ازواج کس لیے کہ ازواج نہ بسیار کی
 ارتداد اور اہل نار ہو نیکی خبر قرآن میں موجود ہے دیکھو حضرت عائشہ اور حفصہ کی خیانت کی
 خبر پہلے سورہ تحریم میں فرما کر بعد از ان خبر دخول نار زن انبیاء کیسے دی سمجھو تو اس سے کیا
 ثابت ہوا اور انکی شان میں قد صفت قلوب کجا بعد حال خیانت کے فرمایا ہو عبدالحق دہلوی نے
 ترجمہ ہندی تک میں تصریح کی ہو یعنی دل تم دونوں کے حق سے پر گئے پس کوئی عالم انکی حق
 کی طرف بازگشت کرنی کو خدا کی جانب سے سناوے تو ہم مابین ایسی صورت میں مقابلہ نفس
 پیغمبر سے جسکی ایذا رسول کی ایذا ہے اور اسکی بغیر اجازت صراط پر سے لونی نہ گزے گا کہ فصل خطا
 میں حضرت شیخ اول سے منقول ہے اور قبر میں سب سے انکی امامت کا سوال کیا جائیگا اور

کہ حضرت فرما چکے تھے کہ مثال میری اہلبیت کی مثال کشتی نوح کی ہے جو ان سے پہر گیا وہ تارسی ہے سو چو تو اس سے کس چیز کی آگاہی منظور تھی کہ اُس سے پہر کے بیٹا اور بی بی کوئی نہ بچے اسی طرح اس کشتی سے بھی پہر کے کوئی نہ بچے گا کس لیے کہ عترت کی اطاعت قرآن کے ساتھ برابر مقرر کی ہے پس جنہوں نے عترت کو چھوڑا اور جنہوں نے انکی اور ان کے ظالموں اور لڑنے والوں کی محبت میں تاویلین کیں اور بارہ خلیفہ مقرر کیے ہوئے آنحضرت کے چھوڑ کے ہوئے نفس سے چار خلیفہ قبول کیے اور خیانت عالتہ اور حفصہ کو بھی ظاہر کر دیا اور حق سے ان کے دل پہر گئے ہیں بتا دیا اور پہر وہ لڑیں بھی اور مرید ان کے پہر انہیں صدیق اور صدیقہ کہے جاتے ہیں اور عترت کے بعد پیغمبر کی تکذیب ہوتی ہے پس جسکو اسکے سوا اور کچھ معلوم ہو وہ اگر ہمیں بتا دے نہایت احسان ہوگا والذیحب المحسنین

بالمخبر

واضح ہو کہ ^{۱۲۸۹} میں ایک صاحب امامیہ مذہب نے ایک اشتہار معہ دست سوالوں کے جو اس سالہ کے آخر میں حرفاً حرفاً منقول ہیں بغرض جواب کھنجر کے علماء اہل سنت کے پاس ارسال کیا تھا چنانچہ یہ رسالہ ہدایت مقالہ ششمی ہدایت شیعہ اسکے جواب میں اس طرح لکھا گیا کہ اول سائل کے اشتہار کا جواب ہے پھر دس سوالوں کا مختصر جواب بلصواب جس میں کوئی کلمہ ناشائستہ اور لغو نہیں خاص فرقہ امامیہ کی ہدایت کے لیے لکھا گیا ہے حضرات شیعہ کو چاہیے کہ اس کتاب کو نہایت التفات کے ساتھ ملاحظہ فرمائیں۔ نقطہ

إِنَّهُ هُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ

الحمد لله والمنته که یہ رسالہ مؤلفہ جناب مولانا محمد قاسم صاحب جوہر نامی
مزید التباس اور موضع اثر ابن عباس سلمی بہ

۱۳۵۵ھ
تَحْمِيصُ النَّاسِ

بِأَهْتِمَاءِ

راحق محمد علی مالک کتب خانہ امدادیہ دیوبند

بہی جوہر برقی پریس ہلی سے طبع کرا کر

کُتُبُ خَانَةِ اِمْدَادِيَّةِ دِيُوْبَنْدِ عِيسَا كِيَا

یہ رسالہ دینیز ہر قسم کی اسلامی و غیر دینی کتب خانہ امدادیہ دیوبند
کتب تہایت ہی انداز قیمت پر ہر طلبہ میں

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

کیا فرماتے ہیں علماء دین اس باب میں کہ زید نے بہ قبیح ایک عالم کے جس کی تصدیق ایک نے بھی کی تھی دربارہ قول ابن عباس جو درمنثور وغیرہ میں ہے ان اللہ خلق سمی ارض فی کل ارض آدم کا دامکونو کنوح کنو حکم و ابراہیم کا ابراہیم کنو عیسیٰ کنو عیسا کنو کے یہ عبارت تحریر کی کہ میرا یہ عقیدہ ہے کہ حدیث مذکور صحیح اور معتبر ہے اور زید کے طبقہ جدا ہیں اور ہر طبقے میں مخلوق الہی ہے اور حدیث مذکور سے ہر طبقے میں انبیاء کا ہونا معہ ہوتا ہے لیکن اگرچہ ایک ایک خاتم کا ہونا طبقات باقیہ میں ثابت ہوتا ہے۔ خاتم النبیین صلی اللہ علیہ وسلم کے ثابت نہیں اور نہ یہ میرا عقیدہ ہے کہ وہ خاتم مائل آنحضرت کے اولاد آدم جس کا ذکر و لقد کرمنا بنی آدم میں ہے اور سب مخلوقات سے افضل ہے وہ کے آدم کی اولاد ہے بالاجماع اور ہمارے حضرت صلعم سب اولاد آدم سے افضل ہیں تو آپ تمام مخلوقات سے افضل ہوئے پس دوسرے طبقات کے خاتم جو مخلوقات میں مائل کسی طرح نہیں ہو سکتے انتہی اور باوجود اس تحریر کے زید یہ کہتا ہے کہ اگر شرع سے خلاف ثابت ہوگا تو میں اسی کو مان لوں گا میرا اصرار اس تحریر پر نہیں ہے علماء شرع سے یہ ہے کہ الفاظ حدیث ان معنوں کو محتمل ہیں یا نہیں اور زید بوجہ اس تحریر کے کافر یا فاسق اہل سنت و جماعت سے ہوگا یا نہیں بلینوا تو جروا۔

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلَى رَسُوْلِہِ الْکَرِیْمِ وَتَسْلِیْمًا عَلٰی اٰلِہٖ وَسَلَّمَ
وَاعْلَابِہِمْ اَجْمَعِیْنَ بَعْدَ حَمْدِہٖ وَسَلٰوةِہٖ کَبْرَہٖ قَبْلَ عَرْضِہٖ حَبَابِہٖ یَعْنِیْ خَاتَمِ النَّبِیِّیْنَ

یعنی آیہ کریمہ میں جو آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کو خاتم النبیین فرمایا کہ اس کے معنی سمجھنے چاہئیں

ہیں اور یہی وجہ ہے کہ کبھی موجود کبھی معدوم کبھی صاحب کمال کبھی بیکمال رہتے ہیں اگر یہ امور مذکورہ
 ممکنات کے حق میں ذاتی ہوتی تو انہیں اتصالاً تصانیف اور تالیفات و ہجواد و کمالات و جوذات ممکنات
 کو لازم ملازم رہتے سوا اسی طور رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کی خاتمت کو تصور فرمائیے یعنی آپ
 موصوف بوصف نبوت بالذات ہیں اور سوا آپ کے اور نبی موصوف بوصف نبوت بالعرض
 اور وہی نبوت آپ کا فیض ہے پر آپ کی نبوت کسی اور کا فیض نہیں آپ پر سلسلہ نبوت
 ختم ہو جاتا ہے غرض جیسے آپ نبی اللہ میں ویسے ہی نبی الانبیاء میں ہیں اور یہی وجہ ہوتی کہ پیشانی
 وَاذْخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ لَتُؤْتُواهُنَّ كُرْهًا سَوَّلْتُ لَكُمْ
 مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَتَتَّصِرُونَ بِهِ وَاللَّهُ عَالِمُ الْمُؤْمِنِينَ
 آپ کے اتباع اور اقتدار کا عہد لیا گیا ادھر آپ نے یہ ارشاد فرمایا کہ اگر حضرت موسیٰ بھی
 ہوتے تو میرا ہی اتباع کرتے علاوہ بریں بعد نزول حضرت عیسیٰ کا آپ کی شریعت پر عمل
 کرنا اسی بات پر مبنی ہے ادھر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کا یہ ارشاد کہ علمت علم الاولین
 الاخرون بشرط نهم اسی جانب مشیر ہے شرح اس معنی کی یہ ہے کہ اس ارشاد سے ہر خاص
 عام کو یہ بات واضح ہے کہ علوم اولین مثلاً اور ہیں اور علوم آخرین اور لیکن وہ سب علوم رسول
 صلی اللہ علیہ وسلم میں مجتمع ہیں سو جیسے علم سمع اور ہے اور علم بصر اور ہے ہمہ قوت عاقلہ
 نفس ناطقہ میں یہ سب علوم مجتمع ہیں ایسے ہی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اور انبیاء رہا قی کو
 پر ظاہر ہو کہ سمع و بصر اگر مد رک و عالم ہیں تو بالعرض ہیں اور نہ مد رک حقیقی اور عالم تحقیق
 عقل اور نفس ناطقہ ہی ہے اسی طرح سے عالم حقیقی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ہیں اور
 باقی اور اولیاء اور علماء گذشتہ و مستقبل اگر عالم ہیں تو بالعرض ہیں مگر اس کے ساتھ یہ
 فہم جانتے ہیں کہ نبوت کمالات علمی میں سے ہے کمالات عملی میں سے نہیں الغرض کمال
 ذوی العقول کل دو کمالوں میں منحصر ہیں ایک کمال علمی و دوسرا کمال عملی اور بنا مد رک کل
 دو باتوں پر ہے چنانچہ کلام اللہ میں چار فرقوں کی تعریف کرتے ہیں نبیین اور صدیقین
 شہداء اور صالحین جن میں سے انبیاء اور صدیقین کا کمال تو کمال علمی ہے اور شہداء اور
 صالحین کا کمال عملی انبیاء کو تو منبع العلوم اور فاعل اور صدیقین کو مجمع العلوم اور قابل سمجھنے اور شہداء
 منبع العمل اور فاعل اور صالحین کو مجمع العمل اور قابل خیال فرمائیے دلیل اس دعویٰ کے یہ ہے
 اپنی امت سے اگر ممتاز ہوتے ہیں تو علم ہی میں ممتاز ہوتے ہیں باقی رہا عمل اس میں بس

بظاہر امتی مساوی ہو جاتے بلکہ بڑھ جاتے ہیں اور اگر قوت عملی اور ہمت میں انبیاء امتیوں سے زیادہ بھی ہوں تو یہ معنی ہوئے کہ مقام شہادت اور وصف شہادت بھی ان کو حاصل ہے مگر کوئی ملقب ہوتا ہے تو اپنے اوصاف غالبہ کے ساتھ ملقب ہوتا ہے مرزا جان جانان صاحب اور شاہ غلام علی صاحب اور شاہ ولی اللہ صاحب اور شاہ عبد العزیز صاحب پراروں صاحب جامع بین الفقر والعلم تھے پر مرزا صاحب اور شاہ غلام علی صاحب تو فقیری میں مشہور ہوئے اور شاہ ولی اللہ صاحب اور شاہ عبد العزیز صاحب علم میں وجہ اس کی یہی ہوئی کہ ان کے علم پر تو ان کی فقیری غالب تھی اور ان کی فقیری پر ان کا علم اگرچہ ان کے علم سے ان کا علم یا ان کی فقیری سے ان کی فقیری کم نہ ہو سو انبیاء میں علم عمل سے غالب ہوتا ہے اگرچہ انکا عمل اور ہمت اور قوت اوروں کے عمل اور ہمت اور قوت سے غالب ہو بہر حال علم میں انبیاء اوروں سے ممتاز ہوتے ہیں اور مصداق نبوت وہ کمال علمی ہے جیسا کہ مصداق صدیقیت بھی وہ کمال علمی ہے چنانچہ لفظ نبأ اور صدق بھی جو اخذ اوصاف مذکور ہے اس بات پر شاہد ہے نبأ خود خبر کو کہتے ہیں جو اقسام علوم یا معلوم میں سے ہے اور صدق اوصاف علم میں سے ہے نبوت اور صدیقیت میں وہی فرق فاعلیت اور قابلیت ہے جو آفتاب و آئینہ میں وقت تقابل معلوم ہوتا ہے چنانچہ وہ حدیث مرفوعہ قولی جس کا یہ مطلب ہے کہ جو میرے سینہ میں خدا نے ڈالا تھا میں نے ابو بکرؓ کے سینہ میں ڈال دیا اس پر شاہد ہے مگر جیسے نبی کو نبی اس لئے کہتے ہیں کہ خبر دار کر نیوالا ہوتا ہے، صدیق کو صدیق اس لئے کہتے ہیں کہ اس کی عقل بجز قول صادق قبول نہیں کرتی قول صادق بے دلیل اس طرح قبول کر لیتا ہے جیسے مٹھائی کو معدہ اور قول باطل سے اس طرح گھبراتا ہے اور اس طرح اس کو روکتا ہے جیسے کھٹی کو معدہ روکتا ہے یہی تھا کہ صدیق اکبر کو ایمان لانے میں معجزہ کی ضرورت نہ ہوئی علیٰ ہذا القیاس مصداق شہید بدلت حدیث ہے جو اعلیٰ کلمۃ اللہ اور ترقی دین کے لئے جان دینے کو تیار ہو چنانچہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سے جو کسی نے پوچھا کہ بعض آدمی طمع مال میں لڑتے ہیں اور بعضے بوجہ عصبیت یعنی بوجہ قرابت و حمیت قومی اور بعضے بغرض ناموری ان میں سے شہید کون ہوتا ہے تو آپ نے فرمایا مَنْ قَاتَلَ لِتَكُونَ كَلِمَةً لِلَّهِ هِيَ الْعَلِيَا غُضَّ شَهَادَتِ اس صورت میں عوارض ہمت اور قوت عملی میں سے ہوئی اور شہید اول درجہ کا امر بالمعروف اور نہای عن المنکر ہوا اور اسی وجہ سے شاید شہید کو شہید کہتے ہیں یعنی بروز قیامت وہ شاہد ہو گا کہ فلانا شخص حکم خدا مان گیا تھا اور فلانی نہیں

کیونکہ اس بات کی اطلاع جیسے امر بالمعروف اور نہی عن المنکر کو ہو سکتی ہے اتنی اور دل کو نہیں ہو سکتی اور اس کی گواہی اس باب میں ایسی سمجھے جیسے کسی مقدمہ میں ملازمان سرکاری کی گواہی چنانچہ اس امرت کے حق میں یہ فرمانا کہتم جبراً اذخر جنت للناس تا صرؤن بالمعروف و تنصون عن المنکر اور ادھر یہ ارشاد و کذالک جعلناکم امۃ و سطرالتکوونوا شہداً علی الناس غور کیجئے تو اسی جانب مشیر ہے غرض شہید سے فیض عمل ہوتا ہے یعنی پہلے عمل اوروں سے کرا تلبت اور برے عملوں سے روکتا ہے سو جو شخص اس سے مستفیض ہو وہ صالح ہے اور ظاہر ہے کہ اہتمام اعمال کے باب میں وہی کر سکتا ہے جو خود اعمال میں پکا ہے سو بوسیدہ امر و نہی ہو یا لاپسیدہ صحت جس شخص کو افاضہ اعمال منظور ہو وہ تو شہید ہے اور جو اس سے مستفیض ہو وہ صالح جب یہ بات ذہن نشین ہو چکی تو خود معلوم ہو گیا ہو گا کہ جب نبوت کمالات علمی میں آتی اور دربارہ علم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم موصوف بالذات ہوتی تو دربارہ نبوت بھی آپ موصوف بالذات ہوں گے اور آیت و اذ اخذ اللہ ميثاق النبیین لما اتیتکم الخ میں جو لفظ مصدق لہا معکم ہے تو اس سے بعد لحاظ اس بات کے کہ یہ خطاب تمام انبیاء کرام علیہم السلام کو ہو اور کلام اس جگہ ایسا عام ہے کہ تمام علوم اور کتب کو شامل یہ بات اور بھی موجب ہو جاتی ہے کہ نبوت کمالات علمی میں سے ہے اور آپ جامع العلوم ہیں اور انبیا باقی جامع نہیں غرض جو بات حدیث علمت علم الاولین سے ثابت ہوئی تھی مع شے زاید آیت مذکورہ سے ثابت ہے سو ایک تو یہی بات فرمایا ہے کہ نبوت کمالات علمی میں سے ہونا اس سے ظاہر ہے کیونکہ رسول کی صفت میں یہ فرمانا کہ مصدق لہا معکم جو لاجرم منجملہ کمالات علمی ہے کیونکہ تصدیق علم ہی سے متصور ہے اس جانب مشیر کہ اس رسول کا علم ایسا عام ہو گا پھر بایں ہمہ لفظ رسول ہے بایں نظر کہ زبان عربی میں پیغام کہتے ہیں اور پیغام منجملہ اوامر و نواہی ہوتا ہے جو بیشک از قسم علوم ہے اس پر دال ہے اور علم کا لینا جس سے آپکا نبی الانبیا ہونا ثابت ہوتا ہے پہلے ہی معروض ہو چکا علاوہ ہر اس کذبت نبیاً و آدم باین الماعز و الطین بھی اسی جانب مشیر ہے کیونکہ فرق قدم نبوت اور حدوث نبوت باوجود اتحاد نوعی خوب جب ہی چسپاں ہو سکتا ہے کہ ایک جایہ و صفت ذاتی ہو اور دوسری جائعہ صفتی اور فرق قدم و حدوث اور دوام و عود صفت فہم ہو تو اس سے ظاہر ہے ہر کوئی سمجھتا ہے کہ اگر نبوت کا ایسا قدیم ہونا کچھ آپ ہی کے ساتھ مخصوص ہے تو آپ مقام اختصاص میں یوں نہ فرماتے علاوہ ہر اس حضرات صوفیہ کرام کی یہ تحقیق کہ

روح محمدی صلی اللہ علیہ وسلم نبین اول یعنی صفت علم ہے اور بھی اس کے سوید ظاہر ہے کہ شاعر کی تربیت سے شعر آوے گا اور طبیب کی تربیت سے فن طب اور محدث کی تربیت دربارہ حد مفید ہوگی فقیہ کی دربارہ فقہ سو جس کی مرئی صفت العلم ہو جو علم مطلق ہے مثل ابصار و اسطع علم خاص و قسم خاص نہیں تو لاجرم فرد تربیت یافتہ یعنی ذات پاک محمدی صلی اللہ علیہ وسلم بھی علم مطلق میں صاحب کمال ہوگی اور ظاہر ہے کہ مطلق میں تمام حصص خاصہ جو مقیدات میں ہوتی ہیں مندرج ہوتے ہیں سو یہ بعینہ مضمون علمت علم الاولین الخ ہے اور یہی وجہ ہوئی کہ معجزہ خاص جو ہر نبی کو مثل پروانہ تقرری بطور سند نبوت ملتا ہے اور بنظر ضرورت ہر وقت قبضہ میں ہوتا ہے مثل عنایات خاصہ گد و بیگاہ کا قبضہ نہیں ہوتا ہمارے حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کو قرآن ملا جو تَبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ ہے تاکہ معلوم ہو کہ آپ اس فن میں یکنا ہیں کیونکہ ہر شخص کا اعجاز اسی فن میں متصور ہے جس فن میں اور اس کے شریک نہ ہوں اور وہ اس میں یکتا ہو مثلاً خوشنویس کے سامنے اگر اور عاجز ہوتے ہیں تو اچھے خوش قطعہ کے لکھنے ہی میں عاجز ہوتے ہیں اور فنون میں عاجز نہیں سمجھے جاتے بالجمہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وصف نبوت میں موصوف بالذات ہیں اور سو آپ کے اور انبیاء موصوف بالعرض اس صورت میں اگر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کو اول یا اوسط میں رکھتے تو انبیاء متاخرین کا دین اگر مخالف دین محمدی ہوتا تو اعلیٰ کا ادنیٰ سے منسوخ ہونا لازم آتا حالانکہ خود فرماتے ہیں مَا نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ اَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِمَّنْهَا اَوْ مِثْلَهَا اور کیوں نہ ہو یوں نہ ہو تو اعطاردین منجملہ رحمت نہ ہے آثار غضب میں سے ہو جائے گا اگر یہ بات متصور ہوتی کہ اعلیٰ درجہ کے علماء کے علوم ادنیٰ درجہ کے علماء کے علوم سے کمتر اور اَدْوَن ہوتے ہیں تو مضائقہ بھی نہ تھا پر سب جانتے ہیں کہ کسی عالم عالی مرتبت ہونا منافی علوم پر موقوف ہے یہ نہیں تو وہ بھی نہیں اور انبیاء متاخرین کا دین اگر مخالف نہ ہوتا تو یہ بات ضرور ہے کہ انبیاء متاخرین پر وحی آتی اور افاضہ علوم کیا جاتا ورنہ نبوت کے پھر کیا معنی سو اس صورت میں اگر وہی علوم محمدی ہوتے تو بعد وعدہ محکم اِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَاِنَّا لَآلِهَافُطُونَ کے جوہ نسبت اس کتاب کے جسکو قرآن کہتے اور بشہادت آیت وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ جامع العلوم ہے کیا ضرورت تھی اور اگر علوم انبیاء متاخرین علوم محمدی کے علاوہ ہوتے تو اس کتاب کا تَبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ ہونا غلط ہو جاتا بلکہ جیسے ایسے نبی جامع العلوم کے لئے ایسی ہی کتاب جامع چاہئے تھی تاکہ علوم مراتب نبوت جو لاجرم علوم مراتب علمی ہے چنانچہ معروض ہو چکا

میسر آئی ورنہ یہ علوم مراتب نبوت بیشک ایک قول دروغ اور حکایت غلط ہوتی ایسے ہی ختم
 نبوت بمعنی معروض کو تاخر زمانی لازم ہے چنانچہ اضافت الی اللہین بایں اعتبار کہ نبوت بمنزلہ
 اقسام مراتب ہے یہی ہے کہ اس مفہوم کا مضاف الیہ وصف نبوت ہے زمانہ نبوت نہیں اور
 ظاہر ہے کہ در صورت ارادہ تاخر زمانی مضاف الیہ حقیقی زمانہ ہوگا اور امر زمانی یعنی نبوت بالعرض
 ہاں اگر بطور اطلاق یا عموم مجاز اس خاتمت کو زمانی اور مرتبے سے عام لے لیجئے تو پھر دونوں طرح کا
 ختم مراد ہوگا پر ایک مراد ہو تو شایان شان محمدی صلی اللہ علیہ وسلم خاتمت مرتبہ ہے نہ زمانی اور
 مجھ سے پوچھئے تو میرے خیال ناقص میں تو وہ بات ہے کہ سامع منصف انشا اللہ انکار ہی نہ کرے
 سو وہ یہ ہے کہ تقدم تاخر یا زمانی ہوگا یا مکانی یا مرتبہ یہ تین نوعیں ہیں باقی مفہوم تقدم و تاخر
 تینوں کے حق میں جنس اور ظاہر ہے کہ مثل چشم و چشمہ و ذات وغیرہ معانی لفظ عین ان تینوں میں
 یوں بعید نہیں جو مثل لفظ عین لفظ تقدم و تاخر و اختتام کو جو پانچویں کے آثار میں سے ہے بہ نسبت
 انواع مذکورہ مشترک کہئے جنس نہ کہئے مگر ان میں سے اول و آخر زمانی درستی تو مشخص ہوتا ہے
 یعنی اول و آخر اول نہیں ہو سکتا البتہ تقدم و تاخر مکانی کے لئے کسی صحیح کی ضرورت پڑتی ہے جس سے
 اول و آخر معلوم ہو جائے جیسے صفوف مسجد کے لئے قبلہ اور دیوار قبلہ ورنہ یہاں دوسری طرح سے
 لیجئے تو قضیہ منعکس ہو جائیگا جب یہ بات معلوم ہوگی تو اب سنئے کہ ذوات انبیاء علیہم السلام تو
 بذات خود اس قابل ہی نہیں کہ ان میں تقدم و تاخر کی گنجائش ملے ہاں بواسطہ زمان و مکان مراتب
 البتہ مقدم و موخر کہہ سکتے ہیں بہر حال حذف مضاف کی ضرورت ہوگی سو لفظ زمان کی جا پورا کر
 موصوف و تاخر بھی کوئی مفہوم عام ہی بخوبی کیا جائے تو بہتر ہے بلکہ ضرور ہے کیونکہ حذف بے قرینہ
 والہ علی المحذوف الخاص و لائل تقسیم میں سے ہے یہی وجہ ہے کہ لشدالامر من قبل و من بعد اور اللہ اکبر
 میں کل شئی یا من کل شئی محذوف سمجھا جاتا ہے بہر حال مؤنثہ و دونوں صورت میں برابر لفظ زمان ہو
 یا کوئی مفہوم عام پر تخصیص زمان ہی کیا ہے اس صورت میں ہر نوع میں مفہوم خاتمت جدی
 طرح ظہور کرے گا جیسے آیت انما الخمر و المیسر و الاصاب و الاشرکام و الحس من عمل الشیطن
 میں مفہوم جس جنس عام ہے کہ اس کے لئے خمر جدی نوع ہے اور میسر وغیرہ جدی وہاں جس نے
 اور طرح ظہور کیا یہاں اور طرح یعنی خمر میں نجاست ظاہری بھی ظاہر ہوئی اور انواع باقیہ میں فقط نجاست
 باطنی ہی رہی سو جیسے علت اختلاف ظہور مذکور یہ ہوئی کہ یہاں فعل شرب شراب کے باعث
 ممنوع ہوا اس لئے پانی وغیرہ کا پینا ممنوع نہیں تو یہاں تو جس صفت اصلی جسم شراب کی ہوگی

اور میسر وغیرہ میں اشیاء معلومہ اعمال کے باعث بری ہوئیں کیونکہ اشیاء معلومہ آلات
افعال معلومہ ہیں اس لئے جس صفت اصلی افعال کی ہوگی سو ان کی ناپاکی وہی نجاست
باطنی مگر جیسے افعال اور شراب میں فرق ہے اور پھر وصف جس میں متحد ایسی ہی یہاں قصہ
ہے بلکہ یہاں تینوں نوعوں کا موصوف بتقدم و تاخر ہونا ایسا ظاہر ہے جیسا شراب کا موصوف
جس ہونا مثل اتصاف افعال بر جس خفی حاصل تجوز نہیں سو اگر یہاں خاتم مثل جس جنس عام
رکھا جائے تو بدرجہ اولیٰ قابل قبول ہے اس میں خاتمیت زمانی اور مرتبی کو تو ضرورت نہیں
میں بتقدم نہیں ہاں مکانی میں ہے سو بقیاس تاخر مرتبی یہاں بھی نیچے سے شروع سمجھا جائیگا
اور زمین علیہا اختتام ہوگا۔ سو اگر اطلاق اور عموم ہے تب تو ثبوت خاتمیت زمانی ظاہر ہے
ورنہ تسلیم لزوم خاتمیت زمانی بدلات التزانی ضرور ثابت ہے ادھر تصدیقات نبوی ^{صلی اللہ علیہ وسلم} مثل
انت منی بمنزلتھارون من موسیٰ الا انہ لانی بعدی او کما قال ابو بظاہر بطرز مذکور
اسی لفظ خاتم النبیین سے ماخوذ ہے اسباب میں کافی کیونکہ یہ مضمون درجہ تو اتر کو پہنچ گیا ہی
پھر اس جمع بھی منعقد ہو گیا گو الفاظ مذکور پسند متواتر منقول نہ ہوں سو یہ عدم تو اتر الفاظ
یا وجود تو اتر معنوی یہاں ایسا ہی ہوگا جیسا تو اتر اعداد رکعات فرائض و وتر وغیرہ باوجودیکہ
الفاظ احادیث مشعر تعداد رکعات متواتر نہیں جیسا اس کا منکر کافر ہے ایسا ہی اس کا منکم
بھی کافر ہوگا اب دیکھئے کہ اس صورت میں عطف بین الجملتین اور استدراک اور استثناء
مذکور بھی بغایت درجہ چسپاں نظر آتا ہے اور خاتمیت بھی بوجہ احسن ثابت ہوتی ہے اور
خاتمیت زمانی بھی ہاتھ سے نہیں جاتی اور نیز اس صورت میں جیسے قراءت خاتم بکسر التاء جیسا
ہے ایسے ہی قراءت خاتم بفتح التاء بھی نہایت درجہ کو بے تکلف موزوں ہو جاتی ہے کیونکہ
جیسے خاتم بفتح التاء کا اثر اور نقش محتوم علیہ میں ہوتا ہے ایسے ہی موصوف بالذات کا اثر
موصوف بالعرض میں ہوتا ہے حاصل مطلب آیہ کریمہ اس صورت میں یہ ہوگا کہ ابوة
معروفہ تو رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کو کسی مرد کی نسبت حاصل نہیں پر ابوة معنوی
انبیوں کی نسبت بھی حاصل ہے اور انبیاء کی نسبت بھی حاصل ہے انبیاء کی نسبت تو
فقط خاتم النبیین شاہد ہے کیونکہ اوصاف معروض و موصوف بالعرض موصوف بالذات
کے فرع ہوتے ہیں موصوف بالذات اوصاف عرضیہ کی اصل ہوتا ہے اور وہ اس کی
نسل اور ظاہر ہے کہ والد کو والد اور اولاد کو اولاد اسی لحاظ سے کہتے ہیں کہ یہ اس سے

پیدا ہوتے ہیں وہ فاعل ہوتا ہے چنانچہ والد کا اسم فاعل ہونا اس پر شاہد ہے اور یہ
مفعول ہوتے ہیں چنانچہ اولاد کو مولود کہنا اس کی دلیل ہے سو جب ذات بایرکات محمدی
ﷺ کو موصوف بالذات بالنبوة ہوئی اور انبیاء باقی موصوف بالعرض تو یہ بات اب ثابت ہو گئی
کہ آپ والد معنوی ہیں اور انبیاء باقی آپ کے حق میں بمنزلہ اولاد معنوی اور ایتوں کی نسبت لفظ رسول
اللہ ﷺ غور کیجئے تو یہ بات واضح ہے پر آیت النبی اولى بالمؤمنین ملامت کی ضرورت ہے محمد رسول اللہ
ﷺ کو صغریٰ بنائے اور النبی اولى بالمؤمنین کو کبریٰ دیکھئے نتیجہ نکلتا ہے یا نہیں صورت اسکی
یہ ہے کہ النبی اولى بالمؤمنین من القسب کو بعد لحاظ صلہ من القسب کے دیکھئے تو یہ بات ثابت ہوتی ہے
کہ رسول اللہ ﷺ کو اپنی امت کے ساتھ وہ قرب حاصل ہے کہ ان کی جانوں کو بھی ان
کے ساتھ حاصل نہیں کیوں کہ ادنیٰ بمعنی اقرب اور اگر بمعنی احب یا اولیٰ بالتصرف ہو تب بھی یہی بات
لازم آئے گی کیونکہ اجسبت اور اولویت بالتصرف کے لئے اقربیت تو دوجہ ہو سکتی ہے پر بالعکس نہیں ہو سکتا
دلیل سنئے اول یہ بات سنئے کہ ایسی اقربیت جو اپنی حقیقت سے بھی زیادہ ہو بجز موصوف بالذات
کے کہ موصوف بالعرض یا وصف عارض کی نسبت ہوتا ہے اور کسی کو کسی کیساتھ حاصل نہیں کیونکہ
ربط اضافہ اگر میں شیعین نہیں تب تو باعتبار اصل حقیقت ہستنا اور تباہین ہوگا اگرچہ دونوں ایک موصوف
میں اتفاقاً مجتمع ہوں اتنا قرب کجا اور اگر ربط افاضہ میں شیعین ہے یعنی ایک موصوف بالذات اور دوسرا
موصوف بالعرض ہے تو لاجرم موصوف بالعرض کے ساتھ بحیثیت وصف عارض اور خود وصف عارض
محتاج موصوف بالذات ہوتے ہیں سو وصف عارض کو جو کچھ شخص حاصل ہوتا ہے بعد تحقق حاصل
ہوتا ہے اور علیٰ ہذا القیاس ادراک شخص بھی بعد ادراک اصل وجود ہوتا ہے چنانچہ دور کسی کو
دیکھئے تو ایک موجود مسہم ہوتا ہے جس کا الطباق ہزاروں احتمالوں پر تصور ہے پر جوں جوں قریب
آتا جاتا ہے وہ ابہام مرتفع ہوتا جاتا ہے اور تمیز جو ادراک شخصیات پر موقوف ہے حاصل ہوتی جاتی ہے
سو جب حالت بعد میں یہ حال ہے تو حالت قریب میں تو اس مسہم کو ادراک و وضاحت ہو جائے گی جس کی
وجہ سے تقدم علیٰ ادراک الشخصیات ضرور تر ہے علاوہ بریں معلوم ہونا خود ایک وصف وجودی ہے اور
معلومات کا معلوم ہونا ضروری جس کے معنی قطع نظر تقلید سے کر کے انصاف سے دیکھئے تو یہ معلوم ہوتا
ہے کہ افاضہ وجود ذہنی عالم کی طرف سے اس پر ہوتا ہے اور وہ نور علم جو ذات عالم کے ساتھ ایسی
طرح قائم ہے جیسے آفتاب کا نور آفتاب کے ساتھ اسکو ایسی طرح محیط ہو جاتا ہے جیسے نور مذکور اشیا
مستبصرہ کو اور ظاہر ہے کہ عالم کو اگر ادراک معلومات ہوگا تو وہ ایسا ہی ہوگا جیسے فرض کرد آفتاب

کو انوار خاصہ درود یوار کا علم جن کو دہوپ کہتے ہیں سوا اس میں سے نور مطلق جیسے صفت آفتاب کے
اور تثلیث اور تریج وغیرہ تقطیعات دہوپ جو صحن خانوں وغیرہ کی طرف سے لاحق ہوتے ہیں اصل
میں صفت صحن خانہا وغیرہ اور اس وجہ سے در صورت علم مفروض جو آفتاب کو حاصل ہوگا علم نور مطلق
بائیں وجہ کہ اپنی صفت ہے علم تقطیعات سے جو اوروں کی صفت ہے مقدم ہوگا ایسے ہی نور علم مذکور
صفت عالم ہے اور شخصات معلومات صفات معلومات اور اس وجہ سے علم صفت خود جو عین ہے علم
شخصات سے مقدم ہوگا اور ظاہر ہے کہ نور آپ بذات خود منور ہے اور یہ شخصات اور تعینات جو
حقیقت میں حقیقت معلوم ہیں کیوں کہ کسی زید و عمر وغیرہ یہ خصوصیات خاصہ ہیں جن کی وجہ سے باہم
تباہین ہے نہ وہ امر مشترک جس کو حقیقت انسانی کہہ سکتے ہیں نور بالعرض سوا اس حرکت علم میں جب نور مطلق اول
آیا اور حقیقت مذکورہ دوسری بار تو در صورتیکہ مقصود بالعلم وہ حقائق ہی ہوں اور طالب علم خود صاحب
حقیقت تو یوں کہنا پڑے گا کہ موصوف بالذات اس موصوف بالعرض سے اس کی حقیقت
کی نسبت بھی زیادہ قریبے کیونکہ قریب بعید کے دریافت کیلئے کمی بیشی فاصلہ ضرور ہے اور فاصلہ کم ہونے کی
یہ علامت ہے کہ ادھر کو حرکت کیجئے تو زیادہ فاصلہ کی چیز سے پہلے آئے سو دیکھ لیجئے حرکت فکری
میں اول دلیل آتی ہے پھر مدلول اس لئے استدلال لی میں بائیں وجہ کو دلیل جو حقیقت میں علت
ہوتی ہے اول علت آئے گی اور مطلوب بعد میں اس صورت میں دلیل اعنی علت کو مطلوب سے
بہ نسبت مطلوب کے بھی زیادہ قرب ہوگا مگر یہ قرب بہ نسبت معلول کے سوائے علت اور کسی کو
نصیب نہیں کیوں کہ اصل میں انفصال ہے گو اتصال ہو تو جہاں یہ قرب ہوگا ہی علت معلولیت
ہوگی اور وقت استدلال اگر خود معلول ہے اپنے ادراک کی طرف متوجہ ہو اور استدلال با استدلال
لی ہو تو یہ بات صاف روشن ہو جائے گی کہ طالب کی ذات سے اس کی علت قریب ہے سو اگر
مؤمنین کو اپنی حقیقت کا ادراک مطلوب ہوگا تو بیشک اول رسول اللہ ﷺ اس حرکت فکری میں
آئیں گے پھر ان کی حقیقت باقی رہی دلیل تھی وہ حقیقت میں دلیل ہی نہیں ہوتی بلکہ استدلال انی کیلئے
ضرور ہے کہ اول استدلال لی ہو لے اگر آفتاب کو علت نور سمجھیں تو پھر نور سے وجود آفتاب پر استدلال
مکن نہیں اور یہ سمجھنا کہ یہ علت ہو اور وہ معلول بھی استدلال لی ہے استدلال لی میں سوا اسکے اور
کیا ہوتا ہے الغرض وجود ذہنی معلول بھی علت کے وجود ذہنی پر ایسی طرح موقوف ہے جیسے اس کا
وجود اسکے وجود خارجی پر باقی استدلال انی میں علم تازہ نہیں ہوتا علم سابق کا انحصار ہوتا ہے اور ظاہر
ہے کہ علت اپنے معلول میں بہ نسبت اسکی حقیقت کے جو تعینات اور شخصات ہیں اور منجملہ لواحق اور

تولج اور محتاج فی تحقیق اولیٰ بالتصرف ہے علیٰ ہذا القیاس معلول کو اگر قابل محبت ہے اور جو محبت
اپنی علت سے ہوگی جو اس کی اصل ہے اور اسی کا پر تو اس میں ہے چنانچہ مثال نور آفتاب کے ظاہر
ہے وہ محبت تعینات سے کا ہوگی جو لو احق میں اور باہم اتفاقی ملاقات ہوگی ہے اس صورت
میں علت کو نسبت اسکے معلول کے اگر احب الیہ من نفسہ کہا جائے تو بجا ہے غرض اولیٰ معنی اقرب
ان دونوں معنوں کو مستلزم ہے اور یہ دونوں اس کے منافی نہیں بلکہ اس کے تحقق پر ایسی
طرح دال ہیں جیسے نور آفتاب طلوع آفتاب پر دلالت کرتا ہے سو جیسے طلوع آفتاب جو نور پر مقدم
ہے ایسے ہی تحقق اولویت بمعنی اقربیت تحقق اولویت بالتصرف اور اولویت بمعنی اقربیت پر مقدم
ہوگی غرض اقربیت مذکور کا ما بین رسول اللہ ﷺ امت مرحومہ ہونا بایں طور کہ آپ اقرب الی
الامۃ المرحومۃ من انفسہم ہوں ضرور ہے اور یہ بجز اس کے متصور نہیں کہ آپ علت ہوں اور
امت مرحومہ غنی مومنین معلول اور ظاہر ہے کہ معلول میں جو کچھ ہوتا ہے فیض علت اور عطا علت
ہوتا ہے اس لئے اس کے لئے صبغہ معقول تجویز کیا گیا اس صورت میں علت میں ضرور ہے کہ وہ فیض دانی
ہو ورنہ وہاں بھی عرضی ہو تو کوئی اور ہی مفیض حقیقی ہو گا کیوں کہ یہ تو ہو ہی نہیں سکتا کہ وصف عرضی
تو خود ہو جائے کوئی موصوف بالذات ضرور ہے سو وہی ہمارے نزدیک علت اصلی ہے الغرض
لفظ رسول اللہ جو مترادف بنی اللہ یا من معنی بنی اللہ کو ہے جب صغریٰ بنا کے تو بوجہ اجتماع شرطیہ
ضروریہ جو شکل اول میں ہونی چاہئیں نتیجہ نکلے گا کہ محمد اولیٰ بالمومنین من انفسہم اور یہ بات اس بات کو
مستلزم ہے کہ وصف ایمانی آپ میں بالذات ہو اور مومنین میں بالعرض آپ اس امر میں مومنین کے
حق میں والد معنوی ہیں یعنی اور و نکا ایمان آپ کے ایمان سے پیدا ہوا ہے آپکا ایمان اوروں کے
ایمان کی اصل ہے اوروں کا ایمان آپ کے ایمان کی تسلسل اس تقریر پر وجہ عطف مذکور اور استدراک
مستطور خوب واضح ہو گئی اس لئے اس مضمون کو ہمیں ختم کرتا ہوں اگرچہ خوبی مزید توضیح اس بات کو
مقتضی تھی کہ مثل علم ایمان کا ایک وصف فطری ہوتا اور یہ بات کہ ایمان کمالات علمی میں سے ہے پر علم
موقوف اور نبوت کمالات علمی میں سے ہو چکا ہے مستلزم اور نیز یہ امر کہ انبیاء کس بات میں آپ کے ساتھ
علاقہ مولودیت رکھتے ہیں اور امت کس بات میں اور پہر کیوں لفظ مشیر لولد مومنین کو لفظ مشیر لولد
انبیاء سے مقدم رکھا یہ باتیں بیان کرتا اور حسب فہم موجب کہ جاتا ہے پابند شیعہ تطویل قدر ضرورت پر لکھا
کر کے عرض پرداز ہوں کہ اطلاق خاتم اس بات کو مقتضی ہے کہ تمام انبیاء کا سلسلہ نبوت آپ پر
ختم ہوتا ہے جیسے انبیاء گذشتہ کا وصف نبوتہ میں حسب تقریر مستطور اس لفظ سے آپ کی طرف محتاج

ہونا ثابت ہوتا ہے اور آپ کا اس وصف میں کسی کی طرف محتاج نہ ہوتا اس میں انبیاء گذشتہ ہوں یا کوئی اور اسی طرح اگر فرض کیجئے آپ کے زمانہ میں بھی اس میں یا کسی اور زمین میں یا آسمان میں کوئی نبی ہو تو وہ بھی اس وصف نبوت میں آپ ہی کا محتاج ہوگا اور اس کا سلسلہ نبوت بہر طور آپ پر ختم ہوگا اور کیوں نہ ہو عمل کا سلسلہ علم پر ختم ہوتا ہے عجب علم ممکن البتہ سری ختم ہو لیا تو ہر سلسلہ علم و عمل کیا چلے عرض اتمام اگر باری معنی تجویز کیا جائے جو میں نے عرض کیا تو آپ کا خاتم ہونا انبیاء گذشتہ ہی کی نسبت خاص ہوگا بلکہ اگر بالفرض آپ کے زمانے میں بھی کہیں اور کوئی نبی ہو جب بھی آپ کا خاتم ہونا بدستور باقی رہتا ہے مگر جسے اطلاق خاتم النبیین اسباب کو مقتضی ہے کہ اس لفظ میں کچھ تاویل نہ کیجئے اور علی العموم تمام انبیاء کا خاتم کہئے اسی طرح اطلاق لفظ شلہن جو آیت اللہ الذی خلق سبع

سماوات ومن الارض مثلہن تیمنزل الامر بینہن میں واقع ہے اس بات کو

مقتضی ہے کہ سوا تبارن ذاتی ارض و سما جو لفظ سماوات اور لفظ ارض سے مفہوم ہے اور ان دونوں لفظوں کا ذکر کرنا اس باب میں بمنزلہ استتار ہے اور نیز علاوہ اس تبارن کے جو بوجہ اختلاف

لوازم ذاتی یا اختلاف مناسبات ذاتی خواہ مجملہ لوازم وجود ہوں یا مفارق بین السماء والارض متصور اور بالاتزام سنتیہ نہ سبب الوجہ بین السماء والارض مماثلت ہوتی چاہئے سو اس میں سے مماثلت

فی العدد اور مماثلت فی البعد اور فوق و تحت ہونے میں مماثلت تو اسی حدیث مرفوع سے معلوم ہوتی ہے جس سے تحقق سبع ارضین معلوم ہوا ہے اور صاحب شکوۃ نے بحوالہ امام ترمذی اور امام

احمد باب بد الخلق میں اس کو روایت کیا ہے اور ترمذی میں کتاب التفسیر میں سورہ حدید کی تفسیر میں روایت کیا ہے وہ حدیث یہ ہے۔ وعن ابی ہریرۃ قال بیانا بنی اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

جالس واصحابہ اذا اتی علیہم صحاب فقال نبی اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ہل تدرؤن ما ہذا قالوا اللہ ورسولہ علم قال

بذہ العنان ہذہ روایات الارض یسوقہا اللہ الی قوم لای شکرونہ ولا یدعونہ ثم قال صل تدرؤن ما فوقکم قالوا اللہ ورسولہ اعلم قال فانہا الریح سقف محفوظ و موج مکفوف ثم

قال ہل تدرؤن ما بینکم و بینہا قالوا اللہ ورسولہ اعلم قال بینکم و بینہا خمس مائۃ عام ثم قال ہل تدرؤن ما بین کل سمانین ما بین سماوات الارض ثم قال ہل تدرؤن ما فوق

ذک قالوا اللہ ورسولہ اعلم قال ان فوق ذلک العرش و بینہ و بین السماء بعد ما بین السماء ثم قال ہل

۱۰ اگر بالفرض آپ کے زمانہ میں یا آپ کے بعد بھی کوئی نبی فرض کیا جائے تو بھی خاتمیت محمدیہ میں فرق نہ آئیگا کیونکہ فرما صلی اللہ علیہ

تذرون ما الذی تحتکم قالوا اللہ ورسولہ اعلم قال انھما الارض ثم قال بل تذرون ما
تحت ذلک قالوا اللہ ورسولہ اعلم قال ان تحتھا ارضاً اخرى بینھما سیرة حسمانہ سنتہ
حتى عد سبع ارضین بین کل ارضین سیرة حسمانہ سنتہ ثم قال والذی نفس محمد بیدہ لو انکم دلیتم بحبل الی
الارض السفلی لہبط علی اللہ ثم قرأہ الاول والاخر والظاهر والباطن ہو کل شیء عظیم رواہ احمد والترمذی ابیہ
اس حدیث سے علاوہ اس کے کہ یہ زمین سب میں اوپر ہے سات زمینوں کا ہونا اور وہ بھی جو
اوپر ہونا اور ہر ایک زمین سے دوسری زمین تک ساتوں زمینوں میں پانچ پانچ سو برس کی راہ
کا فاصلہ ہونا تبصریح ثابت ہے غرض یہ تین مماثلتیں تو اسی حدیث سے تبصریح معلوم ہو گئیں
جس کے معلوم ہونیسے یہ خیال کہ بعد منہائی تباہن مذکور کے اور سب باتوں میں شہادت اطلاق و عموم کلام
ربانی مماثلہ مراد ہے اور یہی قوی ہو گیا اور کیوں نہ ہو اول تو مثلہن بھی اسی کلام اللہ میں ہے جس میں لفظ
خاتم النبیین جس کی اطلاق اور نبیین کی عموم کے باعث کسی نے آج تک ائمہ دین میں سے اس میں
کسی قسم کی تاویل یا تخصیص کا کرنا جائز نہ سمجھا تو رات و نخل یا کسی پنڈت کی پوتھی میں نہیں جو استعمال
تحریف و افتراء ہو پھر اس پر حدیث مذکور اس قدر صدق خیال مذکور علاوہ برس مقابل کعبہ
آسمان میں بیت معمور کا ہونا اور پہر بائیں نظر کہ مقابل کعبہ اوپر کہیں تک جاؤ اور نیچے تخت الشری تک
تو کعبہ ہی ہے خیال مماثلت کو اور دو چند مستحکم کرے دیتا ہے بائیں ہمہ اطلاق مماثلت میں مزید
رفعت مراتب نبوی صلی اللہ علیہ وسلم ہے یہاں تک کہ اگر اطلاق مذکور کو تسلیم نہ کیجے تو رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کی عظمت
اور رفعت کے سات حصوں میں سے کل ایک ہی باقی رہ جائے اور چھ حصے عظمت کم ہو جائے چنانچہ
انشاء اللہ قریب ہی یہ معاملہ ہوا چاہتا ہے۔ خیر اصل مطلب یہ ہے جب یہ بات ثابت ہوئی کہ
سات آسمان ہیں اور وہ بھی اوپر نیچے کیف ما اتفق دائیں بائیں آگے پیچھے واقع نہیں اور پہر بائیں
پانچ پانچ سو برس کا فاصلہ نکلا اور اسی طرح زمینوں کا حال ہوا تو یہ بھی لقمہ نبی سمجھنا چاہئے کہ جیسے ساتوں
آسمانوں میں آبادی ہے اور پہر اوپر کے آسمان والے نیچے کے آسمان والوں پر عالم الیوہی ساتوں
زمینیں بھی آباد ہوں گی اور اوپر کی زمین والے نیچے کی زمین والوں پر عالم ہونگے دلیل حکومت اہل
سموات فوقانی اول تو یہ حدیث ترمذی کی ہے۔ قال الترمذی فی ابواب التفسیر فی تفسیر سورۃ
سبا ثنا لفر بن علی الجہضمی ثنا عبد الاعلیٰ ثنث معمر عن الزہری عن علی بن حسین عن ابن
جہاش قال بینہما رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی لفرسن صحابہ اذ رمی بحیم فاستنار فقال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما کتتم تقولون مثل ہذا فی الجاہلیۃ اذ راہموہ قالوا کنا نقول بمیوت عظیم

او یولد عظیم فقال رسول الله ﷺ فانه لا يرمى به لموت احد ولا يحيوته ولكن ربنا
 تبارك اسمه وتعالى اذا قضى امر ارجح حمله العرش ثم سجد اهل السما والذين يلونهم
 ثم الذين يلونهم حتى يبلغ التسبيح الى هذه السماء ثم سال اهل السماء
 السابعة اهل السماء السابعة ماذا قال ربكم قال فيخبرونهم
 ثم يستخبر اهل كل سما حتى يبلغ النخراصل السماء الدنيا وتختلف الشياطين السبع
 فيرمون فيقذفون الی اولیاءهم فما جاءوا به على وجهه فهو حق و
 لكم بحرفون ويزيدون هذا حديث حسن صحيح - اس مضمون سے صاف ظاہر ہے
 کہ حکم خداوندی ملائکہ کی نسبت جو کچھ ہوتا ہے وہ اس ترتیب سے پہنچتا ہے سو یہ بات بعینہ ایسی ہے
 جیسے حکم بادشاہی جو کچھ ملازمان ماتحت کی نسبت ہوتا ہے ان سے اوپر کے ملازموں کی واسطے
 سے ان تک پہنچتا ہے۔ چنانچہ سب کو معلوم ہے اور نیز بمقتضائے حدیث دیگر بھی یہی ہے جو
 شاعر العزیز صاحب قدس اللہ سرہ العزیز نے تفسیر عزیزی سورہ بقرہ میں بذیل تفسیر آیت تم اسوا
 الی السماء فسواهن سبع سموات۔ روایت کی ہے چنانچہ فرماتے ہیں وابن المنذر ابن عباس

روایت کردہ است کہ سید السموات السماء النبی فیہ العرش وسید الارضین التی اتم
 علیہا اس حدیث سے ایک تو مماثلت زائدہ معلوم ہوئی یعنی جیسے وہاں اوپر کا آسمان افضل ہے
 کیونکہ عرش اس میں ہے یعنی اس سے متصل ہے یہاں اوپر کی زمین یعنی یہ زمین افضل ہو دوسری
 بدلات التزامی یہ ثابت ہوا کہ اوپر کے آسمان والے نیچے والوں پر حاکم ہوں کیونکہ فضیلت سموات
 ظاہر ہے کہ باعتبار فضیلت سکان سو نوع و احد میں فضیلت اس بات کو مقتضی ہے کہ فردا افضل اکمل
 موصوف بالذات ہو کیونکہ موصوف بالذات کی طرف سے تو نوع واحد میں تفاوت افراد ممکن نہیں اس لئے
 کہ وہ ایک ہی تہ ہے اور جہاں دو نظر آتے ہیں بائیں نظر کہ نوع واحد میں تعدد ترکیب کو مقتضی ہوتا کہ اتحاد امر
 مشترک کی طرف راجع ہو اور تباہن امور تباہنہ کی طرف پہر انجام کار و وحدت لازم آجاتی ہے اس
 صورت میں لاجرم یہ اختلاف و تفاوت معروض اور قابل کی طرف سے ہوگا کیونکہ حوادث میں جتنے
 اختلاف ہیں وہ انہیں دو کی طرف یا انکی استقامت کی طرف جیسے آلات و شرائط میں منسوب ہوتی ہیں جو
 تنگی مقام زیادہ شرح سے معذور ہوں یا نہ ہوں بل ہم کی واسطے یہ مضامین معروض ہوئی ہیں انکو اتنا بھی کمالی
 ہے الغرض یہ اختلاف و تفاوت معروضات کی جائز ہے گا مگر بظاہر ہے کہ اس صورت میں فردا افضل
 وہ اسطی العرفی ہوگا جو اپنے معروضات کے حق میں موصوف بالذات ہوتا ہو اگرچہ کسی اور کی نسبت وہ بھی معروض

جیسے آئینہ وقت نور افشانی درود دیوار اگر درود یواری نسبت واسطہ فی العروض اور موصوف بالذات ہے تو آفتاب کی نسبت خود معروض ہے سو ایسے ہی امور بوجہ ثبوت عنہما میں سمجھے دوسرے حکم عدلیہ افضلیت بالفرد اس بات کو مقتضی ہے کہ فضل ہو وہ باقیوں پر حاکم ہو علاوہ بریں حسن انتظام خدا جو ہر نوع میں نمایاں ہے اس بات کو مقتضی ہے کہ جیسے افراد کا سلسلہ نوع پر اور انواع کا سلسلہ پر ختم ہوتا ہو اور اسوجہ سے جنس کے احکام و آثار انواع میں اور انواع کے احکام و آثار افراد میں ساری ہیں یہ استقلال جو ہر فرد ذوی العقول میں گو نہ نمایاں ہے اور اسوجہ سے وہ انتظام جو ان کے ہو جانے اور ان کے اجتماع پر موقوف ہے باطل ہو جاتا ہے کسی ایک آدمی کے متعلق کر کے اسکو مستعظم قرار دیا جائے جس کے سامنے یہ استقلال فرادی فرادی والے محتج نظر آئیں سو اسکی تمام حکومت بلکہ وجہ تکرار فراد کی غور سے کی جائے تو وہ عروض ہے کیونکہ اگر کلی کو معروضات کے ساتھ عروض نہ تو یہ تعداد افراد ہرگز ظاہر نہ ہو اور اس صورت میں مناسب یوں ہے کہ موصوف بالذات پر بشرطیکہ قابلیت حکومت و محکومیت رکھتے ہوں حاکم ہوتا کہ تبعوعیت باطنی در صورت تبعوعیت ظاہری منجملہ وضع اللہ فی محلہ بھی جائز پھر یہ فوقیت و تحتیت باوجود اتحاد نوعی حکم عدل و حکمت اس بلکہ کہ جیسے فرد تنزل نوعی اور نوع تنزل جنسی ہوتا ہے اس طرح ارواح ملائکہ سافل تنزل ارواح ملائکہ ہوں تو بہت مناسب ہوتا کہ یہ تکرار و فوقیت و تحتیت دونوں صحیح ہوں اسلئے کہ تنزل مرتبہ بھی مثل تکرار عروض ممکن نہیں چنانچہ افراد کی تنزل نوعی ہونی سے اور انواع کے تنزل جنسی ہونی سے یہ بات ظاہر ہے کہ تکرار تنزل لازم ہیں اور عروض پر موقوف اور عروض کا قصہ آپ سن ہی چکے ہیں کہ موصوف بالذات ہوں بالعرض پر جیسے باعتبار ظہور و نفوذ احکام بمعنی آثار حاکم ہوتا ہے ایسے ہی باعتبار حکومت بھی حاکم چاہئے اس صورت میں کیفیت حال یہ ہوگی کہ ارواح سافلہ جو مرتبہ تکرار میں پیدا ہوتی ہیں اور درجہ نیچے میں ارواح صغیرہ و حقیرہ ہوں اور ارواح عالیہ جو درجہ میں عالی اور وحدت اور مبداء بجانب علیہ عظیمہ اور کبیرہ ہوں عرض جب مجموعہ حصص کو لیجئے تو ایک روح عظیم مثل رب النوع ہو اور جہدی حصے کر لیجئے تو روح صغیرہ پیدا ہو سو جب مرتبہ صغیر میں روحانیت ہے چنانچہ افراد کے ملاحظہ ظاہر ہے تو مرتبہ عظمت میں روحانیت کیوں نہ ہوگی کیونکہ وصف ذاتی حالت اجتماع حصص میں زیادہ قوی ہوتا ہے سو یہ اجتماع حصص اگر ہوتا ہے تو موصوف بالذات ہی میں ہوتا ہے معروض میں کسی صحن میں پورا نور نہیں البتہ آفتاب میں سب حصہ فراہم ہیں اسلئے مراتب فوقانی میں روح ہونگی اور مراتب تحتانی میں ارواح صغیرہ اور اسوجہ سے فوق و تحت خارجی و ظاہری بھی ملحوظ رہتا ہے

تاکہ ظاہر و باطن مناسب رہیں یا جملہ وحدت نوعی و تکثر افرادی اور پھر فرق فوق و تحت باعتبار قانون
 عدل و حکمت اگر درست ہو سکتا ہے تو یوں ہو سکتا ہے جس طرح سے عرض کیا کہ ارواح عالیہ روح
 ساقلہ کے لئے موصوف بالذات ہوں اور افضل ترین ملائکہ فلک منہم کوئی ایک مالک ہو جس کی روح منبع
 ارواح ملائکہ باقیہ فلک منہم بھی ہو اور منبع روح فرد افضلہ میں ملائکہ فلک ششم بھی ہو کہ پھر اس کی روح
 مع ارواح باقیہ فلک ششم اور فرد اکمل ملائکہ فلک پنجم علیٰ ہذا القیاس اور فرد اکمل ملائکہ فلک منہم کا ملائکہ
 باقیہ فلک منہم کے لئے بھی منبع ہونا اور فرد اکمل ملائکہ فلک ششم کے لئے بھی منبع ہونا اور پھر ان کا اور ہونا
 اور فقط تابع ہونا اور اس کا نیچے ہونا اور تبعوع و منبع ملائکہ باقیہ فلک ششم بھی ہونا ایسا ہو جیسے آفتاب
 کا نسبت آئینہ واقع فی الصحن اور بہ نسبت دہوپ سقفت منبع ہونا ظاہر ہے کہ دہوپ اوپر ہے
 مگر چوں کہ منبع النور نہیں فقط تابع ہی ہے تبوع نہیں اور آئینہ منور باین نظر کہ درو دیوار کے حق میں منبع نور
 بھی ہو گیا ہے تو ان کے حق میں تبوع بھی ہے۔ مگر یہی صورت اس وقت باہم زمینوں کی بھی ہوگی کہ
 ساتوں کی ساتوں آباد بھی ہونگی اور اوپر کے زمین کی فرد اکمل انہی محمد رسول صلی اللہ علیہ وسلم کی روح پاک
 جیسے ارواح انبیاء و مومنین کے لئے منبع ہوگی ایسے ہی فرد اکمل زمین ثانی کیلئے بھی منبع ہوگی اور اس کی
 روح پاک باقی اس زمین کے مکان کیلئے بھی منبع ہوگی اور فرد اکمل زمین سوم کیلئے بھی منبع ہوگی علیٰ ہذا القیاس
 نیچے کی زمین تک خیال کر لو اور اس تقریر سے یہ وہم بھی مرتفع ہو گیا کہ یہاں کا ہر فرد حاکم و تبعوع ہو
 اور ارضی تحت کی افراد متقابلہ و متماظرہ اپنے اپنے نظائر کے تابع بلکہ فقط فرد اکمل کا تبعوع ہونا اور
 ارض ساقلہ کے فرد اکمل کا اس کی نسبت اول تابع ہونا اور اس کے سبب افراد باقیہ کا تابع ہونا سمجھا
 جاتا ہے مثال مطلوبہ تو اول آفتاب اور آئینہ کے حال پر غور کیجئے اوپر کی دہوپیں ان دہوپوں
 کی اصل نہیں ہو آئینہ صحن سے پیدا ہوئے ہیں دوسرے دیکھئے لائٹ تو لفٹٹ پر مثلاً حاکم پر اس کی اردلی
 کے لوگ اس کی اردلی کے حاکم نہیں البتہ لائٹ بواسطہ لفٹٹ انہی حاکم ہے جیسے آفتاب بواسطہ آئینہ
 نیچے کی دہوپوں کا بھی مخدوم تھا اس تقدیر پر نیچے کی زمین سے سلسلہ نبوت شروع ہو گا اور رسول
 اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے اوپر وہ سلسلہ ختم ہو گا جیسے یہاں کی نبوت کا سلسلہ بھی آپ ہی پر اختتام پاتا ہے
 اتنا فرق ہے کہ یہاں انبیاء باقیہ میں باہم نسبت حکومت و محکومی محض باشارہ عقلی نہیں نکال سکتے
 اور نیچے کی زمین سے جو سلسلہ شروع ہوا ہے اس میں باشارہ عقلی ہم کہہ سکتے ہیں کہ دوسرے زمین و
 تیسری زمین و انہی حاکم ہیں اور تیسری زمین واسطہ جو تھی زمین و انہی حاکم ہیں ہذا القیاس سو اس فرق
 کی تصحیح اگر مثال سے منظور ہے نو سنئے کہ ہم بادشاہ کو لائٹ پر اور لائٹ کو لفٹٹ پر حاکم تو فقط اتنی ہی

بات کے پہرے کہہ سکتے ہیں کہ ہم کو ان مراتب کا باہم فوق و تحت ہونا معلوم ہو پلاٹ یا فلت کی
 محکمہ اور عملہ میں یہ حکم برابر جاری نہیں کر سکتے غرض ایک سلسلہ نبوت تو فوق و تحت میں واقع ہو
 اور باعتبار فرق مراتب مکانی اسکے فرق مراتب کی طرف اشارہ کیا گیا ہے اور ایک سلسلہ نبوت
 ماضی و مستقبل میں واقع ہو اور باعتبار فرق مراتب مانی اسکا فرق مراتب کی طرف اطلاق کی گئی شرح اسکی
 یہ ہے کہ اہل فہم پر روشن ہے کہ زمانہ ایک حرکت ارادہ خداوندی ہو اور یہی وجہ ہے کہ محققین صوفیہ کرام علیہم السلام
 تجد و امثال کے قائل ہوئے کیوں کہ حرکت میں مقولہ حرکت کا ایک فرد ہر آن میں جدا حرکت کے عارض
 ہوتا ہے والعمال تکفیفہ الاشارة۔ اور یہی وجہ ہے کہ زمانہ مقدار حرکت ہے کیوں کہ مقدار ہونیکے لئے
 ثمان اور تجانس ضرور ہے خط کیلئے مقدار خط ہی ہو سکتا ہے اور سطح کیلئے مقدار سطح اور جسم کیلئے
 مقدار جسم یعنی وہ چیز جس سے کمی بیشی مساوات معلوم ہو وہ کچھ نہیں ہی ہوتی ہے یہی وجہ ہے کہ خط کو
 سطح سے نہیں ناپ سکتے اور اگر ناپ بھی لیتے ہیں تو اس کی ایک بعد سے جو اس قسم خط ہے ہوتا ہے
 غلے ہذا لقیاس اگر جسم کو سطح یا خط سے ناپیں تو اس کو بھی ایسا ہی سمجھو ہر حال زمانہ ایک امتداد
 حرکت خداوندی ہے اگر اندیشہ تطویل نہ ہوتا تو اشار اللہ اس بخت کو و اشکاف کرو کہ ہلا تا پر کیا کیجئے
 ذکر استطرادی بقدر ضرورت ہی زیبا ہے زیادہ نازیبا ہے تیسرا اہل فہم سے یہ امید ہے کہ فقط اشارہ ہی
 ان کو کافی ہو مگر در صورتیکہ زمانہ کو حرکت کہا جاوے تو اسکے لئے کوئی مقصود بھی ہوگا جسکے آنے پر
 حرکت متبہی ہو جائے سو حرکت سلسلہ نبوت کے لئے نقطہ ذات محمدی متبہی ہو اور یہ نقطہ اساق
 زمانی اور اساق مکانی کیلئے ایسا ہے جیسے نقطہ اس زاویہ تاکہ اشارہ شناسان حقیقت کو یہ معلوم
 کہ آپ کی نبوت کون و مکان زمین و زمان کو شامل ہے۔ ہا یہ شبہ کہ زمانہ تو بعد ختم نبوت بھی باقی ہے اگر حقیقت
 زمانہ حرکت مذکورہ ہو تو لازم آتا ہے کہ مقصود تک ابھی نہیں پہنچے اور رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم افضل البشر نہ ہوں
 کیوں کہ مقصود و مطلوب نہیں جو متبہا، حرکت مذکورہ ہوگا وہی افضل ہوگا سو یہ شبہ قابل اس کے نہیں
 کہ اہل فہم کو موجب تردد ہو مگر بانیہمہ دفع خلجان کیلئے یہ معرض ہے کہ ہر حادثہ زمانی کے لئے
 ایک عمر ہے کہ جس کی وجہ سے محققان صوفیہ کرام ہر حادثہ میں قائل تجد و امثال ہوئے کیونکہ زمانہ
 ایک حرکت ہے چنانچہ اسکا متحد و غیر قائل ذات ہونا بھی اسکے موند ہے اس صورت میں مسافات
 متعددہ ہیں اور حرکات متعددہ بنجملہ حرکات سلسلہ نبوت بھی تھی سو بوجہ حصول مقصود اہم ذات محمدی
 حرکت کوہ حرکت تبدیل بسکوں ہونی البتہ اور حرکتیں ابھی باقی ہیں اور زمانہ آخر میں اپنی ظہور کی ایک بھی
 وجہ ہے غرض باعتبار زمانہ اگر شرف ہے تو مستقبل میں ہے کہ وہ طرف مقصود ہے نہ یہ کہ زمانہ مستقبل

فی حد ذاتہ اشرف ہے اور باعتبار مکان جانب فوقانی تاکہ فوقیت مراتب پر دلالت کرے باقی
فرق کہ نبی آدم کافر بھی ہوتے ہیں اور ملائکہ کافر نہیں ہوتے یا ملائکہ تعداد میں زیادہ ہیں اور نبی آدم کم
سوا اسکا جواب یہ ہے کہ یہ فرق اطلاق مماثلت میں قاصح نہیں یہ جو راقم سطور نے عرض کیا تھا کہ وہ تبیین
جو مقتضا اختلاف ماہیت ارض و سما اور لوازم ماہیت ارض و سما یا مناسبات ماہیت ارض و سما میں سے
ہو ملحوظ کر کے پہرہ تامل دیکھنا چاہئے سو جیسے عظمت سموات اور صغر ارضین تشخصات و تعینات ارض و
سما میں داخل ہے اور یہ اختلاف اُس اختلاف مفہوم ہی میں آگیا ایسی وہی بوجہ مناسبت اختلاف مقادیر
سکان بھی ضرور ہے بلکہ اس صورت میں اگر یہاں کے سکان کو وہاں کے سکان کے ساتھ ہی نسبت
ہو جو یہاں کی مقدار کو وہاں کی مقدار کے ساتھ ہر زمین کو اپنے مقابل کے ساتھ ہو تو عجب نہیں
اور اس صورت میں ممکن ہے کہ ساتویں زمین میں بائیس تے ہوں اور وہ زمین اس زمین سے
ایسی چھوٹی ہو جیسے ساتویں آسمان سے یہ آسمان چھوٹا ہے اور اگر سموات سربے ابر ہیں تو زمینیں بھی
سب برابر ہوں رہا فرق اسلام و کفر بنا اس فرق کی اختلاف لوازم ذاتی اور اختلاف مناسبات
ذاتی پر ہے پر علم تناسب نہایت درجہ کا علم غامض ہے علم کامل تناسب تو خدا ہی کو ہے سوا اُس کے
انبیاء اور صدیقین کو جو حکما ربی آدم اور مصداق و من یوت الحکمۃ فقد اوتی خیرا کثیرا ہوتے ہیں
کچھ ہو تو پکھے موافق آیت اعطی کل شیئ خلقہ اور نیز بمقتضا اس حکم وعدل فحیم جس کا ہونا خدا کی ذات
پاک میں مثل توجید یقینی ہے یہ ضرور ہے کہ گیسوں کو اُس کے مناسب برگ و باراد کو
اس کے مناسب انگور کو اس کے کھجور کو اُس کے مناسب روح انسانی کو اس کے مناسب
بدن اور روح حماری کو اس کے مناسب عطا ہو لیکن قبل مشاہدہ عطیات ہر نوع ایسا کوئی عقل
سمجھ میں نہیں تاکہ یہ بتلا دے کہ گیسوں کے ایسے شاخ و برگ و بار ہونگے اور جو کے ایسے اور انسان کی
ایسا بدن ہوگا اور حمار کا ایسا غرض تناسب مناسبت یقینی پر وجہ مناسبت و تناسب معلوم نہیں
علم الیقین عین یقین جس کے ہم اندہوں کو وہ دیدہ بصیرت عنایت ہو جس سے یہ فرق ایسا کیا
ہو جائے جیسے اندہوں کو بعد میتا ہو جائیکے یہ بات معلوم ہو جاتی ہے کہ لال رزائی پر سبز گوط اور
سبز رزائی پر لال گوط پھبتی ہے سوا اس کے اور گوط زریبا نہیں ہوگی بالجملہ جس چیز کو خدا نے
کسی چیز کیساتھ جوڑ دیا ہے یا مقابل میں رکھا خالی کسی تناسب نہیں جبت بات معلوم ہو گئی تو اب
سنئے کہ تشبیہ نسبت بہ نسبت چپ ہی معلوم ہو سکتی ہے جو بے چیزوں کا پہلے تناسب معلوم ہو اور دو
چیزوں کا جدا جدا کو چار کے ساتھ وہ نسبت ہو کہ جو ہر کو دو ہر ایک کیساتھ ظاہر ہو کہ اس تشبیہ نسبت کا یقین

بطور عين اليقين يا حق اليقين جب حق متصور ہے کہ دو اور چار کا تناصفت بھی معلوم ہو اور ہزار دو ہزار کا
 تناصفت بھی معلوم ہو الغرض تشبیہ نسبت نسبت و وحدت نوع نسبت کو مقتضی ہے اور علم تشبیہ مذکور
 علم نوع مذکور کو اور ظاہر ہے کہ وہ مماثلت جو لفظ تشابہ سے بین السموات والارضین مفہوم ہے تشبیہ
 نسبت جس کو تشبیہ مرکب کہے تشبیہ مفرد مفرد نہیں ورتہ زمین آسمان سے کیا مناسبت اور کیا مشابہت اور
 اگر سوہی کوئی مناسبت اور ظاہر ہے کہ کوئی نہیں تو ہمیں کیا آیت اللہ الذی خلق سبع سموات و من الارض
 مثلہن میں بالیقین تشبیہ نسبت ہے اس لئے کہ کم سے کم اگر نفس عدد میں مماثلت ہوگی تب یہ معنی ہونے کہ
 اس مجموعہ کے اجزاء کو باعتبار کم مفصل اس مجموعہ سے وہ نسبت ہے جو اس مجموعہ کے اجزاء کو اس
 مجموعہ کے اجزاء سے اور اہل فہم جانتے ہیں کہ یہ تاویل نہیں کہ دھینکا دھینکی تشبیہ مفرد کو مرکب بنا لینا
 بلکہ یوں کہے کہ تاویل مفرد بناتے ہیں وجہ اس کی یہ ہے کہ جلد تاویل مفرد ہو سکتا ہے پر مفرد میں تاویل
 جملہ ممکن نہیں سو کیوں نہیں وجہ اس کی یہ ہے کہ کثیر حقیقی کو تو بوسیلہ ہدیت اجتماعی واحد بنا سکتے ہیں
 پر واحد حقیقی کو کسی طرح کثیر حقیقی نہیں بنا سکتے سو یہاں دیکھ لیجئے کہ کیا ہے واحد حقیقی ہے یا کثیر حقیقی نہ
 عدد میں وحدت ہے نہ متعدد میں اور اعتبار ہدیت اجتماعی وحدت ہو بھی تو وہ مقصود بالذات بالارادہ
 نہیں البتہ عنوان تشبیہ اور عنوان مشبہ کہئے ورتہ اول تو من الارض مثلہن لفرماتے سبحانہ فرماتے صبر
 لفظ کم ہو جاتے معنی واضح ہو جاتے کنا یہ سو بہر حال صراحت میں زیادہ وضاحت ہوتی ہے باقی اس لفظ میں
 کوئی اور خوبی زیادہ نہیں مبالغہ فی عدد اس معنی متصور نہیں جو یوں ہی کہئے کہ الکنایۃ ابلغ من الصراحتہ
 سوا مماثلت فی العدد کہئے تو کلام از قبیل احسنی فی بطن الشعاع ہو جائے ذات و صفات کی بحث نہیں
 کہ الفاظ مستعملہ میں سے سوا اس لفظ کے اور معنی مقصود میں کام نہ لے ہاں اگر مساوات فی القایہ
 ہو تو البتہ یہ محل اس لفظ کے لئے بہت عمدہ تھا و دوسری تشبیہ نسبت اور علاوہ اس کا اور ساتتیں
 اور مماثلتیں ہونے کو ہو چکیں اس طرح سے ہرگز برابر است نہ آئیں بالجملہ یہاں تشبیہ نسبت مقصود بالذات
 ہے اور ظاہر ہے کہ تشبیہ نسبت میں مشابہت اور مناسبت طریقین علاوہ نسبت مذکورہ ہرگز ضرور نہیں
 بلکہ ممکن ہے کہ رعایت درجہ کا بون بعید ہو یا وہ سبب کہ خدا تعالیٰ اپنی ان نسبتوں کو جو مخلوق کے ساتھ
 حاصل ہیں ان نسبتوں کے ساتھ تشبیہ دیتا ہے جو مخلوق کو مخلوق کے ساتھ ہوتی ہے مثلاً فرماتے ہیں
 ضربکم مثلاً من انفسکم بلکم مما ملکت ايمانکم من شرکاءکم انفسکم فیہم سوا انفسکم انفسکم
 انفسکم یا فرماتے ہیں اللہ نور السموات والارض مثل نورہ کسکوة فیہا صباح الصبح فی زجاجہ
 الزجاجہ کا تھا کو کب درسی یوقد من شجرة مبارکۃ زیتونہ لا شرقیہ ولا غربیہ تکاد زیتونہ فیہ فی و لو

تمسہ ناز نور علی ہذا القیاس اور بہت جاتشبیہ نسبت مراد ہے تشبیہ مفرد نہیں اور اس
 صورت میں ہرگز نہ کسی طرح کا تجوز ہے نہ کسی طرح کی تاویل بلکہ جیسا دود و پیوں کو چار روپیوں کے ساتھ
 وہ نسبت ہے جو دو پہاڑوں کو چار پہاڑوں کے ساتھ یا ہزار جوتوں کو دو ہزار جوتوں کے ساتھ یا لوکار شکر
 سلسلہ کو اپنے مقابل کے سلسلہ کیساتھ یا مجذورات اعداد مرتبہ سن الواحد الی غیر النہایہ کو اعداد مرتبہ
 کیساتھ اور اس تشبیہ میں وجود یکہ طرفین کو نسبتین میں کچھ مناسبت ہی نہیں ہرگز کچھ مجازہ نہیں بلکہ تشبیہ
 اپنی معنی حقیقی پر ہو ایسی ہی طرح آیت اللہ الذی یخیر فی الخیر فرماتے اس صورت میں ہو سکتا ہے کہ ترکیبات
 روحانی اور جسمانی بنی آدم اور حیوانات ارضی وغیرہ کو ترکیبات روحانی و جسمانی ملائکہ افلاک کے ساتھ
 وہی نسبت ہو جو زمین کو فلک کے ساتھ اور یہ فرق کفر و اسلام نیز نگہ ترکیب مختلفہ سے پیدا ہوا ہو
 توضیح کی ضرورت ہو تو دیکھئے جیسے اجسام بنی آدم میں ترکیب عناصر ہے اور اس ترکیب کے بوجہ مشاہد
 رطوبت و پوسنت حرارت و برودت خواص اربعہ عناصر اربعہ دریافت کیا ہو کیونکہ خاصہ کا وجود اپنے
 ملزوم اور مخصوص ہونے کے وجود پر دلالت کرتا ہے ایسے ہی بوسیلہ عناصر اربعہ یوں سمجھ میں آتا ہو کہ رو
 بنی آدم میں بھی چار عناصر سے ترکیب دی ہے وہ خواص اربعہ کیا ہیں ایک تو مضمون شکر یا تھوڑا بہت
 سب میں مشہور ہے دوسرا مضمون خواہش تیسرا مضمون تاثر اور انفعال بھی قلیل کثیر سب میں چونکہ
 استقلال علی ہذا القیاس غصہ اور تنگ حرکتی اور نرمی اور کسل بھی سب میں نظر آتی ہے علی ہذا القیاس
 مضمون عصبیاں و انقیاد و نیماں و خطا بھی سب میں موجود ہے یہ بآرہ چیزیں جو مذکور ہوئیں ان میں
 جن چار کو لو آتش و باد و آب و خاک کے ساتھ ایک مناسبت ہو اہل فہم خود سمجھ لیں گے یاں ہمہ جیسے
 اختلاف مقادیر عناصر سے فرق حرارت و برودت و رطوبت و پوسنت امزجہ بنی آدم پیدا ہوتا ہے
 ایسے ہی فرق مقادیر ملزومات خواص مذکورہ سے امزجہ روحانی میں عجیب عجیب ترکیبیں ظاہر ہوتی ہیں
 جن میں تو ایک مزاج کفر یا اسلام بھی ہے مگر باوجود مناسبت مذکورہ جو عناصر جسمانی اور عناصر روحانی
 میں مذکورہ ہوئی ترکیبے حالی میں تو کفر و اسلام حاصل ہوتا ہے پر ترکیب جسمانی میں حاصل نہیں ہوتا سو اس طرح
 اگر تناسب میں ملائکہ و بنی آدم محفوظ ہے اور یہاں فرق کفر و اسلام نمایاں ہو وہاں نہ تو کون سی
 ایسی مجال یاد شواریات جس کی وجہ سے اطلاق مماثلت سما و ارض میں متساہل ہو جسے بالجملہ مماثلت بین
 السماء و الارض جمع الوجوہ ہے اور یہ فرق امزجہ ملائکہ رحمۃ و ملائکہ عذاب ملائکہ جنت و ملائکہ دوزخ
 و ملائکہ تعینہ نفع ارواح و ملائکہ تعینہ قبض ارواح اس تناسب کی صحیح کے لئے کافی ہے واللہ اعلم بحقیقہ
 الحال جب ان اوہام کی مدافعت و فراغت پائی تو مناسب یوں ہے کہ پہلے اس مطلب کی طرف رجوع

کہتے ناظرین اور اراق جب یہ بات سمجھ گئے ہیں کہ تشبیہ متضمن آیت اللہ الذی خلق سبع سموات
 ومن الارض مثلہن تشبیہ نسبت ہے تشبیہ مفرد نہیں جو تساوی مقادیر اجرام و مافیہا لازم ہے
 تو یہ بات بھی سمجھ میں آگئی ہوگی کہ اگر بطور تشبیہ یوں کہا جائے کہ فرد اکمل فلک سہتم کو افراد باقیہ فلک
 مذکور کے ساتھ وہ نسبت ہے جو فرد اکمل فلک ششم کو اس کے افراد باقیہ کے ساتھ با افراد اکمل نہیں
 ہذا یعنی خاتم النبیین صلی اللہ علیہ وسلم کو فرد اکمل زمین دوم سے اسی طرح تشبیہ دیں اور مراد یہ ہو کہ آپ کو حضرت
 آدم حضرت نوح حضرت ابراہیم حضرت موسیٰ حضرت عیسیٰ علیہم السلام کے ساتھ مثلاً وہ نسبت ہے
 جو فرد اکمل زمین دوم کو حضرت آدم وغیرہم علیہم السلام کے مقابل کے افراد زمین دوم کے ساتھ اور
 اسی طرح اور افلاک اور راضی باقیہ میں سمجھ لو تو مجبان نبوی جو فہم خدا داد بھی کہتے ہیں متامل تو کیا
 ہونگے برضا و رغبت اس مضمون کو قبول کریں گے کیوں کہ قطع نظر اشارہ حسن انتظام خداوندی
 اور دلالت آیت اللہ الذی خلق سبع سموات ۱۲ نخ اس صورت میں عظمت شان نبوی صلی اللہ علیہ
 وسلم کس قدر ہے اگر ہفت زمین کو بطور مذکور بہ ترکیب فوق و تحت نہ مانے تو یہ عظمت و شان محمدی نسبت
 اس قدر عظمت کے جو در صورت تسلیم اراضی ہفت یگانہ بطور مذکور لازم آتی تھی چھ گنی کم ہو جائیگی
 ظاہر ہے کہ بادشاہ ہفت قلم کو اگر کوئی نادان فقط اسی قلم کا بادشاہ سمجھے جس میں وہ رونق اور ترقی
 تو یوں کہو اس کی عظمت کے چھ حصے گھٹا دیئے فقط ایک ہی پر قباحت کی غرض خاتم ہونا ایک امر
 اضافی ہے بے مضاف الیہ متحقق نہیں ہو سکتا جو جس کے مضاف الیہ ہوں گے اس قدر عظمت
 کو افزائش ہوگی جیسے بادشاہت ایک امر اضافی ہے محکوموں اور رعیت کی افزائش پر اسکی ترقی اور
 عظمت موقوف ہے مگر ہاں کوئی نادان آج کل کے نوابوں کو دیکھ کر دھوکا کھائے اور کہے کہ جیسے آج
 کل کے نواب کے ملک نواب ہیں ایسے جلیں حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کی خاتمت اور انبیاء کی محتسج نہیں جو اس کی
 ترقی اور افزائش کے لئے نبیوں کی تکثر کی ضرورت ہو یا جملہ کوئی نادان یا کوئی منساق ایسی
 باتوں کی تسلیم میں متامل ہو تو اہل فہم و اہل محبت کو تو متامل نہیں ہو سکتا ہاں بوجہ عدم ثبوت قطعی
 نہ کسی کو تکلیف عقیدہ ہو سکتے ہیں نہ کسی کو بوجہ انکار کافر کہہ سکتے ہیں کیوں کہ اس قسم کے استباط
 امت کے حق میں مفید یقین نہیں ہو سکتے احتسماں خطا باقی رہتا ہے البتہ تصریحات قطعی الثبوت
 تو پھر تکلیف مذکور اور تکیف مسطور دونوں بجا تو یہاں ایسی تصریحات درجہ قطعیث کو نہیں پہنچی جنی کلام اللہ
 میں ایسی تصریح ہے نہ کسی حدیث متواتر میں البتہ حضرت عبد اللہ بن عباس سے ایک اثر منقول
 ہے جو درجہ تو اترا تک نہیں پہنچا نہ اس کے مضمون پر اجماع منعقد ہوا اسلئے تکلیف اعتقاد اور تکیف

منکر ان تو مناسب نہیں پر ایسے آثار کا انکار خصوصاً صاحب کہ اشارہ کلام ربانی بھی اسی طرف ہو
 خالی ابداع سے ایسی باتوں کا منکر پورا اہل سنت و جماعت تو نہیں کہیں کہ آئمہ حدیث و اسکی تصحیح
 کی ہے اور جسے اس کو شاذ کہا ہے جیسے امام بیہقی تو انہوں نے صحیح کہہ کے شاذ کہا ہے اور
 اس طرح شاذ کہنا مطاعن حدیث میں سے نہیں سمجھا جاتا کما قال السيد المشرف فی رسالہ فی اصول
 الحدیث قال شافعی الشاذ راوہ الثقة مخالفا لما رواہ الناس قال ابن الصلاح فیہ تفصیل فما
 خالف مفردہ واحفظ منه واضبط فتاؤد مردود وان لم يخالف وهو عدل ضابط صحیح وان رواہ غیر
 ضابط لکن لا یبعد عن درجۃ الضابط فحسن وان بعد منکر اس کے صاف ظاہر ہے کہ شاذ کے دو معنی ہیں
 ایک تو یہ کہ روایہ ثقہ مخالف روایت ثقہات ہو دوسرے یہ کہ اس کا راوی فقط ایک ہی ثقہ ہو سو
 باقی معنی اخیر منجملہ اقسام صحیح ہے نہ ضعیف چنانچہ شیخ عبدالحق دہلوی فرماتے ہیں قال الشیخ عبدالحق
 المحدث الدہلوی فی رسالہ اصول الحدیث التي طبعها مولانا علی فی اول مشکوٰۃ الموطوٰۃ
 بعض الناس یفسرون الشاذ بمفرد الراوی من غیر اعتبار مخالفت الثقہات کما سبق و یقولون صحیح شاذ و
 صحیح غیر شاذ فالشذوذ بہذا المعنی ایضاً لانی فی الصورۃ کالغرابۃ والذی یندر فی مقام الطعن ہو مخالفت
 الثقہات اتہ یہ عبارت بعینہ وہی کہتی ہے جو میں نے عرض کیا سو لفظ شاذ کو نہیں صاحب دہو کا نہ کہائیں
 اور یہ نہ سمجھیں کہ جب اثر مذکور شاذ ہو تو صحیح کیوں کر ہو سکتا ہے وہ شذوذ جو قاضی صحت ہے
 بمعنی مخالف ثقہات ہے چنانچہ سید الفیثی ہی رسالہ مذکور میں تعریف صحیح میں یہ فرماتے ہیں۔
 ہو ما تفصل سندہ یقل العدل الضابط عن مثله وسلم عن شذوذ و علیہ و لنعنی بالتفصل ما لم یکن مقطوعاً
 بای وجه کان وبالعدل من لم یکن مستور العدل ولا مجرداً وبالضابط من یكون حافظاً بقیظاً وبالشذوذ
 ما یرویہ الثقة مخالفاً لما یرویہ الناس وبالعلۃ ما ینہ اسباب خفیفة عامضاً قادمۃ اس تقریر سے اہل علم
 پر روشن ہو گیا ہو گا کہ شذوذ بمعنی مخالفت ثقہات مراد نہیں کہیں کہ شذوذ بمعنی مخالفت ثقہات صحت کیلئے
 مفرد جو حدیث بانہی شاذ ہو صحیح نہیں ہو سکتی بانہیہ مخالفت عدم مخالفت کا عقدہ ہی تقریر گذشتہ
 کھل گیا اگر اثر حضرت عبد اللہ بن عباسؓ مخالف تھا تو جملہ خاتم النبیین کے مخالف تھا یا ان احادیث
 معارض تھا جو مسین اور مفسر معنی خاتم النبیین ہیں سو بعد سطرالعہ تقریر گذشتہ اہل فہم کو تو انشاء اللہ کچھ
 تردد نہ رہے گا کہ اثر مذکور مؤید و مثبت معنی خاتم النبیین نہ مخالف بلکہ اثر مذکور کا غلط ہونا البتہ ثبوت خاتمیت
 میں بہت قاضی ہے اور کیوں نہ ہو در صورت انکار اثر معلوم خاتمیت کے ساتھ جنہوں میں سے ایک ہی جملہ
 باقی رہ جاتا ہے اس صورت میں بدعیان مجتہد نبوی سے ہم کو یہ توقع ہے کہ جیسا اسل شکار انکار کرنا تھا

اب اتنا ہی اقرار کریں بلکہ اس سے بھی بڑھ کر انکار میں تو تکذیب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کا کھڑا ہی تھا اقرار
 میں تو کچھ اندیشہ ہی نہیں بلکہ سات زمینوں کی جگہ اگر لاکھ دو لاکھ اور پینچے اسی طرح اور زمینیں تسلیم نہیں
 تو میں ذمہ کش ہوں کہ انکار سے زیادہ اس اقرار میں کچھ وقعت نہ ہوگی نہ کسی آیت کا تعارض نہ کسی
 حدیث سے معارضہ رہا۔ اثر معلوم اس میں سات سے زیادہ کی نفی نہیں موجب انکار اثر مذکورہ
 باوجود صحیح ائمہ حدیث یہ جرأت ہے تو اقرار اراضی زائدہ از سبع میں تو کچھ ڈر ہی نہیں علاوہ میں
 بر تقدیر خاتمیت زمانی انکار اثر مذکورہ میں قدر نبوی ^{صلی اللہ علیہ وسلم} کچھ افزائش نہیں ظاہر ہے کہ اگر ایک شہر
 آباد ہو اور اس کا ایک شخص حاکم ہو یا سب میں افضل تو بعد اس کے کہ اس شہر کی برابر دوسرا ویسا
 ہی شہر آباد کیا جائے اور اس میں ہی ایسا ہی ایک حاکم ہو سب میں افضل تو اس شہر کی آبادی
 اور اس کے حاکم کی حکومت یا اس کے فرد افضل کی افضلیت سے حاکم یا افضل شہراول کی
 حکومت یا افضلیت میں کچھ کمی نہ آجائیگی اور اگر در صورت تسلیم اور چھ زمینوں کے
 وہاں کے آدم و نوح وغیرہم علیہم السلام یہاں کے آدم و نوح علیہم السلام وغیرہم سے زمانہ
 سابق میں ہوں تو باوجود مماثلت کلی بھی آپ کی خاتمیت زمانے سے انکار نہ ہو سکے گا جو وہاں
 کے محمد ^{صلی اللہ علیہ وسلم} کے مساوات میں کچھ حجت کیجے ہاں اگر خاتمیت بمعنی اقصاف ذاتی تو صفا ثبوت
 لیجے جیسا اس محمد ان نے عرض کیا ہے تو پھر سوار رسولی اللہ ^{صلی اللہ علیہ وسلم} اور کسی کو افراد مقصود بالخلق میں
 سے مماثل نبوی ^{صلی اللہ علیہ وسلم} نہیں کہہ سکتے بلکہ اس صورت میں فقط انبیاء کی افسر ادخارجی ہی پر کی
 افضلیت ثابت نہ ہوگی افراد مقدرہ پر بھی آپ کی افضلیت ثابت ہو جائیگی بلکہ اگر بالفرض بعد
 زمانہ نبوی ^{صلی اللہ علیہ وسلم} کوئی نبی پیدا ہو تو پھر بھی خاتمیت محمدی میں کچھ فرق نہ آئے گا چہ جائے کہ
 آپ کے معاصر کسی اور زمین میں یا فرض کیجے اسی زمین میں کوئی اور نبی تجویز کیا جائے یا
 ثبوت اثر مذکورہ و نامثبت خاتمیت ہے معارض و مخالف خاتم النبیین نہیں جو یوں کہا جائے کہ
 یہ اثر شاؤ بمعنی مخالف روایہ ثقات ہے اور اس سے یہ بھی واضح ہو گیا ہو گا کہ حسب مرحوم منکر
 اثر اس اثر میں کوئی علت عامضہ بھی نہیں جو اسی راہ سے انکار صحت کیجے کیونکہ اول تو امام
 یہتی کا اس اثر کی نسبت صحیح کھنا ہی اس بات کی دلیل ہے کہ اس میں کوئی علت عامضہ خفیہ
 قاعدہ فی الصحتہ نہیں دوسرے شذوذ تھا تو یہی تھا کہ مخالف جملہ خاتم النبیین سے اور علت تھی
 تب بھی تھی اگر اور کوئی آیت یا حدیث ایسی ہی ہوتی جس سے ساتھ کلم زیادہ زمینوں
 کا ہونا یا انبیاء کا کم و بیش ہونا یا نہ ہونا ثابت ہوتا تو کھ سکتے تھے کہ وہ شذوذ یہ ہے مگر کتب تک

نہ کسی نے ایسی آیت و حدیث سنی نہ مدعیوں نے پیش کی علیٰ ہذا القیاس مضمون علت قادمہ کو خیال فرمائے آج تک سوا مخالفت مضمون مذکور کسی نے کوئی وجہ قاصر فی الاثر المذکور پیش نہیں کی اور فقط احتسابی دلیل اس باب میں کافی نہیں ورنہ بخاری و مسلم کی حدیثیں بھی اس حساب کے شاذ و معطل ہو جائیں گی اور نیز یہ بھی واضح ہو گیا ہو گا کہ یہ تاویل کہ یہ اثر اسراہیلیات سے ماخوذ ہے یا انبیاء اراضی ماتحت سے مبلغان احکام مراد ہیں ہرگز قابل التفات نہیں، وجہ اس کی یہ ہے کہ باعث تاویلات مذکورہ فقط یہی مخالفت خاتمیت تھی جب مخالفت ہی نہیں تو ایسی تاویلیں کیوں کیجے جن کو مدلول معنی مطابقتی سے کچھ علاقہ ہی نہیں باقی رہی یہ بات کہ بڑوں کی تاویل کو نہ مانتے تو ان کی تحقیر لغو باللہ لازم آئے گی یہ انہیں لوگوں کے خیال میں آسکتی ہے جو بڑوں کی بات فقط ازراہ بے ادبی نہیں مانا کرتے ایسے لوگ اگر ایسا سمجھیں تو بجا ہے۔ المر لقیس علی نفسہ اپنا یہ وتیرہ نہیں نقصان شان اور چیز ہے اور خطا و نیماں اور چیز اگر بوجہ کم اتقانی بڑوں کا فہم کسی مضمون تک نہ پہنچا تو ان کی شان میں کیا نقصان آگیا اور کسی طفل نادان نے کوئی ٹھکانے کی بات کھدی تو کیا اتنی بات سے وہ عظیم شان ہو گیا۔ گاہ باشد کہ کو دکاں ناداں بے بخلت بردن زند تیرے ہاں بعد وضوح حق اگر فقط اس وجہ سے کہ یہ بات میں نے کہی اور وہ اگلے کہہ گئے تھے میری نہ مانیں اور وہ پرانی بات گائے جائیں تو قطع نظر اس کے کہ قانون محبت نبوی صلی اللہ علیہ وسلم سے یہ بات بہت بعید ہے ویسے بھی اپنی عقل و فہم کی خوبی پر گواہی دیتی ہے پھر بانہم یہ اثر اگرچہ بظاہر موقوف ہے۔ مگر بالمعنی مرفوع ہے اس لئے کہ صحابی کا بطور جزم ان امور کا بیان کرنا جنہیں عقل کو دخل نہواہل حدیث کے نزدیک مرفوع ہوتا ہے وجہ اس کی یہ ہے کہ صحابہ سب کے سب عدول اور پھر عدول بھی اول درجہ کے تقویٰ میں ایسے پلے کہ اور کسی سے ان کی پس نہیں ہو سکتی پھر یہ کب ہو سکتا ہے کہ عدا جہوت بولیں اور وہ بھی دین کے مقدمہ میں ہاں بطور احتمال جیسا کہ استنباط میں ہوا کرتا ہے ایسی باتوں میں جن میں عقل کو دخل نہواہل حدیث سے ممکن ہے بلکہ واقع اور ان سے کیا تمام آکا برتے یہ بات منقول ہے مگر اثر مذکور کا بطور جزم ہونا اور مضمون مذکور کا عقلیات میں سے نہ ہونا ظاہر و باہر ہے سو جب اثر مذکور مرفوع ہوا اور سند اس کی صحیح آیت مذکور اس کی موید محبت نبوی صلی اللہ علیہ وسلم اس کی طرف مائل حسن انتظام جو ہر نوع میں مشہور ہے اس پر شاہد عظمت قدرت اسپر دال تسبیح بھی لگا کر کیا جائے

تو بجز اس کے کیا کھا جائے کہ اشمال روافض و خواج و اہل اعتزال ایسی باتیں کیا کرتے ہیں ان فرقوں نے بھی بوجہ قصور فہم آیات دالہ رویت تو تقدیر و خلق افعال میں تاویلیں کیں اور احادیث مصرعہ مضامین مذکورہ کو تسلیم نہ کیا بلکہ تکذیب سے پیش آئے سو جیسے آیات مذکورہ کی تاویلوں اور احادیث مذکورہ کی تکذیبوں کے باعث اہل حق نے ان کو دائرہ اہل سنت و جماعت سے خارج سمجھا ایسے ہی منکر اثر مذکور کو بھی سمجھنا چاہئے آنا فرق ہو کہ احادیث رویت وغیرہ اثر مذکور سے صحت میں اقویٰ تھیں اور آیات مذکورہ دلالت مذکورہ میں آیت اللہ الذی خلق سبع سموات سے جو اطلاق مماثلت پر دلالت کرتی ہے زیادہ اس لئے وہ بڑے بدعتی ہوں گے چھوٹے مگر ہرچہ بادا بادنی ہونا دونوں کا معلوم خاص کر جبت دیکھا جائے کہ اگر آیات رویت کی دلالت آیت کی دلالت سے زیادہ واضح اور احادیث رویت وغیرہ کی صحت اثر مذکور کی صحت سے زیادہ قویٰ تو کیا ہوا جیسے یہ فرق اس طرف سے ہنراحت خیالات عقلی میں قصہ الثابہ یعنی رویت وغیرہ کو تسلیم کرنے سے بظاہر قوی قوی دلائل مانع ہیں اور زمین میں دم و نوح وغیرہ ہم علیہم السلام کو تسلیم کرتے ہو کوئی دلیل مانع نہیں باقی خیالات اہل ہدیت اگر مزاحم تصدیق اصل راضی ہفت گانہ ہے چہ جائیکہ وجود انبیاء مذکورین تو اول تو اس باب میں ہر سال مذکور ہی نہیں بلکہ آیت مذکورہ اس باب میں قریب نص کے ہے دوسری وہ حدیث جو بروایت ابی ہریرہ و حوالہ مشکوٰۃ بلفظہ او پر منقول ہو چکی اسکی معارضہ اور خیالات اہل ہدیت ظنی خود اہل ہدیت اس کے ظنی ہونیکے قابل اور ان کی دلائل کالیٰ ہونا ظاہر سوا کسی وہی کو یہ وہم دانہ سیکر بھی ہو کہ اس صورت میں افلاک باہم متصل نہ رہیں گے مرکز زمین مرکز عالم پر منطبق نہ رہے گا تو اس کو اتنا کہہ دینا چاہئے کہ وہ خیالات جو ہزار طرف سے صحیح ہو سکتے ہیں انہیں احتمالات پر جو مذکور ہوئے موقوف نہ ہوں معارض قول مخبر صادق نہیں ہو سکتے اگر اطمینان منظور ہے تو دیکھ لیجئے بلطیموسی کیا کہتے ہیں اور قتیبا غوری کیا یونانی کیا کہتے ہیں اور انگریز کیا بایں حساب طلوع وغروب و خسوف اور کسوف و صیغ و شتا وغیرہ سب برابر صحیح جب باہم اہل ہدیت ہی میں یہ اختلاف ہے اور مقصد برابر جاہل تو بہر ان خیالات کے بہرہ سے انکار اقوال مخبر صادق کرنا نہایت نازیبا ہے اہل ہدیت مجسمہ جو شمس و قمر وغیرہ کو متحرک مانتے ہیں اور زمین کو ساکن آخر بضرورت صحیح حساب حرکات اکثر افلاک میں خارج المرکز مانتے ہیں اور جو برعکس کہتے ہیں وہ زمین کے مدار کو بیضوی کہتے ہیں سوا اگر باعتبار شمارع مخبر صادق زمین کو خارج المرکز کھ لیا تو کیا گناہ ہو

اس طرف خارج مرکز نمائے اور اس طرف خروج مرکز زمان لیجئے تو بعد ضم بعض مقدمات جیجی
صحیح حساب مذکور مکن ہے اتنا فرق ہے کہ کسی نے یونہی لکل کے تیر مارے کسی نے دیکھنے والوں
کی زبانی کھا خیر یہ بات دور جا پڑی اور مذکور کے الفاظ اس کے قریب قریب ہیں گل ارض آدم
کا دم و نوح کنو حکم و ابرہم کا برہم و عیسے کیسا گم و نبی کنیم۔ جملہ اخیر سے صاف روشن ہے
کہ تشبیہ فی التسمیہ مراد نہیں تشبیہ فی المرتبہ مراد ہے سو آدم کا دم کا نام لیکر تشبیہ دینی ایسی
ہے جیسے عربی میں کہا کرتے ہیں لکل فرعون موسیٰ یا اردو میں کہتے ہیں فلانے کا باوا آدم ہی نرالا
ہے غرض جیسے یہاں نام مذکور ہے اور غرض مرتبہ و مقام اسمی سے ہے ایسے ہی اثر مذکور میں بھی
خیال فرمائیے کہ تشبیہ فی المرتبہ یعنی فی النسبہ مراد ہے فقط تشبیہ التسمیہ مراد نہیں ہاں کمال
مماثلت اس بات کو مقتضی ہے کہ وہاں بھی یہی نام ہوں اور شاید یہی وجہ ہے کہ نام
کو ذکر کیا غرض جملہ اخیرہ میں تشبیہ فی النبوة دے کر اور پہلے جملوں میں سمار کا ذکر کر کے شاید اس
جانب اشارہ کیا ہو کہ جیسے مقامات افراد ارضی سافلہ میں مقامات افراد ارضی علیہ میں آ
ہی تو اتفاق فی الائم بھی ہے جب تمام ان مضامین سے فراغت حاصل ہوئی اور بحمد اللہ تمام شکوک
اور اوہام کا استیصال کلی ہو گیا تو لازم یوں ہے کہ توضیح تشبیہ نبی کنیم ایسی طرح کیجئے جس سے
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کی فضیلت اور ارضی سافلہ کے خواتم کی آپ کے ساتھ شباہت دونوں
معا ایسی طرح ثابت ہو جائیں کہ پہر کوئی حالت مستقرہ باقی نہ رہے اور نیز یہ اشکال بھی
مرتفع ہو جائے کہ مماثلت فی النسبہ کا آیہ اللہ الذی میں مراد ہونا تو مسلم وجوہ مذکورہ بالا
اس بات کے اثبات کیلئے کافی پر اثر ہیں اس تشبیہ کو جو اول سے آخر تک موجود ہے تشبیہ فی النسبہ
کہنا بظاہر مخالف ظاہر ہے یہاں تو تشبیہ مفرد کہئے تو بجائے تشبیہ فی النسبہ کہیں گے تو وہی
تشبیہ مرکب لازم آئیگی بالجملہ بغرض تو توضیح مشار الیہا و دفع شبہ سطور کا یہ سچیاں اور بھی کچھ
رقمطراز ہی پر اہل فہم و اضافی توجہ و اقرار حق کا خواستگار ہونے نبوت وہ کمال ہی جو شمل جمال
امور کثیرہ پر موقوف ہے حدیث الروایا جز من ستمہ و اربعین جز من النبوة سب ہی کو یاد ہوگی
بخاری وغیرہ صحاح میں موجود ہے دیکھئے اس حدیث سے صاف ثابت ہو کہ کمال نبوت کوئی
المربط نہیں سو جیسے جمال جملہ اعضاء ضروریہ کے مجتمع ہو جانے سے حاصل ہوتا ہے ایسے ہی کمال
نبوت بھی تمام کمالات ضروریہ کے اجتماع سے حاصل ہوتا ہے مگر جیسے تناسب جمال کا
کوئی ایک قاعدہ نہیں جس میں ایک جدا ہی تناسب علیٰ هذا القیاس تناسب کمالات

نبوت بھی ایک انداز پر نہیں ہوتا کھیں کوئی تناسب ہوتا ہے کہیں کوئی سو اگر دو نبیوں کے کمالات میں ایک ہی تناسب ہو تو ایک کی نبوت دوسرے کی نبوت کا مماثل ہوگی نہیں تو نہیں مگر جیسے اہل عالم میں دو جمال ایک تناسب کے نظر نہیں آتے اگرچہ فی حد ذاتہ ممکن ہو ایسے ہی دو کمال نبوت بھی ایک تناسب کے عالم میں معلوم نہیں ہوتے ہاں جیسے آئینہ میں عکس جمال کا تناسب بھی وہی ہوتا ہے جو اصل جمال کا تناسب ایسے ہی عکس کمال نبوت کا تناسب بھی وہی ہوگا جو اصل کمال کا تناسب ہے اگر کھیں فرق پڑے گا تو آئینہ ماہیت معروض کی وجہ سے فرق پڑے گا جیسے تناسب عکس جمال میں آئینہ کی وجہ سے کھیں فرق پڑ جاتا ہے یعنی عکس مذکور اس تناسب معلوم نہیں ہوتا جو اصل میں ہوتا ہے بلکہ اس کی نسبت طلبا یا موٹا چوڑا نظر آنے لگتا ہے علیٰ هذا القیاس آئینہ برنگ میں جیسے عکس برنگ اصل ہوتا ہے اور آئینہ سرخ و سبز میں عکس برنگ اصل نہیں رہتا بلکہ الوان آئینہ کی تاج ہو جاتا ہے ایسے ہی کیفیات عکس نبوت میں اگر فرق پڑے گا تو اس کا باعث کوئی کیفیت خاصہ آئینہ ماہیت معروض نبوت ہوگا جب یہ بات ذہن نشین ہوگئی تو آگے سنئے تقریر متعلق معنی خاتم النبیین سے یہ بات تو سبھی اہل فہم سمجھ گئے ہوں گے کہ موصوف بوصف نبوت بالذات تو ہمارے رسول ﷺ ہی میں باقی اور انبیاء میں اگر کمال نبوت آیا ہے تو جناب خاتم النبیین کی طرف سے آیا ہے مگر یاس لحاظ کہ ہر نبی کی روح اس کی امتیوں کی ارواح کیلئے سعدن اور اصل ہوتی ہے چنانچہ تقریر متعلق آیت النبی اولیٰ بالمؤمنین من انہم میں ادنیٰ تا مل کیجئے تو اسپر شاہد ہے یوں سمجھ میں آتا ہے کہ اور انبیاء رسول اللہ ﷺ کے فیض کے امتیوں کو پہنچاتے ہیں غرض یہ ہے واسطہ فیض میں مستقبل بالذات نہیں مگر یہ بات بعینہ وہی ہے جو آئینہ کی نور افشانی میں ہے غرض جیسے آئینہ آفتاب اور اس دہوپ میں واسطہ ہوتا ہے جو اس کے وسیلہ سے ان مواضع میں پیدا ہوتی ہے جو خود مقابل آفتاب نہیں ہوتی پر آئینہ مقابل آفتاب کے مقابل ہوتی ہیں ایسی ہی انبیاء باقی بھی مثل آئینہ بیچ میں واسطہ فیض ہیں غرض اور انبیاء میں جو کچھ ہے وہ ظل اور عکس محمدی ہے کوئی کمال ذاتی نہیں پر کسی نبی میں وہ عکس ایسی تناسب ہے جو جمال کمال محمدی میں تھا اور کسی نبی میں بوجہ معلوم وہ تناسب نہیں رہا ہو جہاں کھیں نبی کنعیم فرمایا ہے اس میں تناسب کی جانب اشارہ ہے بہر حال بعد لحاظ معنی خاتم النبیین اور شہید مندرجہ نبی کنعیم یہ بات عیان ہو جاتی ہے کہ اور امتیوں میں عکس محمدی کے تناسب کے ساتھ ہیں اور مضمون تناسب کے اس کا تشبیہ فی نسبتہ ہونا بھی ظاہر

ہو گیا یعنی کمالات اہل میں جو تشبیہ تھی وہی نسبت کمالات عکوس میں بھی محفوظ رہا اس صورت میں اگر
 اصل نقل میں تساوی بھی ہو تو کچھ حرج نہیں کیونکہ افضلیت بوجہ اہلیت بہر بھی ادھر سبکی اور اگر کوئی
 شبہ بذات محمدی ہو اور شبہ فرادی ہر نبی کی ذات اس لئے اس شبہ کو تشبیہ مفرد کہنا چاہئے
 نہ مرکب سو ہماری طرف سے بھی سلیمان مگر بہر حال مشبہ بہ اور مشبہ کو واحد کھویا متعدد و وجہ تشبیہ مناسب
 داخلی یعنی تناسب بین کمالات اور تناسب خارجی یعنی تناسب بین الانبیاء دونوں ہی کو کہنا چاہئے
 تاکہ اطلاق تشبیہ ہاتھ سے نہ جائے اور افضلیت محمدی کے لئے یہ وجہ اور ہاتھ آجائے کہ جیسے
 آئینہ میں عکس زمین کی دہو پ عکس آفتاب کا طفیل ہے اور اس وجہ سے آفتاب ہی کی طرف
 منسوب ہونی چاہئے ایسے ہی اور زمینوں کی خاتموں کے فیوض خواہ ارواح انبیاء ہوں یا
 ارواح امت انکے کمال ہوں یا ان کے سب آپ ہی کی طرف منسوب ہوں گے ان تمام مقنا
 کے مطالعہ کرنے والوں کو یہ بات بخوبی روشن ہو گئی ہوگی کہ در صورت سلیم اراضی دیگر بطور
 معلوم بشہادت جملہ خاتم النبیین تمام زمینوں میں ہمارے ہی نبی پاک شہ لولاک ^{صلی اللہ علیہ وسلم} جلوہ گری
 ہوگی اور وہاں کے انبیاء آپ ہی کے در یوزہ گر ہونگے اور سب جاتے ہیں کہ اس میں جو فضیلت
 ہے در صورت انکار اراضی ماتحت وہ فضیلت ہاتھ سے جاتی رہی مگر ہاں شاید کسی صاحب کو
 یہ وسوسہ حیران کرے کہ اگر اور چھ زمینوں کے بطور معلوم ہونے میں حضرت خاتم النبیین ^{صلی اللہ علیہ وسلم}
 فضیلت کی یہ افزائش ہو تو اور چھ خداؤں کی تسلیم کرینے مثلاً اسی طور خدا کی خدائی کو بقدر معلوم افزائش
 ہوگی سو ہر چند شبہ نہیں لوگون کو ہو تو ہو جو رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کو خدا کی برابر اور آپ کی
 نبوت کو خدا کی خدائی کی برابر سمجھتے ہیں یعنی اس کے تعدد سے اس کا تعدد اور اسکی وحدت
 سے اس کی وحدت پر ایمان لانی کو تیار ہوتی ہے ایسے لوگوں سے ہمارے کلام بھی نہیں سمجھتے کہ
 ہیں وہ تو خدا کی بھی نہیں مانتے ہاں باری خیال کہ شاید کسی ایسے ویسے سے سن سنا کر کسی اور کو
 دہو کا نہ پڑے یہ گزارش ہے کہ یونہی اور بھی بہت سو اوصاف منقسم بالذات و بالعرض نہیں
 ہو تو پر ایک خدائی و دو کے امکان خاص ان دونوں میں تو فرق بالذات و بالعرض نہیں
 ہوتا جیسے امکان کے لئے ایک مکان بالذات ہی فرد ہے امکان بالذات کی گنجائش نہیں ہوتی
 و جب دو ممکن بھی کہی ممکن خاص ہو جایا کرتی ہے ایسے ہی خدا کے لئے بھی ایک ہی بالذات
 کی صورت ہو ورنہ ممکن اور متنع بھی کہی نہ کہی خدا ہو جاتی ہے اور بھی نہیں تو انکا خدا ہونا
 ممکن تو ہوتا مسواں و دونوں وصفوں کے اور اوصاف مشہورہ خاص کر اوصاف مشترکہ بین

بین الواجب و ممکن میں دو نون فہمیں ہوتی ہیں کھیں بالذات کھیں بالعرض باقی وہ بات جس سے
 اسکان اور خدائی کا قسم بالذات ہی کے ساتھ اختصاص سمجھ میں آجائے اور اوصاف باقیہ کا
 دو نون قسموں کی طرف منقسم ہونا روشن ہو جائے یہ ہے کہ اکثر اوصاف کا ان دو نون قسموں
 کی طرف منقسم ہونا تو سب ہی جانتے ہیں پر یہ بھی سب جانتے ہوں گے کہ کسی وصف کے
 ساتھ اگر قید بالذات یا بالعرض لگائیں اور اس وصف مع القید یعنی مقید کو دیکھیں تو
 پر دوسری قسم کی گنجائش نہ رہے گی اور نہ اجتماع الصدین لازم آئے گا ظاہر ہے کہ سواد بالذات
 بالعرض نہیں ہو سکتا اور سواد بالعرض بالذات نہیں ہو سکتا اور یہ ایسی مولیٰ باطنی کہ کوئی صاحب
 اس میں متامل نہ ہو گا ہاں فہم ہی نہ ہو تو پھر ان کا کچھ تصور نہیں سوا اور مفہومات تو ان دو نون قیدوں سے
 معری ہیں اور مفہوم اسکان میں یہ قیدیں ماخوذ ہیں خدائی کا مفاد تو موجودیت بالذات ہے اور
 اسکان کا مفاد موجودیت بالعرض اور نبوت اور رسالت میں ظاہر ہے کہ یہ بات مفقود ہو بلکہ
 مفہوم خدائی اور اسکان چونکہ مفہوم اضافی نہیں تو یوں بھی نہیں کہہ سکتے کہ کھیں خدائی اور اسکان
 مطلق ہو اور کھیں بالاضافت ہاں قابلیت چونکہ مفہوم اضافی ہے تو یہ فرق اطلاق اور اضافت
 جاری ہو سکتا ہے باقی اس کا اضافی ہونا اور ان کا اضافی نہ ہونا سب ہی جانتے ہوں گے
 کس لئے قلم گھساؤں ہاں یہ بات قابل گذارش ہے کہ اسکان میں چونکہ وصف بالعرض ماخوذ ہے
 اسکے حق میں مجملہ ذاتیات ہے تو یہاں بھی باوجودیکہ مفہوم بالعرض ماخوذ ہے بالذات ہی
 انحصار رہا کیونکہ اسکان مجموعہ موجودیت بالعرض کا نام ہے سو کسی صفا کو پیشہ نہ پڑے کہ یہاں
 اسکان بالعرض ہونا چاہئے تھا بالذات کیوں ہوا ہاں مفہوم موجودیت کو دیکھیں تو البتہ
 حنا ہے اور ظاہر ہے کہ ممکنات موجود فی الخارج ہوں یا مرتبہ اعیان ثابہ میں انکو تحقق ہو دو نون
 موجود بالعرض ہیں بالذات نہیں کیونکہ یہاں وجود خارجی کے اوصاف انتزاعیہ میں ہیں سو ہاں موجود
 کے اوصاف انتزاعیہ میں اور سب جانتے ہیں کہ اوصاف انتزاعیہ موجود ہو جو بالذات منشا ہوتے
 جس سے موجودیت بالعرض شکی سے موجود بالذات نہیں ہوتی واللہ اعلم و علما تم و
 بعد اس تفصیل کے بطور خلاصہ تقریر و قد لکھ دلائل یہ عرض ہے کہ ہر زمین میں اس زمین کے
 کا خاتمہ ہے پر ہمارے رسول مقبول عام ان سب کے خاتمہ آپ کو ان کے ساتھ وہ نسبت سے
 سفت تسلیم کو بادشاہان اقلیم خاصہ کے ساتھ نسبت ہوتی ہے جیسے ہر اقلیم کی
 اس تسلیم کے بادشاہ پر اختتام پاتی ہے۔ چنانچہ اسی وجہ سے اس بادشاہ کا آخر بادشاہ

ہے جو سب کا حاکم ہوتا ہے ایسے ہی ہرزین کی حکومت نبوت اس زمین کے فاطمہ پر ختم ہو جاتی
 ہے پر جیسے ہر اقلیم کا بادشاہ باوجود یکہ بادشاہ ہے پر بادشاہ ہمت اقلیم کا محکوم ہے ایسے ہی
 ہرزین کا فاطمہ اگر یہ فاطمہ ہی ہمارے فاطمہ النبیین کا تابع جیسے بادشاہ ہمت اقلیم کی عزت اور
 عظمت اپنی اس اقلیم کی رعیت پر حاکم ہونے سے سمجھیں خود مقیم ہے اتنی نہیں سمجھی جاتی جتنی کہ بادشاہان
 قائم باقیہ پر حاکم ہونے سے سمجھی جاتی ہے ایسی ہی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کی عزت اور عظمت اپنی
 اس اقلیم کی رعیت پر حاکم ہونے سے سمجھیں خود مقیم ہے اتنی نہیں سمجھی جاتی جتنی بادشاہان
 قائم باقیہ پر حاکم ہونے سے سمجھی جاتی ہے ایسے ہی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کی عزت اور
 عظمت فقط اس زمین کے انبیاء کے فاطمہ ہونے سے نہیں سمجھی جاسکتی جتنے خاتمین اراضی سافلہ کے خاتم
 ہونے سے سمجھی جاتی ہو مگر تعجب آتا ہے آج کل کے مسلمانوں سے کہ کس تشدد سے اور خاتموں بلکہ
 کہ خود زمینوں سے انکار کرتے ہیں تسپر ماننے والوں پر کفر کے فتوے دیتی ہیں یا سنی نہ ہونیکا اتہام
 کرتے ہیں یہ وہی مثل ہونی کہ نکلوں نے ناک والوں کو ناک کہا تھا خلاصہ مکنون فاطمہ منکرین اس
 صورت میں یہ ہو گا کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ کو اتنا عظیم الشان مت سمجھو کافر ہو جاؤ گے رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم سے اتنی نجات نہ کرو دیکھو سنی نہ رہو گے سو اگر یہی کفر و اسد م و رہی بدعت و سنت
 ہے تو اس اسلام سے کفر بہتر ہے اور سنت سے بدعت افضل امام شافعی نے ان لوگوں کے مقابلہ میں
 و محبت اہل بیت بوجہ غلو و نفی سمجھتے تھے یوں فرمایا تھا شعر۔ ان کان رفا صاحب ال محمد فلیستہد
 ثقلان انی رافض۔ ہم ان صاحبوں کے مقابلہ میں جو رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کی اس قدر ازدیاد
 سے کہ انکے خیال سے سات گنی ہو جائے یہ براماتے ہیں کہ قائلین از دیاد قدر کو کافر یا خارج از
 ہب اہل سنت سمجھتے ہیں اس شعر کو بدل کر یوں پڑھتے ہیں ان کان کفر اوجب قدر محمد فلیستہد
 ثقلان انی کافر۔ یہ تو خلاصہ مطلب تھا۔ اب خلاصہ دلائل بھی سنئے کہ دربارہ وصف نبوت فقط
 سی زمین کے انبیاء علیہم السلام ہمارے فاطمہ النبیین صلی اللہ علیہ وسلم سے اس طرح مستفیض
 مستفیض نہیں جیسے آفتاب سے قمر و کو اکب باقیہ بلکہ اور زمینوں کے فاطمہ النبیین بھی آپ سی اسی
 طرح مستفیض و مستفیض ہیں۔ مگر یہ بات سات زمینوں کے ہونے اور ہرزین میں انبیاء کے ہونی
 پر اور پھر ان انبیاء کے وصف نبوت میں معروض اور آپ کے واسطے فی العروص ہونے پر موقوف
 ہے جب تک یہ بات ثابت نہ ہو تب تک ثبوت مطلب متصور نہیں سو سات زمینوں کو ہونی پر ایک
 دایہ اللہ الذی خلق سبع سموات و دوسری حدیث مستطور ایک جس کو من اولہ الے اخرہ نقل کر چکا

ہوں اور بعد ظہور توافق آیت و حدیث اسباب میں ان مفسروں کا قول جنہوں نے سبع زمین سے سبع آسمان
مراد لی ہیں یا ہفت طبقات زمین و احد تجویز کے ہیں معتبر نہیں ہو سکتا خاص کر اہل فہم و ترویج
کیونکہ آیت مذکورہ بھی بے معنوت و معینہ حدیث مسطور تعداد اراضی پر اور وہ بھی بقدر ہفت
اسی ضاد لالت کرتی ہے جیسے آسمانوں کے سات ہونے پر لفظ سبع سموات جیسے سبع سموات
کے معنی میں کسی نے یہ نہیں کھا کہ سات ٹکڑے ہیں یا سات برج مثلاً یا سات طبقے ایک
آسمان کے ہیں ایسے ہی یہاں خیال باطل باندھنا چاہئے اور ہر زمین میں ایسا ہونی کی دلیل بھی قطع
نظر اس ثبوت جو اوپر مرقوم ہوا بدستور مضمون سابق ایک آیت ہے اور ایک آیت تو یہی اللہ الذی
خلق سبع سموات و من الارض مثلہن تیقتزل الامرینہن۔ اور حدیث وہ اثر حضرت عبد اللہ
ابن عباسؓ جس کی طرف اوپر اشارہ گذر ادلالت اثر تو ظاہر ہے پر دلالت آیت میں البتہ اتنی تفصیل
نہیں ہے یہ اسی پر کیا موقوف ہے اکثر آیات اسطرح اپنے مطالب پر دلالت کرتے ہیں جو اسکی
یہ ہے کہ مائل و کفی خیر ما کثروا الہی یا مائل و دل خیر ما کثروا مل سو تمام آیات میں یہی ہے کہ
الفاظ قلیل اور معانی کثیر لیکن فہم ہو تو جتنا پورا پورا بیان مطالب کلام اللہ کے الفاظ میں ہو
ہو و تناسل اور بیانات تو درکنار الفاظ حدیث میں بھی نہیں پر کھوڑے سے الفاظ پر
مطالب کثیرہ جو جمع ہو جاتے ہیں اور ایک دوسرے سے الفاظ جدے نہیں ہوتے یعنی
ہر ایک مطلب کے لئے جدا لفظ نہیں ہوتا اس لئے ہم سے جاہلوں کو بسا اوقات معلوم
نہیں ہوتے ہاں بد لالت شرح صحیح جو احادیث صحیحہ بنوی ^{صحیحہ} ہیں البتہ بڑے بڑے
مطالب تھوڑے تھوڑے الفاظ سے نکل آتے ہیں عرض احادیث بنوی ^{صحیحہ} قرآن کی
تفسیر سے اور کیوں نہ ہو کلام اللہ کی شان میں خود فرماتے ہیں و نزلنا علیک الکتب
الکلیہی جب کلام اللہ میں سب کچھ ہوا یعنی ہر چیز بالاجمال مذکور ہوئی تو اب حدیث
بجز تفسیر قرآنی اور کیا ہوگا اور یہ بھی ظاہر ہے کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سے بڑھ کر قرآن
دان بھی کوئی نہیں ہو اس صورت میں جو کچھ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا وہی صحیح ہوگا اگر آپ
کی طرف کوئی قول منسوب ہو اور عقل کے مخالف نہ ہو تو گویا باعتبار سند اتنا قوی نہ ہو جیسے
ہوا کرتی ہیں تب بھی اور مفسروں کے احتمالوں سے تو زیادہ ہی سمجھنا چاہئے اس لئے
اقوال مفسرین کی سند بھی تو اس درجہ کی کھیں کھیں ملتی ہے پھر ان کی فہم کا چنداں اعتبار
ہو سکتا ہے کہ ان سے خطا ہوئی ہو تو سپر پریجہ باعتبار سند بھی برابر ہوئی اور ایک

اور اس لحوق کے باعث ان کو اصل معلوم کی طرف نسبت، یہ سبب
 بہن عالم کی طرف کئے جائیں گے جب یہ مثال اور یہ تہیہ ذہن استین ہوگی
 اب سنیے کہ تفسیرین امر محل کو واضح کر دیتی ہیں کچھ بڑھائی کھٹائی نہیں لسان
 راگر حیوان ناطق کھا تو ایک امر محل کو واضح کر دیا ہے زاید از اصل کچھ بڑھائی
 میں دیا سو بعینہ وہی قصہ ہے جو ادراک خورد میں میں ہوتا ہے اور اس وجہ
 سے اگر ہم تصویر آئینہ کو تفسیر ذی تصویر کھیں تو بجا ہے اور سفید جسم کو اگر سبز
 آئینہ کی خورد میں سے دیکھیں تو اس رنگ سبز کو جو تصویر آئینہ میں لاحق ہو
 جاتا ہے اور رنگ اصلی معلوم ہوتا ہے تفسیر بالمرآة کھیں تو زیبا ہے ایسے
 ہی وہ مضامین جن سے مرتبہ اجمال میں کچھ تعرض نہوا اور کسی کی رائے یعنی عقل
 کی جانب سے لاحق ہو جائیں تو بہر ان کو تفسیر بالمرآة کھیں تو کیا ہے جابے
 بہر حال تفسیر مثل ایضاً خورد میں توضیح ہوتی ہے انشاء اللہ اور ایجاد نہیں ہوتا
 چھوٹی چیز بڑی ہو جاتی ہے اشیاء معدومہ موجود نہیں ہو جاتی سو چھوٹی چیز
 کا بڑا معلوم ہونا جیسے از قسم توضیح مقدار ہے ایسے ہی کسی رنگ کا صاف نظر
 نا تو ضیح لون سفید کا سیاہ یا سرخ و سبز معلوم ہونا تو ضیح رنگ سفید نہیں
 بلکہ تغیر رنگ ہے جس میں ایک رنگ کا اعدام اور دوسرے رنگ کا ایجاد
 ہے اس تقریر پر یہ شبہ کہ مقدار زاید بھی اصل حقیقت سے زاید ہے مرتفع ہو
 گیا دوسرے جس چیز کا ادراک بوسیلہ مرایا و مناظر مطلوب ہوا کرتا ہے اس قسم کی جو با
 بوسیلہ مرایا معلوم ہوگی مجملہ تفسیر بھی جائیگی سو وہ بات اگر اصل محل ہوتی تو تفسیر بالاصل
 ہوگی نہیں تو تفسیر بالمرآة کھیں گے اور جو چیز بوسیلہ مرایا و مناظر مطلوب ہی
 نہیں ہوتی تو وہ بارت اگر معلوم بھی ہوئی تو اس کو تفسیر کیوں کھئے تفسیر تو اسکو
 کھنا چاہئے جس کوئی اجمال بعد تفصیل اور کوئی اشکال بعد اجمال ہو اور ظاہر ہو کہ
 اور کو ضیح بوسیلہ مرایا و مناظر مطلوب نہیں کرتے ورنہ لازم آئے کہ اصل مقدار اشیاء مرصہ بالمرایا
 اور مواضع اشیاء مذکورہ وہ کریں جو بوسیلہ خورد میں معلوم ہوں بالجملہ تفسیر بالمرآة وہ ہے جو امر
 مجمل و منفسر میں اصدا نہ ہو بلکہ اس امر میں کلام مجمل ساکت ہو اور مرتبہ تفسیر و تفصیل میں وہ امر داخل کیا جاوے
 ہو کہ ایسے امور کا اصل کرنا تصرفات خیالی ہیں جو ہمارے ہی عقول ناقصہ کا کام ہوتا ہے باقی جو باتیں

ہوں اور بعد ظہور توافقی کئی کئی شامل کی جائیں سکو اہل ظاہر کو تفسیر کھیں پر حقیقت میں تفسیر نہیں ہوتی بلکہ دو کلاموں جداگانہ و مضمونوں کو اکٹھا کر دیا کرتے ہیں اگر تفسیر کے ایسے معنی عام لیجئے جس میں یہ بھی شامل ہو جائے تو پھر اختیار ہے لامتناہی فی الاصطلاح بہر حال ایسی صورت میں تفسیر بالدلیل یا تفسیر بالقرینہ کھیں گے تفسیر بالراوی نہ کھیں گے۔
 الغرض ناظران اور اق کی خدمت میں عرض ہے کہ جو فرہنگ کفر نہیں کہ جو سانسو آیا ایک کفر کا پختہ اثر مولویوں کا کام نہیں کہ مسلمانوں کو کافر بنائیں ان کا کام یہ ہے کہ کافر کو مسلمان کریں اعتبار نہ ہو تو پہلے علماء کے افسانے یاد کرو سو اس زمانہ کے علماء سے ہو سکے تو اس گنہگار کو جس کا اسلام برنامہ ہو و سیکری فری و رطہ ہلاکت سے نجات دیں اور سال سعادت تک پہنچائیں و ما علینا الا البلغ و آخر دعوانا ان الحمد لله رب

العلین و صلی اللہ علی خیر خلقہ محمد وآلہ وصحابہ اجمعین
 کتبہ العبد المذنب محمد قاسم الصدیقی الیالوتی
 جواب دیگر از علماء کہنو

ہو المصوب

مختی نہ ہو کہ حدیث مذکور محققین محدثین کے نزدیک معتد بہ حاکم نے اسکے حق میں صحیح الاسناد کہ اور زبیدی و حسن الاسناد کا حکم دیا اور اس حدیث کے ثبوت میں کوئی علت قادمہ معتدہ نہیں ہے اور زمین کے طبقات جداگانہ ہونا بہت احادیث سے ثابت ہیں اور اس سے معلوم ہوتا ہے کہ حسب طرح نبوی اس طبقہ میں و اگر ہدایت سکان کے تیار ہو اسی طرح سے ہر طبقہ میں سلسلہ نبوت کا واسطہ ہدایت کے سکان کے تیار ہوا اور چونکہ بدلائل عقول و نقلیہ لاتناہی سلسلہ کی پائل ہے لاجرم ہے کہ ہر طبقہ میں ایک سلسلہ ہو گا کہ وہ ہمہما کے آدم کیسے مشابہ کیا گیا اور ایک آخر سلسلہ ہو گا کہ وہ ہمارے خاتم و ساتھ تشبیہ کے پستیا علیہ و آخر انبیاء طبقات تحتانیہ پر اطلاق خواتم کا درست ہے ان طبقات میں احتمال ہے ایک کہ خواتم طبقات تحتانیہ بعد عصر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ ہو دی ہوں دوسرے کے مقدم ہوتے ہوں تیسرے یہ کہ معصوموں احتمال اول بحدیث لا نبی بعد کو غیرہ پائل ہے اور بر تقدیر احتمال ثانی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم انبیاء طبقات ہوں گا اور بر تقدیر ثالث احتمال ہے ایک کہ نبوت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کی مخصوص ساتھ ایسے کے طبقہ کے ہو اور آپ کی خاتمت نسبت انبیاء اسی طبقہ کے ہو اور ہر طبقہ تحتانیہ میں ہاں خاتم کی سالہ ہو اور ہر ایک انہیں کے صاحب شرع جدید و خاتم انبیاء اپنے طبقات کا ہو دوسرے یہ کہ خواتم طبقات تحتانیہ منبج نبوت محمدیہ ہوں اور کوئی انہیں کا صاحب شرع جدید ہو اور دعوت ہمارے حضرت محمد صلی اللہ علیہ وسلم کا ہے

Marfat.com

